

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

سرنوشت یهود در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۲۶ تا ۵۷

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بحثی که به بررسی آن می‌پردازیم، پیرامون برنامه‌های یهود در زمان غیبت و نوع برخورد امام هنگام ظهور با یهود است. گاهی بحث در ارتباط با یهود در دوران غیبت است و گاهی بحث در دوران ظهور است و اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه هنگام ظهور با آن‌ها چه برخوردی می‌کند.

معرفی اجمالی یهود:

آنچنان که خداوند عز و جل بیان کرده آن‌ها انسان‌هایی سنگدل هستند، آن‌ها کسانی هستند که پایبند به هیچ تعهدی نیستند. انسان‌هایی اهل دنیا و حریص به آن هستند و کسانی هستند که خودشان نوید آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌دادند و در جنگ‌ها دست روی آیه‌ای که نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن بود می‌گذاشتند و خداوند را قسم می‌دادند به این نام که آن‌ها را پیروز کند و پیروز هم می‌شدند. اما بعد خودشان تحریف کردند و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند.

آن‌ها انسان‌هایی هستند که خون انبیاء را ریختند، امام حسین علیه السلام در مسیرشان به طرف کربلا فرمودند: یهود از اذان صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر بریدند. آن‌ها انسان‌هایی لجوج که هیچگاه حق را نمی‌پذیرفتند لذا ائمه علیهم السلام معمولاً در بحث با آن‌ها اجازه نمی‌دادند که آن‌ها شروع کننده سخن باشند؛ بلکه امام القاء شبهه می‌کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم همیشه از موضع بالا با آن‌ها برخورد می‌کردند، هیچگاه از موضع برابر یا ضعف با آن‌ها صحبت نمی‌کرد. وقتی هم پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از مدینه اخراج کرد، تعقیب‌شان کرد چون مدام در فکر فتنه و توطئه بودند همچنان که در روایت آمده است: «دو یهودی با مسلمانی خلوت نمی‌کنند مگر اینکه نقشه‌ی قتل او را می‌کشند.» یعنی فکر این‌ها قتل، فتنه و فساد است.

انواع فتنه‌های یهود در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

آن‌ها بار اول قصد تعدی به نوامیس مسلمین را داشتند، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کاری کردند که بدن زن مسلمانی نمایان شود و چون آن زن مسلمانان را به غیرت و کمک فراخواند، یکی از

مسلمان‌ها آن یهودی متجاوز را کشت، آن‌ها شورش کردند، پیامبر ﷺ دستور دادند در صورت مشاهده‌ی هر کدام از آن‌ها، او را بکشید.

یکی دیگر از فتنه‌های آن‌ها نقشه‌ی قتل پیامبر اکرم ﷺ بود و قرار بر این گذاشتند که سنگی بر سر مبارک پیامبر ﷺ بیاندازند.

سومین فتنه‌ی آن‌ها زمانی بود که حکومت اسلامی در جنگ خندق مورد هجوم احزاب قرار گرفت، آن‌ها از داخل با احزاب علیه پیامبر ﷺ همکاری کردند.

برخوردهای پیامبر اکرم با یهود:

پیامبر اکرم ﷺ گروه اول را دستور دادند که از شهر خارج شوند و هر چه که در توان دارند از اموال‌شان ببرند.

اما در مورد گروه دوم دستور به خارج شدن از شهر با دست خالی را دادند و همچنین دستور قتل هر کسی که چیزی همراه ببرد را دادند.

گروه سوم را اصلاً اجازه‌ی خروج ندادند و مردهای آن‌ها را به سزای عملشان رساند. پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که جنگ خندق تمام شد، خواستند لباس رزم را از تن درآورند که جبرئیل علیه السلام نازل شد: ای رسول خدا جنگ هنوز تمام نشده و ما هنوز لباس رزم را درنیاوردیم و هنوز فتنه در خود مدینه باقی است. پیامبر ﷺ علیه یهودیان مدینه بسیج نیرو کردند و قلعه‌ی خیبر را محاصره و آنان را به سزای عمل‌شان رساندند.

حال کسانی که داعیه‌ی اسلام و خادم الحرمین دارند، دست دوستی با آنان می‌دهند و ریختن خون اسرائیلی را حرام و ریختن خون نیروهای مقاومت اسلامی و مسلمانان را واجب دانسته‌اند.

آیا یهود در دوران غیبت به این ظلم‌های خود در جهان ادامه می‌دهند یا اینکه انشاء الله به بیست و پنج سال نمی‌رسند؟ آیه‌ای در قرآن کریم اشاره‌ی به این مطلب دارد و از امام صادق علیه السلام هم روایتی در تفسیر آیه نقل شده: کسانی که به ظلم آن‌ها پایان می‌دهند، اهل قم هستند. طبق آیات و روایات دوران افول آن‌ها قبل از ظهور و در زمان غیبت می‌باشد.

محور دوم بحث درباره‌ی یهود مربوط به زمان ظهور است. شیوه‌ی برخورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با یهود چگونه است؟ و آیا در زمان ظهور آن‌ها دارای قدرت هستند؟ واکنش آنان در مورد پذیرش امام و حکومت جهانی اسلامی چگونه خواهد بود؟ طبق روایاتی همه‌ی آن‌ها با نزول حضرت عیسی علیه السلام مسلمان می‌شوند و طبق بعضی دیگر از روایات آن‌ها با امام درگیر می‌شوند و در این درگیری عالم تکوین هم به کمک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و علیه یهود می‌آیند.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بحث جدیدی که مطرح کردیم پیرامون یهود در عصر ظهور بود. اینکه آنان در زمان ظهور چه نقشی دارند؟ و آیا اسلام می‌آوردند یا اینکه حضرت با آنها قرار آتش بس می‌گذارد؟ و آیا با آنها مناظره می‌کند یا اینکه همه‌ی این مراحل هست و پس از آن به درگیری نظامی و ریشه‌کن کردن آنها می‌رسد؟

اما نقش و سرنوشت آنان در زمان غیبت را ان شاء الله در آینده بررسی خواهیم کرد.

آنچه از بعضی از آیات و روایاتی که در تفسیر آیات نقل شده، استفاده می‌شود اینکه همه‌ی یهودیان در زمان ظهور مسلمان می‌شوند و همه به حضرت عیسی علیه السلام ایمان می‌آورند. این در حالی است که خود حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه اقتدا کرده و در آن زمان دین واحد می‌باشد پس ایمان آنها به حضرت عیسی علیه السلام یعنی ایمان به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه و ایمان به امام یعنی پذیرفتن دین اسلام.

آیه‌ی اول

از جمله آیاتی که این مطلب را از آن استفاده کرده‌اند آیه ۱۵۹ سوره‌ی نساء است:

وَإِنْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (۱۵۹)

و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود (۱۵۹)

روایتی در تفسیر آیه اول

در تفسیر این آیه روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ قَالَ قَالَ لِيَ الْحَجَّاجُ بَأَنَّ آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أُعْثِنِي، فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَيُّهُ آيَةٌ هِيَ فَقَالَ

قَوْلُهُ «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَمُرُّ بِالْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيَّ فَيُضْرَبُ عَنْقُهُ ثُمَّ أَرْمَقُهُ بِعَيْنِي - فَمَا أَرَاهُ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ حَتَّى يَخْمَدَ، فَقُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ لَيْسَ عَلَى مَا تَأَوَّلْتَ، قَالَ كَيْفَ هُوَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَى الدُّنْيَا - فَلَا يَبْقَى أَهْلٌ مِثْلَهُ يَهُودِيٌّ وَ لَا نَصْرَانِيٌّ إِلَّا آمَنَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَصَلِّيَ خَلْفَ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ وَيَحْكُ أُنَى لَكَ هَذَا وَ مِنْ أَيْنَ جِئْتَ بِهِ، فَقُلْتُ حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ جِئْتُ بِهَا وَ اللَّهُ مِنْ عَيْنٍ صَافِيَةٍ، وَ قَوْلُهُ فَيُظْلِمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ - وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا^۱

شهر بن حوشب گفت: حجاج^۲ به من گفت یک آیه در قرآن مرا خسته کرده، گفتم: امیر بفرماید کدام آیه است؟ گفت: این آیه "وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ" هیچ یک از اهل کتاب نیستند مگر اینکه ایمان می‌آورند به او قبل از مرگش. گفت: من دستور می‌دهم گردن یک یهودی یا نصرانی را بزنند و من نظاره می‌کنم، هرگز لبهای خود را حرکتی نمی‌دهد تا موقعی که می‌میرد و چیزی نمی‌گوید که معلوم شود ایمان آورده. گفتم: خدا امیر را خیر دهد آن طور که تو تاویل کرده‌ای نیست. پرسید چگونه است؟

گفتم: عیسی^{علیه السلام} قبل از روز قیامت به دنیا فرود خواهد آمد، آنگاه احدی از ملتها چه یهودی و چه نصرانی نمی‌ماند مگر اینکه به او ایمان می‌آورد و او پشت سر حضرت مهدی^{عجل الله تعالی فرجه له} نماز خواهد خواند. گفت: وای بر تو از کجا این مطلب را کشف نموده‌ای و از چه کس استفاده کرده‌ای؟ گفتم: این مطلب را محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب^{علیه السلام} برایم نقل کرد. گفت: به خدا قسم آن را از سرچشمه زلال و پاک آورده‌ای.

این یکی از روایات است که دلالت دارد بر اینکه همه‌ی یهود در زمان ظهور اسلام می‌آورند.

منابع روایت:

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸

۱ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸

۲ حجاج (خدا او را و کسی که او را بر مسلمین مسلط کرد لعنت کند) تاریخ بسیار ننگینی دارد، در دوران زندگی نحش ۳۰۰ هزار نفر را کشت و وقتی هم که به درک واصل شد، ۱۲۰ هزار زندانی داشت که سی هزار آن‌ها از زنان و از این تعداد ۱۶ هزار نفر عریان بودند و غذا نمی‌خورد مگر روی کشته‌شده‌گان و همواره اظهار ندامت می‌کرد که چرا کربلا نبودم که خودم قتل حسین^{علیه السلام} باشم. جالب این است که نویسندگان عامه ابن زیاد را تبرئه می‌کنند اما حجاج را تبرئه نمی‌کنند مگر اخیراً که آل سعود و وهابی‌ها کتاب‌هایی در تبرئه‌ی حجاج نوشتند.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۳۷ از تفسیر قمی
۳. منهج الصادقین، ج ۳ از تفسیر قمی
۴. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱۹ از تفسیر قمی
۵. الايقاظ من الهجعه، مرحوم حر عاملی، ص ۳۳۹ از تفسیر قمی
۶. البرهان، مرحوم بحرانی، ج ۱، ص ۴۲۶ از تفسیر قمی
۷. المحجه فی ما نزل فی الحجة، ص ۶۲ از تفسیر قمی
۸. حلیۃ الابرار، ج ۵، ص ۳۰۵
۹. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹
۱۰. نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۷۱ از تفسیر قمی
۱۱. منتخب الاثر، آیه الله صافی، ص ۴۷۹ به نقل از ینابیع الموده
۱۲. نزول عیسی بن مریم، ص ۸۲ از عبدالله بن عباس نقل می کند.
۱۳. ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۲۳۷ از المحجه
۱۴. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۷، ص ۱۲۳

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بررسی سند روایت اول:

قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ قَالَ

اشکال به سند روایت:

بعضی گفته‌اند: اینکه شهر بن حوشب به حجاج بگوید از امام باقر علیه السلام شنیدم، اشتباه است چون حجاج معاصر با امام باقر علیه السلام نبود، حجاج در زمان امام سجاد علیه السلام به هلاکت رسید. دامنه‌ی اشکال وقتی وسیع‌تر می‌شود که شهر بن حوشب از امام صادق علیه السلام برای حجاج روایت نقل می‌کند.

در کتاب شریف کافی روایتی از حوشب نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي النَّضْرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ قَالَ: قَالَ لِي الْحَجَّاجُ وَ سَأَلَنِي عَنْ خُرُوجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَشَاهِدِهِ فَقُلْتُ شَهِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَدْرًا فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ - وَ شَهِدَ أَحَدًا فِي سِتِّمِائَةٍ وَ شَهِدَ الْخَنْدَقَ فِي تِسْعِمِائَةٍ فَقَالَ عَمَّنْ قُلْتُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَام فَقَالَ ضَلَّ وَ اللَّهُ مَنْ سَلَكَ غَيْرَ سَبِيلِهِ

شهر بن حوشب گفت: حجاج از من در مورد جنگ‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوال کرد، گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر با ۳۱۳ نفر بودند و در احد با ۶۰۰ نفر بودند و در خندق با ۹۰۰ نفر بودند، حجاج گفت: از چه کسی شنیدی؟ گفتم: از جعفر بن محمد گفت: به خدا قسم گمراه شد کسی که از غیر راه او سوال کند.

مرحوم مجلسی ابتدا این روایت را تضعیف سپس بر آن اشکال می‌کند:

الحديث الثالث: ضعيف. و فيه إشكال عن جهة التاريخ إذا المشهور في التواريخ هو أن الحجاج لعنه الله مات سنة خمس و تسعين من الهجرة، و في هذه السنة توفي سيد الساجدين صلوات الله عليه و كان ولادة الصادق صلوات الله عليه سنة ثلاث و ثمانين و كان بدء إمامته سنة أربع عشرة و مائة و كان وفاة شهر بن حوشب أيضا قبل إمامته لأنه مات سنة مائة أو قبلها بسنة، و يحتمل على بعد أن يكون سمع ذلك منه عليه السلام في صغره في زمان جده عليه السلام، و الأظهر: أنه كان جده أو أباه عليه السلام فاشتبه على أحد الرواة^١.

در این روایت از جهت تاریخ اشکال هست، زیرا مشهور در تاریخ این است که حجاج در سال ۹۵ هجری از دنیا رفت و در این سال امام سجاد علیه السلام به شهادت رسیدند و ولادت امام صادق علیه السلام در سال ۸۳ هجری بوده و شروع امامت ایشان در سال ۱۱۴ هجری بوده است و وفات شهر بن حوشب هم قبل از امامت امام بوده زیرا او در سال ۱۰۰ یا ۹۹ هجری فوت کرد، و احتمال آن داده می‌شود اگر چه بعید است که او در کودکی در زمان جد امام این روایت را از امام شنیده باشد و اظهر آن است که روایت از حد امام یا از پدر امام بوده پس بر یکی از روات مشتبّه شده است.

جواب از اشکال: امکان این هست که حجاج در پایان سال ۹۵ هجری از دنیا رفته باشد و امام سجاد علیه السلام در ابتدای آن. لذا حجاج هم دوران کوتاهی از امامت امام باقر علیه السلام را درک کرده و هم شهر بن حوشب این روایت را در همین مدت از امام باقر علیه السلام شنیده و برای حجاج (که اواخر عمرش بوده) نقل کرده باشد.

شهر بن حوشب:

مبنای مرحوم خوئی این است که کسانی که در سلسله سند تفسیر قمی هستند، توثیق عام دارند و از این مبنا هم برنگشتند لذا می‌توان گفت مرحوم خوئی ایشان را توثیق می‌کند.

نقل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام توسط شهر بن حوشب مؤیدی قوی بر توثیق او است زیرا نقل چنین روایاتی در زمان حجاج ممنوع و جرمی سنگین بود لذا جعل روایت در فضائل اهل بیت

۱ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۳۸۳

علیه السلام در آن زمان بعید بلکه ممکن نیست چون فائده‌ای برای جاعل آن جز گرفتاری نداشت و شهر بن حوشب هم از کسانی است که در این دوران نقل فضائل می‌کند.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

المعنون (ابن حوشب) من رواة العامة، و روی أحادیث فی فضائل أهل البيت عليهم السلام، و لذلك ضعه بعضهم، عاملهم الله بعدله.^۱

شهر بن حوشب نزد عامه:

معنون از روایات عامه است، و احادیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام روایت کرده است. اکثر عامه او را تضعیف کرده‌اند.

مزی در شرح حال او می‌نویسد:^۲

مسلم از او روایت نقل می‌کند، بخاری در الادب المفرد از او روایت نقل می‌کند و سنن اربعة نیز از او روایت نقل می‌کنند.

شبابه از شعبه^۳ نقل می‌کند: **و لقد لقيت شهرا فلم اعتد به** : او را دیدم اما اعتنائی به او نکردم.

یحیی بن سعید قطان هم از او روایت نقل نکرده است. و عبد الرحمن بن مهدی از او نقل می‌کرد.

نضر بن شمیل از ابن عون نقل می‌کند: **إن شهرا نركوه** یعنی مورد طعن بوده است.

شهر بن حوشب مسئول بیت المال بود پس همراه خود کیسه‌ای پول که در آن درهم‌هایی بود را برد پس در مورد او گفتند: شهر دین خود را به کیسه‌ای پول فروخت پس بعد از تو ای شهر به کدام قاری می‌توان اعتماد کرد.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیثة)، ج ۳۵، ص ۱۵۳

۲ تهذیب الکمال، ج ۸ ص ۴۰۶

۳ شعبه بن حجاج (م ۷۰ هجری): او پدر علم رجال در عراق است، دو شاگرد بزرگ او یحیی بن سعید قتان و عبد الرحمن بن مهدی از سران علم رجال اهل سنت هستند.

طبری نقل می‌کند: شهر بن حوشب (م ۵۳ هجری) خزانه‌دار یزید بن محلب بود. یزید بن محلب استاندار ولایت مشرق بود سپس از طرف سلیمان بن عبد الملک استاندار بصره شد. سپس عمر بن عبد العزیز او را برکنار کرده و زندان کرد. حجاج او را برکنار کرد و شکنجه کرد و او را آزاد کرد و مبلغی را برای ماهیانه او مشخص کرد و او در نهایت پس از قتالی که برای جهاد نبود در جنگی کشته شد. پناه می‌بریم به خدا از مرگ جاهلی.

پس کیسه‌ای درهم با خود برد پس خبر آن به یزید بن محلب رسید، او را احضار کرد و از او سوال کرد پس پول‌ها را به او برگرداند پس یزید کسانی که علیه او حرف زده بودند را احضار کرد و آنان را توبیخ کرد و به شهر گفت: این مال خودت است.

موسی بن هارون گفته: ضعیف است.

نسائی گفته: لیس بالغریب

ابن المدینی گفته: یحیی بن سعید لا یحدث عن شهر

احمد بن حنبل گفته: ما احسن حدیثه

احمد بن حنبل شهر بن حوشب را مدح می‌کرد و از او نقل شده است: لا بأس بحديث عبد الحمید

از بخاری نقل شده است: شهر حسن الحديث

عجلی گفته: تابعی ثقة

يعقوب بن ابی شيبه گفته: ثقة

اما بعضی او را تضعیف کردند.

مزی نقل می‌کند: از صالح بن محمد نقل شده که شهر شامی است و بر حجاج وارد شد و مردم بصره و کوفه و شام از او روایت نقل می‌کردند. دروغی از او نیافتیم اما احادیثی نقل می‌کند که در آنها متفرد است و کسی غیر او نقل نکرده است.

عثمان بن نویره می‌گوید: او را به عروسی برای ولیمه دعوت کردند و من همراه او بودم، سفره پهن کردند، غذا خوردیم که صدای مزمار را شنید، فوراً انگشت در گوشش گذاشت و از جلسه بیرون رفت. یعنی انسان محتاطی بود. اگر انسان محتاطی بود چطور ایشان متولی بیت المال شد و فساد مالی پیدا کرد.

نتیجه:

پس شهر بن حوشب از نظر عامه مختلف فیه است و از نظر خاصه هم توثیقی ندارد. البته این روایت را رد نمی‌کنیم چون آن نقل فضائل نزد خبیث‌ترین افراد، یعنی حجاج است.

مرحوم قمی: هیچ تامل و تردیدی در شخصیت ایشان نیست.

پدر مرحوم قمی (ابراهیم بن هاشم): روایاتی که ایشان در طریق آن‌ها باشد را حسن گویند، چون توثیق خاص ندارد اما به نظر ما ایشان فوق وثاقت است، اگر بعضی توثیق خاص ندارند بدان معنا نیست که از وثاقت پائین‌تر باشند بلکه شأن آنان اجل از این است که توثیق بشوند.

قاسم بن محمد: ایشان مشکلی ندارد.

سلیمان بن داود منقری: ایشان مورد بحث است ولی مرحوم خوئی ایشان را قبول دارند.

ابو حمزه‌ی ثمالی: ایشان فوق وثاقت است.

دلالت روایت:

طبق تفسیری که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» نقل شد، آیه مربوط به زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. اما تفاسیر دیگری نیز در معنای آیه شده است. مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه‌ی شریفه می‌نویسد:

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» اختلاف فیه علی أقوال (أحدها) أن كلا الضميرين يعودان إلى المسيح أي ليس يبقى أحد من أهل الكتاب من اليهود و النصارى إلا و يؤمنن بالمسيح قبل موت المسيح إذا أنزله الله إلى الأرض وقت خروج المهدي في آخر الزمان لقتل الدجال فتصير الملل كلها مله واحدة و هي مله الإسلام الحنيفية دين إبراهيم عن ابن عباس و أبي مالك و الحسن

و قتاده و ابن زید و ذلك حين لا ينفعهم الإيمان و اختاره الطبري قال و الآية خاصة لمن يكون منهم في ذلك الزمان فليل لشهر ما أردت بذلك قال أردت أن أغيظه.

(و ثانيها) أن الضمير في به يعود إلى المسيح و الضمير في موته يعود إلى الكتابي و معناه لا يكون أحد من أهل الكتاب يخرج من دار الدنيا إلا و يؤمن بعيسى قبل موته إذا زال تكليفه و تحقق الموت و لكن لا ينفعه الإيمان حينئذ و إنما ذكر اليهود و النصارى لأن جميعهم مبطلون. اليهود بالكفر به و النصارى بالغلو في أمره و ذهب إليه ابن عباس في رواية أخرى و مجاهد و الضحاك و ابن سيرين و جوير قالوا و لو ضربت رقبتة لم تخرج نفسه حتى يؤمن.

(و ثالثها) أن يكون المعنى ليؤمنن بمحمد ص قبل موت الكتابي عن عكرمة و رواه أيضا أصحابنا و ضعف الطبري هذا الوجه بأن قال لو كان ذلك صحيحا لما جاز إجراء أحكام الكفار عليهم إذا ماتوا و هذا لا يصح لأن إيمانهم بمحمد ص إنما يكون في حال زوال التكليف فلا يعتد به.^١

در معنای آن اختلاف است:

معنای اول (نظر طبری):

هر دو ضمیر به مسح برمی گردد یعنی احدی از اهل کتاب از یهود و نصارا باقی نمی ماند مگر اینکه قبل از موت مسیح به مسیح ایمان می آورند هنگامی که خداوند او را هنگام خروج مهدی در آخر الزمان به زمین نازل می کند تا دجال را بکشد. پس همه ی ملل ملت واحد می شوند و آن ملت اسلام حنیف دین ابراهیم است، این معنا از ابن عباس، ابو مالک، حسن، قتاده و ابن زید نقل شده، و آن هنگامی است که دیگر ایمان آوردن نفعی به آنها نمی رساند و طبری این نظر را اختیار کرده است، گفت: آیه مخصوص است به کسانی که در آن زمان می باشند.

مرحوم طبرسی بعد از بیان این احتمال، و نقل روایت شهر بن حوشب نقل می کند: پس به شهر گفته شد از نقل این روایت نزد حجاج چه مقصودی داشتی؟ گفت: اراده کردم تا او را عصبانی کنم.

طبق این تفسیر و معنای اول، آیه مربوط به زمان ظهور می باشد.

معنای دوم:

ضمیر اول به حضرت مسیح برمی‌گردد و ضمیر دوم (قبل موته) به اهل کتاب برمی‌گردد یعنی هیچ اهل کتاب باقی نمی‌ماند مگر اینکه قبل مرگش به عیسی علیه السلام ایمان می‌آورد. (وایمان به حضرت عیسی علیه السلام یعنی ایمان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یعنی آن‌ها مسلمان از دنیا می‌روند پس در این صورت چرا غسل و کفن و دفن آن‌ها را مسلمان‌ها عهده‌دار نشوند و در قبرستان مسلمانان دفن نشوند؟)

(جواب) آن زمان، زمان تکلیف نیست و مرگ محقق شده است و در آن وقت دیگر ایمان نفعی برای آن‌ها ندارد، به جهت اینکه همه‌ی آن‌ها باطل هستند، یهود به واسطه کفر به او و نصارا به واسطه‌ی غلو در حق حضرت عیسی علیه السلام؛ این کلام ابن عباس در روایت دیگری و مجاهد و ضحاک و ابن سیرین و جویبر است، آنان گفتند: حتی اگر گردن آن‌ها را بزنند، نفس‌شان خارج نمی‌شود تا به حضرت عیسی علیه السلام ایمان بیاورند.

طبق این معنا دیگر آیه ربطی به زمان ظهور ندارد.

معنای سوم:

به این معنا که آن‌ها قبل از موت‌شان به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورند. این قول از عکرمه است و اصحاب ما نیز آن را نقل کردند و طبری این وجه را تضعیف کرده، او گفته است: اگر این مطلب صحیح باشد، اجرای احکام کفار بر آن‌ها جائز نیست هنگامی که بمیرند.

مرحوم طبرسی در رد کلام طبری می‌فرماید:

و این صحیح نیست چون ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله در حال زوال تکلیف می‌باشد و قابل اعتنا نیست.

طبق این معنا هم این آیه ربطی به زمان ظهور ندارد.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه بیان مرحوم طبرسی در بررسی دلالت روایت اول:

بحث ما در مورد بررسی آیاتی بود که دلالت بر سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد. آیهی ۱۵۹ سورهی نساء "وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ" را بیان کردیم. مرحوم طبرسی سه قول در معنای این آیه مطرح کردند که تنها طبق تفسیر اول، آیه دلالت بر سرنوشت یهود در زمان ظهور که همان اسلام آوردن آنها باشد، می‌کند.

ایشان در ادامه بیان معنای سوم آن را تضعیف کرده، می‌فرماید:

و إنما ضعف هذا القول من حيث لم يجر ذكر لنبينا ص هاهنا و لا ضرورة توجب رد الكناية إليه و قد جرى ذكر عيسى فالأولى أن يصرف ذلك إليه «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً» يعنى عيسى يشهد عليهم بأنه قد بلغ رسالات ربه و أقر على نفسه بالعبودية و أنه لم يدعهم إلى أن يتخذوه إلها عن قتادة و ابن جريج و قيل يشهد عليهم بتصدق من صدقه و تكذيب من كذبه عن أبي على الجبائي و فى هذه الآية دلالة على أن كل كافر يؤمن عند المعينة و على أن إيمانه ذلك غير مقبول كما لم يقبل إيمان فرعون فى حال اليأس عند زوال التكليف و يقرب من هذا ما رواه الإمامية أن المحتضرين من جميع الأديان يرون رسول الله و خلفاءه عند الموت و يروون فى ذلك عن على عليه السلام أنه قال للحارث الهمداني:

من مؤمن أو منافق قبلا

يا حار همدان من يموت يرني

بعينه و اسمه و ما فعلا

يعرفني طرفه و أعرفه

فإن صحت هذه الرواية فالمراد برؤيتهم فى تلك الحال العلم بثمره ولايتهم و عداوتهم على اليقين بعلامات يجدونها من نفوسهم و مشاهدة أحوال يدركونها كما قد روى أن الإنسان إذا عاين الموت أرى فى تلك الحالة ما يدل على أنه من أهل الجنة أو من أهل النار.^۱

لكن ضعف این قول بخاطر این است که: در این آیات، نامی از حضرت محمد ﷺ بمیان نیامده است و ضرورتی هم ندارد که ضمیر را به آن بزرگوار، برگردانیم بخصوص که در این آیات، نام حضرت عیسیٰ علیہ السلام به میان آمده و شایسته است که مقصود آن بزرگوار باشد.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا: در روز قیامت، عیسی گواهی خواهد داد که رسالت خداوند را تبلیغ و خود را بنده خدا معرفی کرده و آنها را دعوت نکرده است که او را خدا پندارند. این معنی از قتاده و ابن جریج است.

ابو علی جبایی گوید: بر آنها گواهی می‌دهد که هر چه وی تصدیق و تکذیب کرده، آنان نیز تصدیق و تکذیب کنند.

دلالت آیه اول

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه: هر کافری در وقت مرگ، ایمان می‌آورد، لكن این ایمان مقبول نیست. چنان که فرعون، وقتی مایوس شد، و دیگر تکلیفی نداشت، ایمان آورد.

قریب به این مطلب، همان است که امامیه روایت کرده‌اند که مردم - تابع هر دینی باشند - پیامبر ﷺ و جانشینانش را در دم مرگ، مشاهده خواهند کرد از علی علیہ السلام نیز روایت کرده‌اند که به حارث همدانی چنین فرمود:

ای حارث همدانی! هر مومن یا منافقی، در وقت مرگ مرا می‌بیند. او مرا می‌شناسد و من او را به نام و نشان و کردار می‌شناسم.

اگر این روایت، صحیح باشد، منظور این است که در آن حال به فائده دوستی و زیان دشمنی ایشان از روی علاماتی که از خود می‌یابند و احوال که ادراک می‌کنند پی خواهند برد. چنان که در روایت است که در دم مرگ، به انسان نشان داده می‌شود که از اهل بهشت است یا از اهل دوزخ. (البته این توجیه ایشان با ظاهر روایات دیگر که دلالت دارد خود پیامبر اکرم ﷺ و امیر المومنین علی علیهما السلام آن لحظه می‌آیند، ناسازگار است.)

در حقیقت مرحوم طبرسی قول چهارمی را بیان می‌کنند و آن اینکه ضمیر «لیؤمنن به» به خداوند برمی‌گردد، در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: «هیچ اهل کتابی نیست مگر اینکه

قبل از مرگ خودش به خداوند ایمان می‌آورد» البته چون آن زمان، زمان تکلیف نیست دیگر ایمان او سودی به حالش ندارد. بنابراین اگر معنای آیه‌ی شریفه هم معنای مورد نظر مرحوم طبرسی باشد، از بحث ما خارج است و دیگر آیه ربطی به ظهور و سرنوشت یهود در زمان ظهور ندارد.

تفسیر آیه در روایات اهل سنت :

(ابن عباس، و ابن زید، و أبو مالک، و الحسن البصری) «إذا نزل عیسی بن مریم فقتل الدجال، لم یبق یهودی فی الأرض إلّا آمن به. قال: و ذلک حین لا ینفعهم الإیمان»^۱

از ابن عباس و ابن زید و ابو مالک و حسن بصری نقل شده که گفتند: «هنگامی که عیسی علیه السلام از آسمان فرود آمد و دجال را کشت، یهودی در زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه به او ایمان می‌آورند. گفت: آن زمانی است که دیگر ایمان نفعی برای آن‌ها ندارد.

نفع نداشتن ایمان آن‌ها در آن زمان اگر آنان در حال مرگ باشند، همینطور است اما اگر مراد عدم نفع ایمان در زمان ظهور باشد، نمی‌تواند چنین باشد چون هنوز عالم تکلیف باقی است.

منابع روایت:

۱. تفسیر الطبری، ج ۶ ص ۱۴
۲. تفسیر القرآن الکریم للسمرقندی، ج ۲ ص ۴۵۹
۳. تفسیر أبی الفتوح الرازی، ج ۴ ص ۶۴
۴. الدر المنثور، ج ۲ ص ۲۴۱
۵. نزول عیسی بن مریم: ص ۸۳ ح ۵۲
۶. تصریح الکشمیری، ص ۲۸۳- از طبری.
۷. مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۱ ص ۴۵۷
۸. التبیان، ج ۳ ص ۳۸۶
۹. مجمع البیان، ج ۳ ص ۱۳۷

۱ معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۱۲۵

سرنوشت یهود در عصر ظهور

آیه دوم:

أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

یا جز دین خدا را می‌جویند با آنکه هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

مفاد آیه این است که یهود و غیر یهود همه مسلمان می‌شوند و روایاتی هم بر طبق آن است:

روایت اول (تفسیر آیه دوم)

[تفسیر العیاشی] عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالَ أُنْزِلَتْ فِي الْقَائِمِ عليه السلام إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِيِّينَ وَ الزَّنَادِقَةَ وَ أَهْلَ الرَّدَّةِ وَ الْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمَنْ أَسْلَمَ طَوْعًا أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَ يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ ضَرَبَ غُنْقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا وَحَدَّ اللَّهُ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ الْخَلْقَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْرًا قَلَّ الْكَثِيرُ وَ كَثُرَ الْقَلِيلُ^۱

ابن بکیر گوید: از امام موسی بن جعفر عليه السلام منظور از آیه وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا را سؤال کردم. فرمود:

این آیه در شأن قائم عليه السلام نازل شده است، هرگاه که خروج کرد بر یهود و نصارا و زنادقه و صابئین (تابعین حضرت یحیی) و اهل ردّه (مرتدها) و کفار در شرق و غرب عالم، اسلام را بر آنها عرضه می‌دارد و هرکس از روی طوع و رغبت قبول نمود، او را به نماز و روزه و زکات امر می‌نماید و به آن چه که مسلمان امر شود، بر او نیز واجب می‌شود و کسی که اسلام نیاورد، او را گردن می‌زند تا این که در همه شرق و غرب احدی نماند، مگر این که خدا را به توحید یاد کند.

ابن بکیر عرض کرد: قربانت شوم! خلق بیش از این است که یک نفر بر آنها مسلط شود و اداره نماید. فرمود: هرگاه خداوند امری را اراده کند، زیاد را کم و کم را زیاد نماید؛ یعنی اداره یک کشور به وسعت زمین مانند کف دست او است و برقراری ارتباط هم با همه جای زمین بر او مانند یک سینی در جلوی چشم یک فرد عادی خواهد بود.

طبق این روایت یهود در زمان ظهور دو راه بیشتر ندارد: اول: اسلام بیاورد دوم: کشته شدن

منابع روایت:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳
۲. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۵۳ از تفسیر عیاشی
۳. نوادر الاخبار، مرحوم فیض، ص ۲۷۳ از تفسیر عیاشی
۴. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۴۹ از تفسیر عیاشی
۵. المحجّة، ص ۵۰ از تفسیر عیاشی
۶. البرهان، ج ۱، ص ۲۹۶ از تفسیر عیاشی
۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰ از تفسیر عیاشی
۸. منتخب الاثر، ص ۴۷۱ از المحجّة
۹. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۸۴

بررسی سند روایت

این روایت تنها در تفسیر عیاشی ذکر شده است و روایات تفسیر عیاشی هم مراسیل است. البته جهت مرسل بودن روایات آن این است که نساخ اسناد روایات را ذکر نکردند.

پس این روایت مرسل است اما چون قوت متن دارد و شواهد و قرائن بر آن در دیگر روایات وجود دارد، آن را می‌پذیریم.

روایت دوم (تفسیر آیه دوم)

[تفسیر العیاشی] عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: وقتی قائم ما ظهور نمود جائی در روی زمین نمی ماند جز این که بانگ: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله در آن بلند است.

این روایت، روایت قبل را تفسیر می کند که همه که موحد می شوند، مسلمان می شوند البته نسبت به روایت قبل عام است چون در این روایت نام از گروه خاصی برده نشده است.

منابع روایت:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳
 ۲. تفسیر صافی،
 ۳. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۴۹ از تفسیر عیاشی
 ۴. المحجّة، ص ۵۰ از تفسیر عیاشی
 ۵. البرهان، ج ۱، ص ۲۹۶ از تفسیر عیاشی
 ۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰ از تفسیر عیاشی
 ۷. نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶۷
 ۸. منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۹۳
 ۹. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۳۶
 ۱۰. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۷، ص ۸۳
- این روایت از جهت سند همانند روایت قبل مرسل است و از جهت دلالت هم، دلالت دارد بر اینکه همه ی مردم در زمان ظهور اسلام را می پذیرند.

۱ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰

سرنوشت یهود در عصر ظهور

روایت سوم (تفسیر آیه دوم)

[منتخب البصائر]: وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطْبِ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيْهِ خَطُّ السَّيِّدِ رَضِيَ الدِّينِ عَلَيَّ بْنُ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ مَا صَوَّرْتُهُ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ قَدْ رَوَى بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رَوْحٍ فَرَجِ بْنِ فَرُوهَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ خُطْبَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُسَمَّى الْمَخْزُونُ.....

وَ يُنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَ يُنَادِي مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا تَغَيَّبَ الشَّمْسُ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَ مِنْ الْغَدِ عِنْدَ الظُّهْرِ بَعْدَ تَكْوُّرِ الشَّمْسِ فَتَكُونُ سَوْدَاءَ مُظْلِمَةٍ وَ الْيَوْمَ الثَّالِثَ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ بِخُرُوجِ ذَابَّةِ الْأَرْضِ وَ تُقْبِلُ الرُّومُ إِلَى قَرْيَةٍ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ عِنْدَ كَهْفِ الْفِتْيَةِ وَ يَبْعَثُ اللَّهُ الْفِتْيَةَ مِنْ كَهْفِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَلِيخَا وَ الْآخَرُ كَمَسْلَمِينَا وَ هُمَا الشَّاهِدَانِ الْمُسْلِمَانِ لِلْقَائِمِ فَيَبْعَثُ أَحَدَ الْفِتْيَةِ إِلَى الرُّومِ فَيَرْجِعُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ وَ يَبْعَثُ بِالْآخَرِ فَيَرْجِعُ بِالْفَتْحِ فَيَوْمِئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً^۱

شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر این خطبه را آورده است و گفته است: بر نسخه - ای از آن دست یافتیم که خط ابن طاووس روی آن بود و کاتب آن ذکر کرده واسطه‌ی این کتاب دو نفر پس از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند که ممکن است که تاریخ کتابت این نسخه بعد از سال دویست هجری باشد زیرا شهادت امام صادق بعد از سال ۱۴۰ هجری بود و بعضی از آنچه در این کتاب است را از ابو روح فرج بن فروه از مسعد بن صدقه از جعفر بن محمد روایت کرده و بعضی را از غیر این دو روایت کرده است. در این کتاب خطبه‌ای برای امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر کرده که به مخزون نامیده شده است و آن این است:

«در ماه رمضان به هنگام صبح از ناحیه مشرق ندا دهنده‌ای بانگ برمی‌آورد که: ای اهل ایمان گرد هم آیید و از ناحیه مغرب پس از ناپدید شدن شفق، ندا کننده‌ای ندا سر دهد: ای اهل باطل گرد هم جمع شوید، فردای آن روز خورشید گرفتگی رخ دهد پس خورشید تاریک گردد و روز سوم بین حق و باطل به خروج دابة الارض^۱ جدا شود

و روم به سوی قریه‌ای در ساحل دریای (مدیترانه) نزد اصحاب کهف آیند و خداوند اصحاب کهف را به سوی آن‌ها برانگیزد، از آنان است مردی که به او ملیخا گفته شود و دیگری کمسلمینا و آن دو شاهد برای قائم و تسلیم او هستند پس یکی از اصحاب کهف را به روم فرستد پس بدون پیروزی برمی‌گردد و آن دیگری را بفرستد پس با پیروزی برگردد پس این تأویل این آیه «یا جز دین خدا را می‌جویند با آنکه هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شود»

این روایت صراحت در سرنوشت یهود ندارد اما به عمومیت (همه‌ی کشورها فتح می‌شوند) شامل یهود هم می‌شود. البته فتح بلاد ملازم با اسلام آوردن اهالی آن‌ها نیست ولی به قرینه روایات قبل می‌توان فتح را به پذیرش اسلام تفسیر کرد.

منابع روایت

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۵
۲. الإيقاظ من الهجعة، ص ۲۸۹ ب ۹ ح ۱۱۱- بعض روایت را از مختصر بصائر الدرجات.
۳. بحار الانوار، ج ۵۳ ص ۷۷- ۸۶ ب ۲۹ ح ۸۶- از مختصر بصائر الدرجات بتفاوت.
۴. موسوعة أحاديث أمير المؤمنين عليه السلام: ج ۱ ص ۳۰۷- ۳۱۵ ح ۸
۵. معجم الأحاديث الإمام المهدی (عليه السلام)؛ ج ۷؛ ص ۸۱

۱ دابة الارض: اصل دابة الارض مسلم است اما تفسیر آن متفاوت است، در یک تفسیر جنبه‌ای است که اختیار آن به دست امیر المومنین علیه السلام است و طبق برخی تفاسیر آن خود امیر المومنین علیه السلام است البته به نظر ما تفسیر دوم صحیح نیست چون تعبیر دابة دور از شأن حضرت امیر است بلکه دابة معجزه‌ای است که اختیار آن با امیر المومنین علیه السلام است.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

تفسیر آیه دوم

تفسیر مرحوم طبرسی

مرحوم طبرسی ذیل آیهی شریفه أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ شأن نزول آن را چنین بیان می کنند:

عن ابن عباس قال اختصم أهل الكتاب إلى رسول الله ﷺ فيما اختلفوا بينهم من دين إبراهيم كل فرقة زعمت أنهم أولى بدينه فقال النبي ﷺ كلا الفريقين برىء من دين إبراهيم فغضبوا وقالوا والله ما نرضى بقضائك ولا نأخذ بدينك فأنزل الله «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ».

لما بين سبحانه بطلان اليهودية و سائر الملل غير الإسلام بين عقبيه أن من يبتغ غير دينه فهو ضال لا يجوز القبول منه فقال «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ» أى أ فبعد هذه الآيات و الحجج يطلبون دينا غير دين الله «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» قيل فيه أقوال (أحدها) أن معناه أسلم من فى السماوات و الأرض بحاله الناطقة عنه الدالة عليه عند أخذ الميثاق عليه عن ابن عباس (و ثانيها) أسلم أى أقر بالعبودية و إن كان فيهم من أشرك بالعبادة كقوله تعالى «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» و معناه ما ركب الله فى عقول الخلائق من الدعاء إلى الإقرار له بالربوبية ليتنبهوا على ما فيه من الدلالة عن مجاهد و أبى العالىة (و ثالثها) أسلم المؤمن طوعا و الكافر كرها عند موته كقوله «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» عن قتادة و اختاره البلخى و معناه التخفيف لهم من التأخر عما هذه سبيله (و رابعها) أن معناه استسلم له بالانقياد و الذكر كقوله «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» أى استسلمنا عن الشعبى و الجبائى و الزجاج (و خامسها)

أن معناه أكره أقوام على الإسلام و جاء أقوام طائعين عن الحسن و هو المروى عن أبى عبد الله

قال کرها أى فرقا من السيف و قال الحسن و المفضل الطوع لأهل السماوات خاصة و أما أهل الأرض فمنهم من أسلم طوعاً و منهم من أسلم کرها «و إليه ترجعون» أى إلى جزائه تصيرون فبادروا إلى دينه و لا تخالفوا الإسلام «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ» خطاب للنبي ﷺ

ابن عباس گوید مسیحیان و یهودیان در موضوع ابراهیم اختلاف کرده داوری نزد رسول الله ﷺ آوردند و هر یک مدعی شدند که به دین ابراهیم از دیگری نزدیکتر است. پیغمبر ﷺ فرمود: هر دو گروه از دین ابراهیم بر کنارید. خشمگین شده گفتند داوریت را نپسندیدیم و دینت را نپذیریم. آیه بالا نازل گردید.

سپس مرحوم طبرسی می‌فرماید: چون خداوند بطلان یهود و دیگر ملت‌های غیر از اسلام را بیان فرمود در پی آن می‌فرماید: که هر که جز اسلام را بپذیرد و گردن نهد گمراه است. و فرمود: أَلَمْ يَكُنْ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ - یعنی پس از اینهمه آیات و حجج دینی جز اسلام طلب می‌کنند؟ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً - در اینجا در طوعاً و کرهاً چند قول است:

۱- یعنی هر کس در زمین و آسمان‌ها است با حالت ناطقه خود تسلیم شد (از ابن عباس)

۲- اقرار به عبودیت کردند گرچه در میان آنها مشرک هم بوده به دلیل آیه شریفه: (اگر از ایشان بپرسی چه کسی خلق کرده است؟ گویند خدا) و معنی آن این است که خداوند دعوت به اقرار خدایی خود را در عقل خلایق قرار داده برای اینکه به دلالت خرد و با ادراک عقل خود نسبت به ربوبیت وی توجه و تنبه پیدا کنند (از مجاهد و ابی العالیه)

۳- مؤمن طوعاً و اختیاراً تسلیم شد و کافر کرهاً و اجباراً در موقع مرگ تسلیم می‌شود مثل این آیه شریفه «ایمان ایشان در موقع مرگ و دیدن عذاب آخرت بحالشان نفعی نخواهد داشت» (از قتاده. و بلخی نیز آن را اختیار کرده)

۴- یعنی با انقیاد اطاعت و ذکر خدا تسلیم او شده‌اند (یعنی تسلیم ایشان همان انقیاد و ذکر حق است) (از جبائی و شعبی و زجاج)

۵- اقوامی با اکراه مسلمان شدند و اقوامی دیگر با رغبت (از حسن) و مروی از امام صادق علیه السلام و امام فرمود: کرهاً یعنی با شمشیر.

حسن و مفضل گویند: طوع و رغبت فقط مربوط به اهل آسمان‌ها است ولی اهل زمین بعضی طوعاً و بعضی کرهاً اسلام آورده‌اند.

إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ- یعنی بسوی پاداش او برمی‌گردند پس به دین او دست یازید و با اسلام مخالفت نکنید. قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ- خطاب به پیغمبر ﷺ است. تنها طبق تفسیر پنجم آیه مربوط به زمان ظهور می‌باشد.

پس طبق روایاتی که ذیل آیه‌ی شریفه بیان شده، آیه اشاره به سرنوشت یهود در زمان ظهور دارد اما مرحوم طبرسی به آن هیچ اشاره‌ای نکرده است.

آیه سوم (۶-۴ اسراء)

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴)

و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (۵)

پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق‌یافتنی است.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶)

پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم.

این آیات مربوط به یهود است. آیا دو فساد که در این آیات شریفه از آن صحبت شده تحقق یافته یا نه؟ سه روایت در تفسیر این آیات وارد شده است:

روایت اول (تفسیر آیه سوم)

[تفسیر العیاشی] عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ يَقْرَأُ بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ ثُمَّ قَالَ وَهُوَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ^۱

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ این آیه را می‌خواند: «گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند (و پرصلابت) بودند بر سر شما فرستادیم» سپس گفت: این کسان (بنندگان جنگاور و پرصلابت) قائم و یاران او هستند که جنگاور و پرصلابت‌اند.

طبق این روایت یهود فتنه‌ای مجدد در دنیا دارند که توسط امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و یاران ایشان از بین می‌روند.

منابع روایت:

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲ ص ۲۸۱ ح ۲۱
 ۲. المحجّة، ص ۱۲۳- از تفسیر العیاشی.
 ۳. البرهان، ج ۲ ص ۴۰۷ ح ۷- از تفسیر العیاشی.
 ۴. بحار الأنوار، ج ۵۱ ص ۵۷ ب ۵ ح ۴۷- از تفسیر العیاشی.
 ۵. نور الثقلین، ج ۳ ص ۱۳۸ ح ۸۰- از تفسیر العیاشی.
 ۶. معجم الأحادیث الإمام المهدی (علیه السلام)؛ ج ۷؛ ص ۳۲۰
- پس تنها مدرک این روایت تفسیر عیاشی می‌باشد.

۱ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۷

روایت دوم (تفسیر آیه سوم)

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»^۱ قَالَ قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَطَعْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - «وَلَتَعْلَنَّ غُلُوبًا كَبِيرًا» قَالَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» فَإِذَا جَاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» قَوْمٌ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا يَدْعُونَ وَتَرَأَى لَيْلَ مُحَمَّدٍ إِلَّا قَتْلَهُ «وَوَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» خُرُوجُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمَذْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشْكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَ لَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ الْحُجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ وَ يُكَفِّنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ - الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ^۲.

عبد الله بن القاسم بطل، از حضرت ابو عبد الله صادق عليه السلام روایت آورده که آن حضرت دربارهی قول خدای - تعالی :- (و به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) خبر دادیم که البته شما دوبار در زمین فساد بزرگی خواهید کرد) فرمود:

«یکی کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام و دوم ضربت زدن به امام حسن علیه السلام است، (و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه ای خواهید داشت) فرمود: کشته شدن امام حسین علیه السلام است (پس هرگاه نوبت نخستین انتقام فرا رسد) (یعنی) پس چون موعد یاری گرفتن و خون خواهی برای حسین علیه السلام فرا رسد (بندگان سخت جنگ جوی خویش را بر شما برانگیزیم تا آن جا که درون خانه هایتان را نیز جست و جو کنند.) (آنان) قومی اند که خداوند

آنان را پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام برمی انگیزد که هیچ (مسئول) خونی از آل محمد علیه السلام باقی نگذارند جز این که او را بکشند (و این وعده انجام شدنی و (قطعی) است) یعنی، آمدن حضرت قائم

۱ الإسراء: ۴

۲ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۰۶

علیه السّلام. (سپس بار دیگر شما را بر آنان سلطه دهیم) خروج امام حسین علیه السلام با هفتاد تن از اصحابش (در زمان رجعت)؛ درحالی که کلاه خودهای زرّین دورو بر سر دارند و اعلام کنندگانی به مردم برسانند: این حسین است که خارج شده است؛ تا آن جا که مؤمنان درباره ی او هیچ شکّ و تردید نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست و این در حالی است که حجّت قائم علیه السلام در میان شماست.

چون معرفت به این که حضرتش همان امام حسین علیه السلام است در دل های شیعیان استقرار یافت، حضرت حجّت را مرگ فرا می رسد و کسی که آن جناب را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و به خاک می سپارد، همان حسین [بن علی] علیه السلام خواهد بود و جز وصیّ و امام، هیچ کس متصدّی (کار کفن و دفن) وصی نشود.

منابع روایت دوم:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱
۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶. كما فی تفسیر العیاشی بتفاوت، و فیہ: «... المؤدّون ... و الحجّة القائم بین أظهرهم ... یغسله و یکفنه و یحنّطه و یلحدّه فی حفرته».
۳. کامل الزیارات، ص ۶۲
۴. مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۸ همان نص کافی
۵. تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۷۷
۶. کامل الزیارات، ص ۶۲ ب ۱۸ ح ۱ - حدثنی محمد بن جعفر القرشی الرزاز قال: حدثنی محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن موسى بن سعدان الحنّاط، عن عبد الله بن قاسم الحضرمی، عن صالح بن سهل أولّه، همان نص تفسیر العیاشی.
- و ص ۶۴ ب ۱۸ ح ۷ - در سند آن «الکوفی» بدل «القرشی» ... أبی عبد الله عن القاسم».
۷. تفسیر الصافی، ج ۳ ص ۱۷۹ - مختصرا از الکافی، و تفسیر العیاشی.
۸. الايقاظ من الهجعة، ص ۳۰۹ ب ۱۰ ح ۱۱ - از الکافی
۹. إثبات الهداء، ج ۳ ص ۵۵۲ ب ۳۲ ف ۲۸ ح ۵۷۰، از تفسیر العیاشی.
۱۰. المحجّة، ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲ - از کامل الزیارات، و از تفسیر العیاشی،
۱۱. البرهان، ج ۲ ص ۴۰۶ ح ۱ - از الکافی و ص ۴۰۷ ح ۳ و ح ۴ - از کامل الزیارات
- و ح ۶ - از تفسیر العیاشی

۱۲. حلیۃ الأبرار، ج ۵ ص ۳۶۲ ح ۵ و ص ۴۲۳ ح ۹- همان نص الکافی و ص ۳۶۳ ح ۶- از تفسیر العیاشی.

۱۳. بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۲۹۷ ب ۴۵ ح ۵- از کامل الزیارات و ج ۵۱ ص ۵۶ ب ۵ ح ۴۶- از تفسیر العیاشی و ج ۵۳ ص ۹۳ ب ۲۹ ح ۱۰۳- از الکافی.

۱۴. نور الثقلین، ج ۳ ص ۱۳۸ ح ۷۷- از الکافی.

۱۵. الرجعة، ص ۹۱- ۹۲ ح ۷۰- همان نص الکافی

۱۶. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۳۱۸

بررسی سند روایت:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

سهل بن زیاد:

بعضی گفته‌اند ایشان ضعیف است اما به نظر ما با توجه به کثرت روایات (تا ۶۰۰۰ گفته شده) از ایشان در کتب اربعه تضعیف او صحیح نیست.

محمد بن حسن بن شمون:

نظر مرحوم نجاشی:

أبو جعفر، بغدادی، واقف، ثم غلا، و كان ضعيفا جدا، فاسد المذهب. و أضيف إليه أحاديث في الوقف، و قيل فيه. فأما من ذكره فإن أبا عبد الله بن عياش حكى عن أبي طالب الأنباري أنه قال: حدثني الحسين بن القاسم بن محمد بن أيوب بن شمون قال: حدثني محمد بن الحسن قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: من أخبرك أنه مرضني و غسلني و حنطني و كفني و

أَلْحَدْنِي وَ قَبْرَنِي وَ نَفْضَ يَدِهِ مِنَ التَّرَابِ، فَكَذَبَهُ. وَ قَالَ: مَنْ سَأَلَ عَنِّي فَقُلْ حَيٌّ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ. لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَأَلَ عَنِّي فَقَالَ مَاتَ. وَ عَاشَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ مِائَةً وَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً.^۱

او بغدادی و از واقفیه است سپس غلو کرد و جدا ضعیف است، مذهب او فاسد است. و محمد بن حسن روایت کرده که شنیدم امام موسی علیه السلام می فرماید: کسی که تو را خبر دهد که من مریض - داری مرا کرده و مرا غسل داده و حنوط کرده و کفن کرده و لحد مرا گذاشته و مرا دفن کرده پس او را تکذیب کنید، و فرمود: کسی از من سوال کرد پس بگو او زنده است شکر خدا، خدا لعنت کند کسی که اگر از من سوال شود بگوید: او از دنیا رفت.

نظر مرحوم خوئی:

و روی عنه عبد الله بن جعفر الحمیری. کامل الزیارات: الباب (۵۹)، فی أن من زار الحسين عليه السلام كمن زار الله في عرشه، الحديث (۱۱). بقى الكلام في جهات: الأولى: أن محمد بن الحسن بن شمون محكوم بالضعف، لقول النجاشي إنه كان ضعيفا جدا، فاسد المذهب، المؤيد بما عن ابن الغضائري، من أنه غال، ضعيف، متهافت، لا يلتفت إلى مصنفاته، و سائر ما ينسب إليه.^۲

و عبد الله بن جعفر حمیری از او روایت کرده: کامل الزیارات باب ۵۹، در مورد اینکه هر کسی که حضرت حسین علیه السلام را زیارت کند مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کند، اما کلام در جهاتی باقی می ماند: اینکه محمد بن حسن بن شمون محکوم به ضعف است به جهت قول نجاشی که گفت: او جدا ضعیف است و مذهب او فاسد است که این تأیید می شود به قول ابن غضائری که گفت: او غالی و ضعیف است و به مصنفات او اعتنائی نمی شود.

پس ایشان ضعیف است.

عبد الله بن عبد الرحمن اصم:

نظر مرحوم نجاشی:

۱ رجال النجاشی، ص ۳۳۵

۲ معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۳۷

بصری، ضعیف غال لیس بشیء. روی عن مسمع کردین و غیره. له کتاب المزار، سمعت ممن رءاه فقال لی: هو تخلیط.^۱

او ضعیف و غالی است.

نظر ابن غضائری:

ضعیف، مرتفع القول. له کتاب فی الزیارات، ما يدلّ علی خبث عظیم، و مذهب متهافت. و کان من کذابة أهل البصرة^۲

او ضعیف و غالی است و برای او کتابی در زیارات است که دلالت بر خباثت فراوان او می‌کند و مذهب او متناقض است و از دروغگویان اهل بصره است.

نظر مرحوم خوئی:

ظاهر کلام النجاشی أنه لیس بشیء أنه ضعیف فی الحدیث، فلا اعتماد علی روایاته.^۳

ظاهر کلام نجاشی این است که او چیزی نیست و او در حدیث ضعیف است پس اعتمادی بر روایات او نیست.

۱ رجال النجاشی، ص ۲۱۷

۲ الرجال ابن الغضائری، ص ۷۶

۳ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۹

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه‌ی بررسی سند روایت دوم

عبد الله بن قاسم بطل:

سه نفر به نام عبد الله بن قاسم وجود دارد: عبد الله بن قاسم بطل، عبد الله بن قاسم حارثی و عبد الله بن قاسم حضرمی

نظر ابن غضائری:

عبد الله بن القاسم الحضرمی، کوفی، ضعیف، غال، متهافت لا ارتفاع به

او کوفی، ضعیف و غالی و متهافت است.

مرحوم خوئی حرف ابن غضائری را نمی‌پذیرند چون انتساب کتاب به او را قبول ندارند و می‌فرماید: بطل همان حضرمی است که نجاشی فرمودند. این هم باشد جزء غلات است.

نظر مرحوم نجاشی:

عبد الله بن القاسم الحضرمی المعروف بالبطل، کذاب، غال، یروی عن الغلاء، لا خیر فیہ و لا یعتد بروایتہ.^۱

عبد الله بن قاسم حضرمی معروف به بطل دروغگو، غالی و از غلات روایت می‌کرد، خیری در او نیست و اعتمادی بر روایات او نیست.

نظر مرحوم خوئی:

ابن قولویه او را توثیق کرده اما توثیق او با تضعیف نجاشی معارض است پس وثاقت او ثابت نمی‌باشد.

۱ رجال النجاشی، ص ۲۲۶

پس در این روایت سه فرد ضعیف وجود دارد.

دلالت روایت:

مرحوم مجلسی می‌فرماید:

الحديث الخمسون و المائتان: ضعيف. قوله تعالى: " وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ " قال البيضاوي: و أوحينا إليهم، و حيا مقضيا مبتوتا " فِي الْكِتَابِ " فِي التَّوْرَةِ " لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ " جواب قسم محذوف أو قضينا على إجراء القضاء المبتوت مجرى القسم " مَرَّتَيْنِ " إفسادتين أولاهما مخالفة أحكام التوراة، و قتل شعيا. و ثانيهما قتل زكريا و يحيى و قصد قتل عيسى عليه السلام " وَ لَتَعْلَنَّ عَلَوًا كَبِيرًا " و لتستكبرن عن طاعة الله أو لتظلمن الناس " فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا " وعد عقاب أولاهما " بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا " بخت نصر عامل لهراسف على بابل و جنوده، و قيل: جالوت الجزرى، و قيل: سنجاريب من أهل نينوى " أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ " ذوى قوة و بطش فى الحرب شديد " فَجَاسُوا " ترددوا لطلبكم، و قرئ بالحاء المهملة، و هما أخوان " خِلَالَ الدِّيَارِ " وسطها للقتل و الغارة، فقتلوا كبارهم و سبوا صغارهم، و حرقوا التوراة و خربوا المسجد. و المعتزلة لما منعوا تسليط الله الكافر على ذلك، أولوا البعث بالتخليه و عدم المنع " وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا " و كان وعد عقابهم لا بد أن يفعل " ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ " أى الدولة و الغلبة " عَلَيْهِمْ " على الذين بعثوا عليكم، و ذلك بأن ألقى الله فى قلب بهمن بن إسفنديار لما ورث الملك من جده كشتاسف بن لهراسف شفقة عليهم، فرد أسراهم إلى الشام و ملك دانيال عليهم، فاستولوا على من كان فيها من أتباع بخت نصر، بأن سلط داود على جالوت فقتله، " وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا " مما كنتم و النفير من ينفر مع الرجل من قومه، و قيل: جمع نفر، و هم المجتمعون للذهاب إلى العدو.

قوله عليه السلام: " قتل على بن أبى طالب عليه السلام " اعلم أنه لما قال تعالى: " وَ لَنُتَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا * " و بين الرسول أن كلما وقع فى بنى إسرائيل يقع مثله فى هذه الأمة حذو النعل بالنعل فكلما ذكر تعالى من أحوال بنى إسرائيل فظاهره فيهم، و باطنه فى هذه الأمة بما سيقع من نظيره فيهم فإفساد هذه الأمة مرتين إشارة إلى قتل أمير المؤمنين عليه السلام و طعن الحسن عليه السلام بعده فى سابط المدائن.

قوله عليه السلام: " فإذا جاء نصر دم الحسين عليه السلام " لعل المراد على هذا وعد أولى الطائفتين اللتين قضى الله أن تسلطا عليهم بسبب قتلهم الحسين عليه السلام. قوله عليه السلام: " وترا " الوتر: بالكسر الجناية أى

صاحب وتر و جنایه علی آل محمد علیهم السلام قوله علیهم السلام: "خروج القائم" و فی تفسیر العیاشی "قبل خروج القائم علیهم السلام" و لعله أظهر. قوله علیهم السلام: "خروج الحسین" علی هذا التفسیر لعل المخاطب هنا غیر المخاطب سابقا، و یحتمل علی بعد أن یكون الخطاب فی صدر الآیه إلى الشیعة الذین قصروا فی نصره أئمة الحق حتی قتلوا، و ظلموا فسلط الله علیهم من خرج بعد قتل الحسین كالحجاج و أبی مسلم و بنی العباس، فالكفرة لأئمة هؤلاء المخاطبین علی المخالفین، و الظاهر أنه علیه السلام فسر الكفرة هیهنا بالرجعة. قوله علیهم السلام: "لكل بیضة وجهان" لعل المراد أنها صقلت و ذهبت فی موضعین أمامها و خلفها. قوله علیهم السلام: "المؤدون" أى هم المؤدون. قوله علیهم السلام: "الحسین بن علی علیهم السلام" إنما یغسله الحسین علیهم السلام، لأنه من بین الأئمة علیهم السلام شهید فی المعركة لا یشترط علیه الغسل، و إن مات بعد الرجعة أيضا.^۲

حدیث ۲۵۰ ضعیف است. قول خداوند متعال: "وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ" بیضاوی گفته است: «و به آنان وحی کردیم، وحی قاطع «در کتاب» در تورات «در زمین فساد می کنید» جواب قسم محذوف است یا قضینا بر اجرای قضای حتمی جاری مجرای قسم است؛ مرتین» یعنی دو افساد که افساد اول آن ها همان مخالفت با احکام تورات است و کشتن شیعیان است و افساد دوم آن ها کشتن زکریا و یحیی و تصمیم بر کشتن عیسی علیه السلام است؛ و "وَلَتَعْلَنَّ عَلْوًا كَبِيرًا" یعنی از طاعت خداوند تکبر ورزند یا اینکه به مردم ظلم می کنند.

"فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا"^۳ یعنی وعدهی عقاب فساد اولی "بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا" یعنی بخت نصر عامل هراس بر بابل و جنود او، و گفته شده: جالوت جزری، و گفته شده: سنجاریب از اهل نینوا "أُولَىٰ بَاسٍ شَدِيدٍ" یعنی صاحب قوت در جنگ شدید "فَجَاسُوا" یعنی تردد می کنند برای طلب شما، و به حاء هم قرائت شده، و آن دو برادر هستند "خِلَالَ الدِّيَارِ" وسط خانه ها برای قتل و غارت، پس بزرگان آن ها را بکشند و کودکان آن ها را به اسیری گیرند، و تورات را آتش زنند و مسجد را خراب کنند، و معتزله چون تسلیط خداوند کافر را بر مسلمان منع کنند، "بعثنا" را به تخلیه و عدم منع تأویل برند. "وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا" یعنی وعدهی عقاب آن ها چاره ای از انجام آن نیست "ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ" یعنی دولت و غلبه "عَلَيْهِمْ" یعنی بر کسانی که بر شما برانگیخته شدند، و آن به این است که خداوند در قلب بهمن بن اسفندیار القا کند هنگامی که وارث ملک از

۱) ۱) تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۸۱.

۲) مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۲۱

۳) مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول - تهران، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ ق.

جدش گشتاسف بن لهراسف شد بر آنان دلسوزی کرد، پس اسرای آن‌ها را به شام برگرداند و دانیال را بر آن‌ها قرار داد، پس بر هر کسی که از اتباع بخت نصر در شام بود استیلاء پیدا کردند، به اینکه داود را بر جالوت مسلط کردند پس او را کشت، "وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا" یعنی بیش از آنچه بودید، شدید. نفیر از ینفر و گفته شده: جمع نفر، و آن‌ها کسانی که اجتماع کردند برای رفتن به سوی دشمن.

قول امام علی^{علیه السلام}: "قتل علی بن ابی طالب علی^{علیه السلام}" بدان آن به جهت قول خداوند «و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی» و پیامبر ^{صلی الله علیه و آله} تبیین کردند که هر آنچه در بنی اسرائیل واقع شد، مانند آن در این امت نیز واقع شود تابع نعل به نعل، پس همه‌ی آنچه خداوند در مورد احوال بنی اسرائیل ذکر کرد، ظاهر آن در آن‌ها است و باطن آن در این امت است به اینکه به زودی نظیر آن واقع شود پس افساد این امت دو مرتبه اشاره به کشتن امیر المومنین علی^{علیه السلام} و پس از آن زدن نیزه به امام حسن علی^{علیه السلام} در ساباط مدائن است.

قول امام علی^{علیه السلام}: "فَإِذَا جَاءَ نَصْرُ دِمِ الْحُسَيْنِ عَلِي^{علیه السلام}" شاید مراد از این وعده‌ی طائفه‌ی اول به اینکه خداوند حتم کرد که به سبب قتل امام حسین بر آن‌ها آن دو را مسلط کند.

قول امام علی^{علیه السلام}: "وترا" به کسر جنایت یعنی صاحب وتر و جنایت بر آل محمد علی^{علیه السلام}

قول امام علی^{علیه السلام}: "خروج القائم" و در تفسیر عیاشی "قبل خروج قائم" آمده و شاید آن ظاهر تر باشد.

قول امام علی^{علیه السلام}: "خروج الحسین علی^{علیه السلام}" بنابر این تفسیر شاید مخاطب در اینجا غیر از مخاطب سابق باشد، و احتمال بعیدی هم داده می‌شود که خطاب در صدر آیه به شیعیانی باشد که در یاری ائمه‌ی حق کوتاهی کردند تا کشته شدند، و ظلم کردند پس خداوند کسانی را که بعد از قتل حسین علی^{علیه السلام} خروج کردند مانند حجاج، ابو مسلم و بنی عباس را بر آن‌ها مسلط کرد، پس کره برای ائمه که مخاطب بر مخالفین هستند، و آنچه ظاهر است اینکه امام علی^{علیه السلام} کره را در اینجا به رجعت تفسیر کرده است.

قول امام علی^{علیه السلام}: " لكل بیضه و جهان " شاید مراد این است که دو طرف کلاه خود صیقلی و طلاکاری شده است.

قول امام علی^{علیه السلام}: "المؤدون" یعنی هم مؤدون

و قول امام علی^{علیه السلام}: "الحسین بن علی علی^{علیه السلام}" امام حسین علی^{علیه السلام} حضرت مهدی ^{عجل الله تعالی فرجه الشریف} را غسل می دهند، زیرا او در بین ائمه ^{علیهم السلام} شهید در معرکه بود که غسل بر او واجب نیست، و اگر بعد از رجعت هم از دنیا بروند همچنین نیاز به غسل ندارند.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه بررسی آیه سوم

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا^۱؛ پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق‌یافتنی است.

در ذیل این آیه دو روایت نقل شد که یکی مرتبط به موضوع بحث بود و یکی ارتباطی نداشت. دو روایت دیگر ذیل این آیه نقل شده که به بررسی آن دو می‌پردازیم.

روایت سوم (تفسیر آیه سوم):

روی بعض أصحابنا. قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا إذ قرأ هذه الآية: (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا).^۲ فقلنا: جعلنا فداك من هؤلاء؟ فقال: ثلاث مرّات هم والله اهل قم؛

بعضی از اصحاب ما روایت کرده و می‌گوید: حضور امام صادق عليه السلام نشسته بودیم. امام عليه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

(و هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، بندگان سخت‌کوش و نیرومند خود را بر ضدّ شما برانگیزم. به گونه‌ای که برای دستیابی به تبهکاران به جستجوی خانه‌به‌خانه پردازند. و این وعده الهی قطعی است) عرض کردیم: فدایتان گردیم، این بندگان نیرومند و پرتوان کیانند؟ سه بار فرمود: به خدا سوگند! آنان اهل قم هستند.

ممکن است مضمون این روایت این باشد که زوال و پایان حکومت جعلی یهود قبل از ظهور به دست اهل قم^۱ می‌باشد و مفاد روایت مربوط به سرنوشت یهود قبل از ظهور می‌باشد.

۱ اسراء، ۵

۲ (۲). اسراء، آیه ۵.

منابع روایت:

۱. تاریخ قم

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶؛ از تاریخ قم

مرحوم نوری راجع به مؤلف تاریخ قم می‌فرماید:

هو الشيخ الفاضل حسن بن محمد القمي و هو من معاصري الصدوق رضوان الله عليه و روى في ذلك الكتاب عن أخيه حسين بن علي بن بابويه رضوان الله عليهم.

او شیخ فاضل حسن بن محمد قمی و او از معاصرین صدوق بود و در آن کتاب از برادر او حسین بن علی بن بابویه روایت کرده است.

و همچنین می‌فرماید:

الشيخ الجليل من أكابر العلماء المتقدمين و من معاصري الصدوق و من أجلاء القميين؛

این شخصیت بزرگ (صاحب تاریخ قم) از دانشمندان بزرگ گذشته و از معاصران شیخ صدوق و از علمای بزرگ قم است. آقای نمازی می‌فرماید: لم يذكره؛ یعنی کتابهای رجالی - جامع الرواة، تنقيح المقال و معجم رجال الحديث - درباره او چیزی یادآور نشده‌اند.

علامه در اول بحار می‌فرماید: کتاب تاریخ قم یکی از منابع مورد استفاده من است که مؤلف آن شیخ بزرگوار حسن بن محمد بن حسن قمی است.

بنابراین علامه مجلسی این کتاب را قبول داشته و مؤلف آن را که شخصیتی والامقام می‌دانسته؛ پس استناد کتاب به وی مسلم است.

۱ قم کنایه از مردم ایران است که پیرو فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام هستند؛ چون در روایتی دیگر عده‌ای از شهر ری خدمت امام علیه‌السلام رسیدند و خود را معرفی کردند که ما اهل ری هستیم امام علیه‌السلام فرمودند: مرحبا به اهل قم و دوباره خود را معرفی کردند و امام علیه‌السلام همان جواب را دادند سپس امام علیه‌السلام فرمودند: هر کس عقیده او عقیده اهل قم باشد قمی می‌باشد. (بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۳؛ نگا: کتاب تا ظهور، ج ۲، ص ۳۴۴)

مرحوم صاحب ریاض می‌فرماید:

استاد ما علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار بر این کتاب اعتماد کرده است و آن را معتبر دانسته ولی اصل کتاب در دسترس نمی‌باشد. مطالبی که علامه مجلسی از این کتاب نقل می‌کند از ترجمه این کتاب است و ترجمه آن ظاهراً ۵۰۰ سال پس از مؤلف انجام پذیرفته و ما برخی از اخبار این کتاب را استخراج کرده‌ایم:

صاحب ریاض با حاشیه‌ای بر این مطلب، تردید دارد که آیا این کتاب از همین مؤلف است یا از دیگری؟ افندی می‌گوید:

و يظهر من رسالة الأمير المنشي، في احوال قم و مفاخرها و مناقبها إن اسم صاحب هذا التاريخ: هو الأستاذ ابو علي حسن بن محمد بن حسين شيباني قمی؛

از نامه منشی فرمانروا در بیان وضعیت قم و افتخارات و فضایل آن چنین برمی‌آید که نام صاحب این تاریخ، استاد ابو علی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی است» یعنی در اینجا نام مؤلف عوض شد و صاحب ریاض با تأملی در این موضوع می‌گوید: سرانجام این شخص، مؤلف است یا حسن بن محمد؟ زیرا افندی در آغاز، گفته: مؤلف آن فلانی است و از استاد خود نیز آن را به گونه‌ای قاطع نقل کرده است.

علامه نوری به نقل از صاحب ریاض (شاگرد علامه مجلسی) می‌گوید: من نسخه‌ای از این کتاب را که کتابی قطور و مناسب بود در قم دیدم. مؤلف، کتاب تاریخ قم را در زمان صاحب بن عبّاد برای وی نگاشت و در آغاز این کتاب، مطالبی در مورد صاحب بن عبّاد نقل کرده است.

در نتیجه، مؤلف این کتاب، قطعاً حسن بن محمد است و به اعتراف معاصران و پیش از آنان این کتاب در سال ۳۷۸ هجری، پس از تدوین، به صاحب بن عبّاد، وزیر دانشمند آل بویه اهداء گردیده سپس این کتاب را شخصی بنام حسن بن علی بن حسن قمی در سال ۸۶۵ به دستور خواجه فخر الدین کبیر، ترجمه کرده است.

برادر مؤلف، سلسله مباحثی را بر این کتاب افزوده، از جمله مباحث مربوط به خراج قم و وضعیت این شهر از برادر او است؛ اما محورهای بحث، مشخص است.

مرحوم نوری می‌فرماید:

و أصل الكتاب على اللغة العربية و لكن في السنة الخامسة و الستين بعد ثمان مائه نقله إلى الفارسيه حسن بن علي بن حسن بن عبد الملك بأمر الخاجا فخر الدين إبراهيم بن الوزير الكبير الخاجا عماد الدين محمود بن صاحب الخاجا شمس الدين محمد بن علي الصفي.^۱

مرحوم مجلسی می‌فرماید:

إنه كتاب معتبر و لكن لم يتيسر لنا أصله و ما بأيدينا إنما هو ترجمته^۲

این کتاب معتبر است لكن اصل ان در دست ما نیست و آنچه نزد ما هست ترجمه‌ی آن است.

مرحوم نوری می‌فرماید:

و هذا كلام عجيب لأن الفاضل الألعى الأميرزا محمد أشرف صاحب كتاب فضائل السادات كان معاصرا له و مقيما بأصفهان و هو ينقل من النسخة العربية بل و نقل عنه الفاضل المحقق الآغا محمد علي الكرمانشاهی في حواشيه على نقد الرجال في باب الحاء في اسم الحسن حيث ذكر الحسن بن مثله و نقل ملخص الخبر المذكور من النسخة العربية و أعجب منه أن أصل الكتاب كان مشتملا على عشرين بابا.

و ذكر العالم الخبير الأميرزا عبد الله الأصفهانی تلميذ العلامة المجلسی في كتابه الموسوم برياض العلماء في ترجمه صاحب هذا التأريخ أنه ظفر على ترجمه هذا التأريخ في قم و هو كتاب كبير حسن كثيرة الفوائد في مجلدات عديدة.

و این کلام عجیبی است زیرا فاضل درخشنده آقای میرزا محمد اشرف صاحب کتاب فضائل السادات معاصر مرحوم علامه است و مقيم اصفهان بود و او از نسخه‌ی عربی نقل می‌کند بلکه فاضل محقق آغا محمد علی کرمانشاهی در حاشیه‌اش بر نقد الرجال در باب حاء در اسم حسن

۱ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۳۳

۲ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۳۳

هنگامی که حسن بن مثله را ذکر می‌کند از آن نقل می‌کند و خلاصه خبر مذکور را از نسخه‌ی عربی نقل می‌کند و عجیب‌تر آنکه اصل کتاب مشتمل بر بیست باب است.

و عالم خبیر آقا میرزا عبد الله اصفهانی شاگرد علامه مجلسی در کتابش موسوم به ریاض العلماء در ترجمه صاحب این تاریخ گفته: که دست یافته بر ترجمه این تاریخ در قم و آن کتابی بزرگ و کثیر الفائده در مجلدات عدیده‌ای بود.

پس مؤلف کتاب تاریخ قم شخصیت معتبری است و ایشان در نقل این روایت می‌فرماید: « روی اصحابنا» و با توجه که ایشان قرن چهارم این کتاب را تألیف نموده‌اند پس روایت مرسل است.

بر فرض پذیرش سند روایت، روایت دلالت دارد بر اینکه اهل قم حکومت یهود را از بین می‌برند البته روایت نسبت به زمان آن صراحت ندارد اگرچه احتمال قوی مراد روایت زمان قبل از ظهور می‌باشد.

روایت چهارم (تفسیر آیه سوم)

حدَّثني أبو المفضل عن عليّ بن الحسن المنقري الكوفي عن أحمد بن يزيد الدهقان عن مكحول بن إبراهيم عن رستم بن عبد الله بن خالد المخزومي عن سليمان الأعمش عن محمد بن خلف الطاهري عن زاذان عن سلمان قال: قال رسول الله ﷺ: إنَّ الله تعالى لم يبعث نبيا ولا رسولا إلَّا جعل له اثني عشر نقيبا، فقلت: يا رسول الله لقد عرفت هذا من أهل الكتابين، فقال: هل علمت من نقبائي الاثني عشر الذين اختارهم الله لأمّة من بعدى، فقلت: الله ورسوله أعلم. فقال: يا سلمان خلقتني الله من صفوة نوره و دعائي فأطعته، و خلق من نوري عليا و دعاه، و خلق من نور عليّ فاطمة و دعاه فأطاعته، و خلق منّي و من عليّ و فاطمة الحسن و دعاه، و خلق منّي و من عليّ و فاطمة الحسين و دعاه فأطاعه، ثمّ سمّانا بخمسة أسماء من أسمائه: فالله المحمود و أنا محمد، و الله العليّ و هذا عليّ، و الله الفاطر و هذه فاطمة، و الله ذو الإحسان و هذا الحسن، و الله المحسن و هذا الحسين، ثمّ خلق منّا و من نور الحسين تسعة أئمة و دعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق سماء مبنية و لا أرضا مدحية و لا ملكا و لا بشرا، و كنّا نورا نسبّح الله ثمّ نسمع له و نطيع، فقلت: يا رسول الله بأبي أنت و أمّي فما لمن عرف هؤلاء؟ فقال: من عرفهم حقّ معرفتهم و اقتدى بهم و والى وليّهم و عادى عدوّهم فهو و الله منّا يرد حيث نرد و يسكن حيث نسكن

زاذان، از سلمان نقل کند که گفت:

رسول خدا ﷺ به من فرمود: «خداوند- تبارک و تعالی- هیچ پیغمبر و رسولی را مبعوث نفرمود؛ مگر این که دوازده نقیب برایش قرار داد.» عرض کردم: یا رسول الله ﷺ، این را از اهل دو کتاب دانسته بودم.

فرمود: «ای سلمان، آیا دانسته‌ای که نقبای من کیان‌اند و آن دوازده تنی که خداوند آنان را برای امت پس از من برگزیده چه کسانی‌اند؟» عرضه داشتم: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: «ای سلمان، خداوند مرا از برگزیده‌ی نورش آفرید و دعوت‌ام کرد. پس او را اطاعت کردم و از نور من علی علیه السلام را آفرید و دعوت‌اش فرمود. پس علی او را اطاعت کرد و (از من) و از نور علی، فاطمه علیها السلام را خلق و او را دعوت فرمود که از او اطاعت کرد و از من و از علی و فاطمه، حسن علیه السلام را آفرید. پس فراخواندش که دعوت خداوند را پذیرفت و از من و از علی و فاطمه، حسین علیه السلام را آفرید و او را فراخواند که دعوت او را اطاعت کرد.

سپس ما را به پنج اسم از نام‌های خود نامید: خداوند محمود است و من محمد و خداوند علی است و این هم علی بن ابی طالب و خداوند فاطر است و این فاطمه و خداوند احسان است و این حسن و خداوند محسن و این هم حسین است. آن گاه از ما و از نور حسین، نه امام آفرید و ایشان را دعوت فرمود که اطاعت‌اش کردند. پیش از آن که خداوند آسمانی بنا کرده و زمینی گسترانیده باشد و فرشته‌ای یا بشری را (غیر از ما) خلق کند، نوری بودیم و خدای را تسبیح می‌گفتیم و از او می‌شنیدیم و اطاعت می‌نمودیم.

سلمان گوید: عرضه داشتم: ای رسول خدا ﷺ، پدر و مادرم فدایتان باد! کسی که ایشان را بشناسد، چه پاداشی خواهد داشت؟ فرمود:

«ای سلمان، هر کس آنان را به راستی بشناسد و ایشان را الگوی خود قرار دهد و دوستانشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، چنین کسی- به خدا سوگند- از ما خواهد بود. هر کجا وارد شویم، او نیز وارد خواهد شد و هر جا مسکن کنیم، او هم سکنی یابد.»

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه ترجمه روایت چهارم

فقلت: یا رسول الله و هل يكون إيمان بهم بغير معرفة بأسمائهم و أنسابهم؟ فقال: لا، فقلت: فأنى لى بهم و قد عرفت الى الحسين؟ قال: ثم سيد العابدین علی بن الحسین، ثم ابنه محمد الباقر علم الأولین و الآخرين من النبیین و المرسلین، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم ابنه موسى بن جعفر الكاظم الغیظ صبرا فی الله، ثم ابنه علی بن موسى الرضا لأمر الله، ثم ابنه محمد بن علی المختار لأمر الله، ثم ابنه علی بن محمد الهادی الى الله، ثم ابنه الحسن بن علی الصامت الأمين لسر الله، ثم ابنه محمد بن الحسن المهدي القائم بأمر الله

ثم قال: یا سلمان إنک مدرکه، و من کان مثلك، و من تولاه هذه المعرفة فشكرت الله و قلت: و إنى مؤجل إلى عهده؟ فقرأ قوله تعالى: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا. قال سلمان فاشتد بكائي و شوقی، و قلت: یا رسول الله أبعهد منك؟ فقال إی و الله الذی أرسلنی بالحق، منی و من علی و فاطمة و الحسن و الحسین و التسعة و کل من هو منا و معنا و مضام فینا، إی و الله و لیحضرن إبلیس له و جنوده، و کل من محض الإیمان محضا، و محض الکفر محضا، حتی یؤخذ له بالقصاص و الأوتار و لا یظلم ربک أحدا، و ذلك تأویل هذه الآية: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَ نُمْكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. قال: فقامت من بین یدیه، و ما أبالی لقيت الموت أو لقینی).

عرض کردم: ای رسول خدا، آیا می‌توان بدون شناختن نام‌ها و نسب‌هایشان به آنان ایمان داشت؟ فرمود: «نه، ای سلمان.» عرضه داشتم: یا رسول الله، چگونه به شناخت ایشان دست یابم درحالی‌که تا حسین علیه السلام را شناخته‌ام؟ فرمود:

پس از او، سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام است؛ سپس پسرش محمد بن علی علیه السلام، شکافنده‌ی علم اولین و آخرین از پیغمبران و رسولان؛ سپس [پسرش] جعفر بن محمد علیه السلام، زبان راست‌گوی

خداوند؛ سپس [پسرش] موسی بن جعفر علیه السلام، آن فرونشاننده‌ی خشم خود در راه خداوند - عزّ و جلّ -؛ سپس [پسرش] علی بن موسی، آن راضی به امر خدا علیه السلام؛ سپس [پسرش] محمد بن علی علیه السلام، آن برگزیده‌ی خلق خداوند؛ سپس [پسرش] علی بن محمد، آن هدایت‌کننده به سوی خداوند؛ سپس حسن بن علی علیه السلام، آن صامت امین سرّ خداوند؛ سپس پسرش محمد بن الحسن هادی مهدی علیه السلام، آن بیانگر و به‌پادارنده‌ی حقّ خدا.»

آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای سلمان، تو او را درک خواهی کرد و هر کس مانند تو باشد و نیز هر که با معرفت راستین از او پیروی کند، او را درک خواهد کرد.

سلمان گوید: پس خدای را (بسیار) شکر کردم. سپس گفتم: یا رسول الله، آیا من تا عهد و زمان او خواهم بود؟ فرمود: «ای سلمان، بخوان: (پس چون هنگام (انتقام) اوّل فرا رسد، بندگان سخت جنگ‌جوی خویش را بر شما برانگیزیم تا درون خانه‌هایتان را نیز جست‌وجو کنند و این وعده حتماً تحقق خواهد یافت. سپس بار دیگر شما را بر آن‌ها مسلّط گردانیم و به وسیله‌ی مال و فرزند مدد رسانیم و تعدادتان را افزایش دهیم).» سلمان گوید: در این هنگام، گریه و اشتیاقم شدّت یافت. آن‌گاه عرض کردم: یا رسول الله، آیا شما متعهدید که من برگردم؟

فرمود: آری، سوگند به خداوندی که مرا به حق فرستاد، در روزگار من و علی و فاطمه و حسن و حسین و آن نه (معصوم دیگر) و هرکسی که از ماست [و با ما] و در راه ما ستم‌دیده است.

آری، به خدا قسم - ای سلمان - ابلیس و لشکریانش گردآورده می‌شوند و تمامی آنان که ایمانشان ناب بوده و نیز همه‌ی کافران خالص آورده شوند تا از یک‌دیگر قصاص کشند و خون‌خواهی کنند و خداوندگار تو بر احدی ظلم نمی‌کند و تأویل این آیه تحقق می‌یابد که: (و می‌خواهیم بر آنان که در زمین مستضعف شدند منتّ گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و ایشان را در زمین مکنّت و توان بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آن‌چه را می‌ترسیدند نشان دهیم).»

سلمان گوید: پس، از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم؛ درحالی که اهمّیت نمی‌دهم کی به آغوش مرگ روم یا مرگ مرا در کام خود برکشد.

این روایت اشاره به رجعت و رجعت‌کنندگان و تفصیلات آن دارد. هیچ اشاره‌ای به سرنوشت یهود در این روایت نشده است. ولی چون در بعضی از کتابها آورده شده و به آن استدلال گردیده، ما هم آن را نقل و نقد کردیم.

منابع روایت:

۱. دلائل الإمامة، ص ۲۳۷ (۴۴۷-۴۵۰ ح ۴۲۴ ط ج
 ۲. الهدایة الكبرى، ۷۳ و ۹۲ (ص ۳۷۵ ط ج کما فی دلائل الإمامة، بتفاوت.
 ۳. مقتضب الأثر، ص ۶
 ۴. مصباح الشریعة، ص ۶۳ ب ۲۸ این کتاب به امام صادق نسبت داده شده است.
 ۵. المحتضر، ص ۱۵۲
 ۶. الصراط المستقیم، ج ۲ ص ۱۴۲ ب ۱۰ ف ۱
 ۷. نوادر الأخبار، ص ۱۲۸-۱۳۰ ح ۲۶
 ۸. إثبات الهداء، ج ۱ ص ۷۰۸ ب ۹ ف ۱۸ ح ۱۴۵
 ۹. البرهان، ج ۲ ص ۴۰۶ ح ۲
 ۱۰. حلیة الأبرار، ج ۵ ص ۳۵۸ ب ۴۵ ح ۳
 ۱۱. بحار الانوار، ج ۲۵ ص ۶ ب ۱ ح ۹ و ج ۵۳ ص ۱۴۲ ب ۲۹ ح ۱۶۲ و ص ۱۴۴ ب ۲۹ ذیل حدیث ۱۶۲
 ۱۲. نفس الرحمن، ص ۹۴ ب ۱۱
 ۱۳. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۳۲۳
- ولی در کتب عامه آن را نیافتیم.

بررسی سند روایت:

سند این روایت نیاز به بررسی ندارد زیرا اقرار از عامه است؛ چون در سند آن غالباً از عامه هستند؛ و ثانیاً شواهد صدق در روایات دیگر دارد.

حدثني أبو المفضل عن عليّ بن الحسن المنقري الكوفي عن أحمد بن يزيد الدهان عن مكحول بن إبراهيم عن رستم بن عبد الله بن خالد المخزومي عن سليمان الأعمش عن محمد بن خلف الطاهري عن زاذان عن سلمان قال: قال رسول الله ﷺ

سليمان بن مهران:

این شخصیت مورد قبول فریقین است.

ابن عماد حنبلی می گوید:

و في ربيع الأول توفي الإمام أبو محمد سليمان بن مهران الأسدي الكاهلي مولاهم الأعمش. روى عن ابن أبي أوفى، و أبي وائل و الكبار . و كان محدث الكوفة و عالمها. قال ابن المديني: للأعمش نحو ألف و ثلاثمائة حديث. و قال ابن عيينة: كان أقرأهم لكتاب الله، و أعلمهم بالفرائض، و أحفظهم للحديث. و قال يحيى القطان: هو علامة الإسلام و قال الخريبي: ما خلف أعبد منه. و ما يرويه عنه مالك فهو إرسال، لأنه لم يسمع منه، و كتب إليه هشام بن عبد الملك، أن اكتب لي فضائل عثمان، و مساوي عليّ، فأخذ كتابه و لقمه شاء عنده، و قال لرسوله: هذا جوابك، فألح عليه الرسول في جواب، و تحمّل عليه بإخوانه، و قال: إن لم آت بالجواب قتلني، فكتب:

بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد: فلو كان لعثمان مناقب أهل الأرض ما نفعتك، و لو كانت لعليّ مساوي أهل الأرض ما ضرتك، فعليك بخويصة نفسك، و السلام.

و قال في «المغنى»: الأعمش ثقة، جبل، و لكنه يدلس. قلت: و التدليس ليس كله قادحاً، و لنذكر تعريفه و ما يقدر منه و ما لا يقدر^۱

امام ابو محمد سليمان بن مهران اسدي کاهلی اعمش در ربيع الاول فوت کرد و او محدث و عالم کوفه بود.

ابن مدینی گفت: اعمش هزار و سیصد حدیث داشت.

ابن عیینه گفت: او بهترین قاری کتاب خدا و عالم‌ترین آن‌ها به فرائض و حافظ‌ترین آنان نسبت به حدیث بود.

و یحیی قطان گفت: او علامه اسلام بود.

خریبی گفت: عابد تر از او نیافتم، و آنچه مالک از او روایت می‌کند مرسل است چون مالک از او نشنیده است.

و هشام بن عبد الملک به او نوشت، برایم فضائل عثمان و بدی‌های علی را بنویس پس نامه او را گرفت و به گوسفندی داد بخورد و به فرستاده او گفت: این جوابت پس فرستاده بر جواب اصرار کرد و گفت: اگر با جواب برنگردم او مرا می‌کشد، پس نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان امام بعد: پس اگر مناقب اهل زمین برای عثمان باشد، نفعی به تو نمی‌رسد، و اگر بدی‌های اهل زمین برای علی باشد، ضرری به تو نمی‌رسد پس بر تو که به حساب خود برسی و السلام.

و در مغنی گفت: اعمش ثقه و چون کوه بود لکن تدلیس می‌کرد.

سپس اَبَت عماد می‌گوید: همه‌ی اقسام تدلیس مضر نیست بلکه برخی به اعتبار راوی ضرر می‌زند و برخی ضرر نمی‌زند.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

شیخ او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده است. و ابن شهر آشوب در مناقب جماعتی را از خواص اصحاب امام علیه السلام شمرده تا اینکه گفت: و سلیمان بن مهران ابو محمد اسدی اعمش.

ابن داود او را در قسم اول شمرده است، و به رجال مرحوم شیخ نسبت داده که او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده، و گفت: او مهمل است. و شاید غرض او از اهمال، اهمال اکثر رجالیون در ذکر او است نه اینکه او مجهول الحال باشد. اگر چنین نبود، او را در قسم ثقات مورد اعتماد ذکر نمی‌کرد. و به تحقیق عده‌ای از متأخرین اصحاب ما متعرض ذکر او و ثناء بر او شدند، و اکثر رجالیون عامه متعرض او شدند.

اما خاصه؛ مرحوم شهید ثانی در تعلیق بر قول علامه حلی در خلاصه گفت: یحیی بن وثاب مستقیم العقیده بود چون اعمش او را ذکر کرده است... آنچه لفظ مرحوم شهید است: تعجب است از علامه حلی که از اعمش استقامت یحیی بن وثاب را نقل می‌کند اما خود اعمش را اصلا در کتابش ذکر نمی‌کند و شایسته بود از او نیز ذکر به استقامت و فضل می‌کرد، و به تحقیق عامه او را در کتبشان ذکر کردند و او را ستایش کردند همراه اعتراف به شیعی بودن او.

و مرحوم میر داماد گفت: سلیمان بن مهران اعمش کوفی مشهور، مرحوم شیخ در رجال او را رد اصحاب صادق علیه السلام ذکر کرده است، و او ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی معروف به فضل و ثقه و جلالت و تشیع و استقامت است و عامه هم او را مدح می‌کنند و بر فضل و وثاقت او متفق‌اند و به جلالت او اقرار و به تشیع او اعتراف دارند.

و عجب اینکه اکثر رجال در مورد او غفلت کردند، در حالی که شایسته به ذکر و مدح بود به جهت استقامت و وثاقت و فضل و اتفاق بر قدر و منزلت بالای او، او هزار و سیصد روایت دارد.

و شیخ بهائی در رساله‌اش موسوم به توضیح المقاصد که متکفل بیان وقایع سال‌ها و ماه‌ها است نویسد: در ۲۵ ربیع الاول سال ۱۴۸ سلیمان بن مهران اعمش فوت کرد، کنیه او ابو محمد و او از زهاد و فقها بود و آنچه از تاریخ استفاده کردم اینکه او شیعی امامی است و عجب اینکه اصحاب ما در کتب رجال او را توصیف نکردند.

ابو حنیفه روزی به او گفت: ای ابا محمد! شنیدم می‌گویی: بدرستی که خداوند سبحان هنگامی که نعمتی را از عبدی بگیرد عوض آن نعمت دیگری دهد؟ گفت: بله گفت: خدا عوض نابینائی و سلب سلامتی به تو چه داده؟ گفت: عوض آن دو اینکه انسان سنگینی (یعنی: رذل و بدی) چون تو را نبینم.

این آنچه بود از کلمات خاصه بر آن دست یافتیم.

و بر آنچه مرحوم شیخ بهائی ذکر کرد از عدم وصف اصحاب ما او را به تشیع وارد است که ظاهر مرحوم شیخ در رجالش و ابن شهر آشوب در مناقبش اینکه او امامی است به جهت آنچه تبیین کردیم در فوائد، بلکه این صریح حدیث مشهوری است که در کتب خاصه و عامه روایت شده که

منصور از او سوال کرد: چه مقدار حدیث در فضیلت علی علیه السلام حفظ هستی؟ گفت: ده هزار حدیث یا هزار حدیث پس منصور به او گفت: بلکه ده هزار همانطور که اول گفتی.^۱

۱) عده الشيخ رحمه الله بهذا العنوان من أصحاب الصادق عليه السلام. و عده السروی فی المناقب جماعة من خواص أصحابه .. إلى أن قال: و سليمان بن مهران أبو محمد الأسدي مولاهم الأعمش. و عده ابن داود فی القسم الأول، و نسب إلى رجال الشيخ رحمه الله عده من أصحاب الصادق عليه السلام، و قال: إنه مهمل. انتهى. و لعلّ غرضه إهمال أكثر أصحابنا الرجاليين ذكره، لا أنه مجهول الحال، و إلّا لم يذكره فی قسم الثقات المعتمدين. و قد تعرّض عده من أواخر أصحابنا لذكره و الثناء عليه، و تعرّض له أكثر الرجاليين من العامة.

أما الخاصة؛ فقد قال الشهيد الثاني رحمه الله معلقاً على قول العلامة رحمه الله في الخلاصة: كان يحيى بن وثاب مستقيماً ذكره الأعمش .. ما لفظه: عجباً من المصنف ينقل عن الأعمش استقامة يحيى بن وثاب، ثم لم يذكر الأعمش في كتابه أصلاً. و لقد كان حريّاً بالذكر لاستقامته و فضله، و قد ذكره العامة في كتبهم، و أثنوا عليه مع اعترافهم بتشيعه، و قال سيّد الحكماء الداماد قدس سره: سليمان بن مهران الأعمش الكوفي المشهور، ذكره الشيخ في كتاب الرجال في أصحاب الصادق عليه السلام، و هو أبو محمد سليمان بن مهران الأسدي [الأزدی] مولاهم، معروف بالفضل و الثقة و الجلالة و التشيع و الاستقامة، و العامة أيضاً مثنون عليه، مطبقون على فضله و ثقته، مقرون بجلالته مع اعترافهم بتشيعه.

و من العجب أن أكثر أرباب الرجال قد تطابقوا على الإغفال عن أمره، و لقد كان حريّاً بالذكر و الثناء عليه لاستقامته و ثقته و فضله، و الاتفاق على علوّ قدره، و عظم منزلته، له ألف و ثلاثمائة حديث. انتهى كلام الداماد. و قال الشيخ البهائي عليه السلام في محكي رسالته الموسومة ب: توضيح المقاصد المتكفلة لما وقع في السنين و الشهور ما لفظه: في الخامس و العشرين من ربيع الأول سنة ثمان و أربعين و مائة توفي سليمان ابن مهران الأعمش، يكنى: أبا محمد، و كان من الزهاد و الفقهاء، و الذي استفدته من تصفّح التواريخ أنه من الشيعة الإمامية، و العجب أن أصحابنا لم يصفوه بذلك في كتب الرجال. قال له أبو حنيفة يوماً: يا أبا محمد! سمعتك تقول: إن الله سبحانه إذا سلب عبداً نعمة عوض عنها نعمة أخرى؟ قال: نعم، فقال: ما الذي عوضك بعد أن أعمش عينيك، و سلب صحتهم؟ فقال: عوضني عنهما أن لا أرى ثقباً مثلك. انتهى.

هذا ما وقفنا عليه من كلمات الخاصة. و يتّجه على ما ذكره الشيخ البهائي عليه السلام من عدم وصف أصحابنا للرجل بالتشيع، أن ظاهر الشيخ رحمه الله في رجاله، و ابن شهر آشوب في مناقبه كونه من الإمامية، لما بيّناه في الفوائد، بل هو صريح الحديث المشهور المروى في كتب الخاصة و العامة أنه سأله المنصور: كم تحفظ من الحديث في فضائل علي عليه السلام؟ قال له: عشرة آلاف حديثاً- في بعض الروايات على بعض النسخ- أو ألف حديث، فقال له المنصور: بل عشرة آلاف كما قلت أولاً (تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۳، ص ۲۸۹)

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه بررسی سند روایت چهارم

ادامه تحقیق مرحوم مامقانی پیرامون سلیمان بن مهران اعمش:

صریح‌تر از آن آنچه در بحار الانوار نقل شده از حسن بن سعید نخعی از شریک بن عبد الله قاضی که گفت: خدمت اعمش در بیماری که در آن فوت شد بودیم که ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابو حنیفه بر او وارد شدند و از حالش جويا شدند؛ پس شدت ضعف خود و ترس از خطاهایش را ذکر کرد پس او را رقت قلب فرا گرفت و گریه کرد، ابو حنیفه نزد او آمد و گفت: ای ابا محمد از خدا بترس و به وضع خودت نظر کن چون تو در آخرین روز از دنیایت و اولین روز از آخرت هستی، و در حالی که احادیثی در مورد علی علیه السلام روایت کرده‌ای اگر از آن‌ها برگردی برای تو خیر است.

اعمش گفت: مانند کدام روایت ای نعمان؟ گفت: مانند حدیث عبایه: « که حضرت علی علیه السلام فرمودند: من تقسیم‌کننده آتش هستم» گفت: ای یهودی به مانند من ایراد می‌گیری، مرا بنشانید تا جواب او را دهم. قسم به آنکه بازگشتم به سوی او است، موسی بن طریف اسدی (که بهتر از او را در طائفه اسدی ندیدم) برایم روایت کرد: شنیدم عبایه بن ربیع (امام جماعت محل) گفت: شنیدم علی امیر المومنین علیه السلام می‌گوید: من تقسیم‌کننده آتش هستم، گویم: این دوست من است رهایش کن و این دشمن من است بگیرش.

و ابو متوکل ناجی در حکومت حجاج (که جسارت بسیار به علی می‌کرد) برای من حدیث کرد از ابو سعید خدری که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند به من و علی دستور دهد کنار صراط بنشینیم و به ما گفته شود: داخل کنید در بهشت هر کسی که به من ایمان آورده و شما را دوست دارد و داخل در جهنم کنید هر کسی که به من کفر ورزید و بغض شما را دارد. ابو سعید گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که ایمان به من نداشته باشد به

خداوند ایمان ندارد، و کسی که پیرو علی علیه السلام نباشد به من هم ایمان ندارد و این آیه را تلاوت کرد: «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ»^۱.

راوی گوید: پس ابو حنیفه عبایش را روی سرش گذاشت و گفت: برخیزید برویم نزد ابو محمد. مبادا با حدیث دیگری ما را هدف بگیرد. حسن بن سعید گفت: شریک بن عبد الله به من گفت: طولی نکشید که از دنیا رفت. و تشیع او از بعضی از روایات در فروع نیز ظاهر می شود مانند آنچه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: کسی که بر خُفین مسح کند، خدا و رسول او و کتاب او را مخالفت کرده است، و وضوی او تمام نیست و نمازش مجزی نیست.

و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل قصه‌هایی در یاری کردن او زید بن علی علیه السلام و محمد و ابراهیم فرزندان عبد الله بن حسن نقل می کند که دلالت بر تشیع او می کند البته با احدی از آنان قیام نکرد. بلکه از رجال او روایت شده از شریک که گفت: فرستاده‌ای نزد او فرستاد که سلام مرا به او برسان، و به او بگو: اعمش به تو می گوید: فدایت شوم نسبت به تو بیمی ندارم بلکه از یاری مردم بیم دارم و اگر سیصد مرد می یافتیم همراه تو می شدیم و جوانب کار تو را تغییر می دادیم.

و روایت شده از عمار بن رزیک که گفت: شنیدم اعمش به مردم در ایام ابراهیم می گوید: چرا نشستید؟ من اگر بینا بودم خروج می کردم. (ما نسبت به این روایت تردید داریم چون نسبت به قیام ابراهیم نظر مثبتی نداشتند) و این روایت دلالت می کند بر اینکه او در آخر عمر نابینا گشته است. و گفته شده است: اصل او از طبرستان از قریه‌ای به نام دماوند است و او سال ۶۱ به دنیا آمده و سال ۱۴۸ رحلت کرده است. پس عامه بر اینکه او شیعی، جلیل و ثقه است، متفق هستند... و فضل آن چیزی است که اعداء به آن شهادت می دهند.^۲

۱ سورة ق (۵۰): ۲۴.

۲ أصرح منه ما رواه في البحار (بحار الأنوار ۳۹/ ۱۹۶ - ۱۹۷ باب ۸۴ حدیث ۷)، عن الحسن بن سعيد النخعي، عن شريك بن عبد الله القاضي، قال: حضرت الأعشى في علته التي قبض فيها، فبينما أنا عنده، إذ دخل عليه ابن شبرمة، و ابن أبي ليلى، و أبو حنيفة، فسألوه عن حاله؛ فذكر ضعفا شديدا، و ذكر ما يتخوف من خطيئاته، و أدرسته رقة فبكى، فأقبل [عليه] أبو حنيفة، فقال: يا أبا محمد! اتق الله، و انظر لنفسك، فإنك في آخر يوم من الدنيا، و أول يوم من أيام الآخرة، و قد كنت تحدث في علي بن أبي طالب عليه السلام بأحاديث، لو رجعت عنها كان خيرا لك ..! قال الأعشى: مثل ما ذا يا نعمان؟ قال: مثل حديث عباية: «أنا قسيم النار». قال: أو لمثل تقول يا يهودي! أقعدوني .. سندوني حدثنى - و الذي إليه مصيري - موسى بن طريف - و لم أر أسديا كان خيرا منه - قال: سمعت عباية بن ربعي - إمام الحنابلة - قال: سمعت عليا أمير المؤمنين عليه السلام، يقول: «أنا قسيم النار، أقول: هذا وليي دعيه، و هذا عدوي خذيه». و حدثني أبو المتوكل الناجي في إمرة الحجاج، و كان يشتم عليا عليه السلام شتما مفضعا - يعني الحجاج - عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا كان يوم القيامة يأمر الله عز و جل فأقعد أنا و علي عليه السلام على الصراط، و يقال لنا: أدخلوا الجنة من آمن بي و أحبكم، و أدخلوا النار من كفر بي و أبغضكم».

زاذان:

ایشان از اصحاب امیر المومنین علیه السلام بود.

راوندی نقل می‌کند:

مَا رَوَى سَعْدُ الْخَقَافُ عَنْ زَاذَانَ أَبِي عَمْرٍو قُلْتُ يَا زَاذَانُ إِنَّكَ لَتَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَتُحْسِنُ قِرَاءَتَهُ فَعَلَى مَنْ قَرَأْتَ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَرَّ بِي وَ أَنَا أَنْشِدُ الشَّعْرَ وَ كَانَ لِي خُلُقٌ حَسَنٌ فَأَعْجَبَهُ صَوْتِي فَقَالَ يَا زَاذَانُ هَلَّا بِالْقُرْآنِ قُلْتُ وَ كَيْفَ لِي بِالْقُرْآنِ فَوَ اللَّهُ مَا أَقْرَأُ مِنْهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَا أَصَلَّى بِهِ قَالَ فَادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَتَكَلَّمَ فِي أَدْنَى بِكَلَامٍ مَا عَرَفْتُهُ وَ لَا عَلِمْتُ مَا يَقُولُ ثُمَّ قَالَ لِي افْتَحْ فَافْتَحْتُ فَتَقَلَّ فِي فِيَّ فَوَ اللَّهُ مَا زَالَتْ قَدَمِي مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى حَفِظْتُ الْقُرْآنَ بِإِعْرَابِهِ وَ هَمَزِهِ وَ مَا احْتَجْتُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ أَحَدًا بَعْدَ مَوْفِي ذَلِكَ قَالَ سَعْدٌ فَقَصَصْتُ قِصَّةَ زَاذَانَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ صَدَقَ زَاذَانُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دَعَا لِزَاذَانَ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَا يُرَدُّ^۱

سعد خفاف می‌گوید: به زاذان گفتم: تو قرآن را خوب تلاوت می‌کنی، چگونه یاد گرفتی؟ تبسمی کرد و گفت: روزی امیر المومنین علیه السلام از کنار من گذشت و من شعر می‌خواندم و اخلاق خوبی داشتم. از صدایم خوشش آمد. فرمود: ای زاذان! چرا قرآن حفظ نکرده‌ای؟ گفتم: بیش از دو سوره که در نماز می‌خوانم، از قرآن چیزی نمی‌دانم. فرمود: نزدیک بیا. پس نزدیک او رفتم. در گوشم چیزهایی گفت که نفهمیدم چیست. سپس فرمود: «دهانت را باز کن، از آب دهان مبارک خود در دهان من انداخت» به خدا سوگند وقتی که از کنار او برخاستم تمام قرآن را با اعرابش حفظ بودم، بعد از آن هیچ مشکلی نداشتم که از آن بپرسم.

قال أبو سعيد: قال رسول الله ﷺ: «ما آمن بالله من لم يؤمن بي، و لم يؤمن بي من لم يتولّ - أو قال: لم يحبّ - عليا عليه السلام» و تلا: «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ غَنِيْدٍ». قال: فجعل أبو حنيفة إزاره على رأسه، و قال: قوموا بنا، لا يجيئنا أبو محمد بأطم من هذا. قال الحسن بن سعيد: قال لي شريك بن عبد الله: فما أمسى - يعني الأعمش - حتى فارق الدنيا. انتهى.

و يظهر تشييعه من بعض أخباره في الفروع أيضا، مثل ما رواه عن الصادق عليه السلام من قوله: «و من مسح على الخفين خالف الله و رسوله و كتابه، و وضوؤه لم يتم، و صلاته غير مجزية» و أورد له أبو الفرج في المقاتل أقايس في نصره زيد بن علي عليه السلام، و محمد و إبراهيم ابني عبد الله بن الحسن، تدلّ على تصلبه في التشيع، غير أنه لم يخرج مع واحد منهم. بل روى عن رجالة، عن شريك أنه قال لرسول زيد إليه ... اقرأه مني السلام، و قل له: يقول لك الأعمش: لست أثق لك - جعلت فداك! - بالناس، و لو أنا وجدنا ثلاثمائة رجل نثق بهم لغرينا لك جوانبها. و روى عن رجالة، عن عمار بن رزيق أنه قال: سمعت الأعمش يقول للناس أيام إبراهيم: ما يقعدكم؟ أما آتي لو كنت بصيرا لخرجت. و هذا يدلّ على أنه أصرّ في آخر عمره. و يقال: أصله: من طبرستان، من قريه يقال لها: دماوند. قال عمرو بن علي: ولد عمر بن عبد العزيز عام مقتل الحسين بن علي عليه السلام سنة إحدى و ستين، و ولد معه الأعمش، و مات سنة ثمان و أربعين و مائة. انتهى كلام المقدسي. و بالجملة؛ فالعامة متفقون على كون الرجل شيعة جليلا ثقة .. و الفضل ما شهدت به الأعداء. (تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۳، ص ۲۹۶)

۱ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۹۵

سعد می گوید: داستان زاذان را برای امام باقر علیه السلام نقل کردم فرمود: زاذان راست می گوید: علی علیه السلام با اسم اعظمی که هیچ وقت رد نمی شود، برای زاذان دعا نمود.

می فرماید: این روایت دلالت دارد بر اینکه ایشان از اجلای امامیه است که امام یک چنین کرامتی نسبت به او کردند و امام باقر هم آن را تأیید می کند لذا اگر ثقه نباشد از اعلا درجات حسن است. پس راوی روایت چهارم این دو بزرگوار هستند که ما تردیدی در قبول روایات آنها نداریم.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

کلمات مفسران پیرامون آیه سوم

مرحوم طبرسی در تفسیر این آیات چنین می‌نویسد:

از آنجا که در آیه پیش در پیرامون فرمان خود به بنی اسرائیل سخن گفت، اکنون به بیان سرگذشت آنها پرداخته، می‌فرماید: **وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ**: ما در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم که بطور قطع، نسل‌های شما در بلاد خود- یعنی بیت المقدس- دو بار فساد خواهند کرد.

مقصود از فساد، ستم و گرفتن مال مردم و کشتن انبیا و خونریزی است.

برخی گویند: فساد نخستین آنها کشتن زکریا و فساد دوم آنها کشتن یحیی است. این قول از ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید است. اینان اضافه می‌کنند که: پس از قتل زکریا، خداوند شاپور ذو الاکتاف را- که یکی از سلاطین ایرانی بود- بر آنها مسلط کرد و پس از قتل یحیی، بخت نصر را که مردی بابلی بود بر آنها مسلط ساخت.

محمد بن اسحاق گوید: فساد اول ایشان قتل شعیا و فساد دوم ایشان، کشتن یحیی بود، ولی زکریا به مرگ طبیعی از دنیا رفت. بر اثر فساد اول گرفتار حمله بخت نصر و بر اثر فساد دوم گرفتار حمله مردی بابلی شدند. قتاده گوید: فساد اول، حمله جالوت بود که به دست داود کشته شد و فساد دوم، حمله بخت نصر بود. ابو علی جبایی گوید: خداوند بیان فرموده است که آنها در روی زمین فساد می‌کنند، اما چه فساد می‌کنند؟ معلوم نیست.

وَلَتَعْلَنَ غُلُوبًا كَبِيرًا: و راه سرکشی و گستاخی پیش می‌گیرید و فرمان خدا را زیر پا می‌گذارید و بمردم ستم می‌کنید. در نتیجه سزاوار خشم خداوند خواهید شد. **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ**: در اینجا «وعد» مصدر و بجای مفعول یعنی «موعود» قرار گرفته است. یعنی: همین که نخستین فساد شما صورت گرفت، بندگان از خویش که صاحب شوکت و نیرو هستند، بر شما مسلط می‌گردانیم تا شما را سر کوفت دهند و به کیفر کفر و سرکشی خود گرفتار شوید. این آیه، شبیه:

أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزَّهُمْ أَزًّا (مریم ۸۳: ما شیطان‌ها را بسوی کافر‌ها فرستاده‌ایم و بر آنها مسلطشان ساخته‌ایم تا آنها را تحریم کنند) می‌باشد. این معنی از حسن بصری است.

جبائی گوید: یعنی مردمی مؤمن را فرمان دادیم که با شما به جنگ و جهاد پردازند، زیرا ظاهر «عبادا لنا و بعثنا» غیر از این نیست. ابو مسلم گوید: ممکن است آنها مردمی مؤمن بوده‌اند که خداوند ایشان را مأمور جهاد با بنی اسرائیل کرده و ممکن است مردمی کافر بوده‌اند که یکی از پیامبران خدا آنها را تشویق به جنگ با بنی اسرائیل کرده، تا یکدیگر را تباه کنند، زیرا «از هر طرف که شود کشته سود اسلام است!» فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ: زجاج گوید: یعنی آنها منازل مسکونی بنی اسرائیل را زیر پا گذاشتند و همه جا گردش کردند، تا اگر کسی باقی مانده است، او را به قتل رسانند.

وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا: آنچه وعده شده بود، قطعی و حتمی بود. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ: سپس دولت را به شما برگردانیدیم و شما را در برابر آنها مورد حمایت قرار دادیم و زندگی شما را به وضع سابق برگردانیدیم. وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ: و مال و اولاد شما را زیاد کردیم و شما را صاحب نیرو و استعداد گردانیدیم. وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا: و جمعیت شما را بیشتر از جمعیت دشمنانتان گردانیدیم. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ: اگر در گفتار و کردارتان، نیکی پیشه کنید، فایده و پاداش آن به خود شما باز می‌گردد. در دنیا بر دشمنان غالب می‌شوید و در آخرت، پاداش نیکی خود را از خداوند می‌گیرید. وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا: و اگر بدی پیشه کنید، زیان آن بخود شما باز می‌گردد. از آنجا که این جمله، در مقابل جمله پیش است، از این جهت، «فلها» گفته است. مثل «إساءة الی نفسه» در مقابل «إحسان الی نفسه»، بنا بر این «فلها» یعنی «فالیها» مثل «لهم اللعنة» (غافر ۴۰: علیهم اللعنة).

برخی گفته‌اند: معنای این جمله، این است: اگر بدی کنید، جزا و کیفر برای شماست. هر گاه بتوان کلام را حمل بر معنای ظاهر کرد، بهتر آن است که از آن عدول نشود. در هر صورت، این خطاب، متوجه بنی اسرائیل است، زیرا مقتضای نظم کلام همین است. ممکن است خطاب به امت پیامبر ما باشد، بنا بر این، جمله معترضه خواهد بود. چنان که خطیب و واعظ در ضمن نقل داستان، مردم را موعظه می‌کند، سپس بر سر نقل داستان می‌رود. خداوند متعال، نخست داستان سرکشی بنی اسرائیل را گفت، سپس اشاره کرد که بر اثر سرکشی آنها گرفتار حملات کوبنده دشمنان شدند، آن گاه بیان کرد که آنها توبه کردند و توبه آنها را پذیرفت و آنها را بر دشمن مسلط گردانید.

بدنبال این مطالب، مسلمانان را مخاطب ساخته، فرمود: هر که نیکی کند، فایده نیکی به خودش باز می‌گردد و هر که بدی کند، زیان آن دامنگیر خودش می‌شود، تا آنها را به نیکی تشویق و از بدی ترسانیده باشد.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ: همین که زمان دومین فساد و سرکشی شما فرا رسید، دشمنان شما به شما حمله‌ور شدند و بر شما غالب گشتند و خانه‌های شما را تصرف کردند. **لِيَسْوُوا وَجُوهَكُمْ:** تا شما را بوسیله کشتار و اسیری، دچار رنج و مشقت و حزن و اندوه گردانند.

برخی گویند: یعنی سران و بزرگان شما دچار حزن و اندوه گردند. بدیهی است که حزن و اندوه آنان موجب حزن و اندوه دیگران خواهد شد.

وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ: و داخل بیت المقدس و نواحی آن گردند. در اینجا مقصود از «مسجد» مسجد اقصی و کنایه از سرزمین بنی اسرائیل است.

همانطوری که «مسجد الحرام» را کنایه از «حرم» و سرزمین مکه بکار می‌برند. مراد، این است که: دشمنان بر سرزمین بنی اسرائیل تسلط پیدا می‌کنند، زیرا داخل شدن آنان در آن سرزمین، بدون تسلط، امکان ندارد. از این جمله استفاده می‌شود که: دشمنان تنها در بار دوم، وارد مسجد نشدند، بلکه در بار اول نیز وارد شده بودند. این مطلب را قبلاً بیان نکرده بود.

وَلِيَتَّبِعُوا مَا عَلُوا تَتَبِيرًا: دیگر اینکه سرزمین مغلوب شما را درهم بکوبند و تباه سازند. ممکن است «ما» مصدریه و با فعل بعدی تأویل مصدر و مضاف حذف شده باشد. یعنی: «لایتبروا مدۀ علوهم» در مدت تسلط خود شما را سرکوفت دهند و هلاک سازند. **عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ:** ای بنی اسرائیل، اگر باز هم توبه کنید و خدا را فرمان ببرید، ممکن است بعد از انتقام و کیفر، به شما رحم کند. **وَإِنْ عُدْتُمْ عَدُنَا:** اگر باز هم راه فساد پیش گیرید، شما را کیفر می‌دهیم و دشمن را بر شما مسلط می‌سازیم، چنان که پیش از این انجام دادیم. این معنی از ابن عباس است. وی گوید: آنها پس از کیفر اول و دوم، بار دیگر، بسوی فساد بازگشتند و خداوند مؤمنان را بر آنها مسلط گردانید تا آنها را بکشند و تا روز قیامت از آنها جزیه بگیرند. **وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا:** ابن عباس گوید: یعنی ما جهنم را زندان مردم کافر قرار داده‌ایم.^۱

۱ لما تقدم أمره سبحانه لبني إسرائيل عقب ذلك بذكر ما كان منهم و ما جرى عليهم فقال «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» أي أخبرناهم و أعلمناهم «فِي الْكِتَابِ» أي فِي التَّوْرَةِ «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» أي حقا لا شك فيه أن خلافتكم سيفسدون في البلاد التي تسكنونها كرتين و هي بيت المقدس و أراد بالفساد الظلم و أخذ المال و قتل الأنبياء و سفك الدماء و قيل كان فسادهم الأول قتل زكريا و الثاني قتل يحيى بن زكريا عن ابن عباس و ابن مسعود و ابن

و القول الصحيح أنّ المرّة الأولى هي غزاء بخت نصر حيث أسرهم و خرب المسجد و أنّى بهم إلى بابل فبقوا هناك إلى أن استولى ملك من ملوك فارس مسمّى بكورش، فردّهم إلى الشام و بنى المسجد لهم، فبقوا مدّة من الدهر إلى أن بعث يحيى و عيسى عليهما السلام فعتوا فبعث الله عليهم ملكا من الروم حتى استأصلهم و خرب المسجد و بقى خرابا إلى أن بناه عمر بن الخطاب في خلافته.^۱

قول صحيح آن است که منظور از دفعه اول، جنگ بخت النصر است؛ آنجا که آن‌ها را اسیر کرد و مسجد را خراب کرد و آنان را به بابل کوچ داد. پس آنجا بودند تا پادشاهی از پادشاهان فارس به نام کوروش بر آنان سلطه پیدا کرد. پس آنان را به شام برگرداند و مسجدی برای آن‌ها ساخت.

زید قالوا ثم سلط الله عليهم سايور ذا الأكتاف ملكا من ملوك فارس في قتل زكريا و سلط عليهم في قتل يحيى بخت نصر و هو رجل خرج من بابل و قيل الفساد الأول قتل شعيا و الثاني قتل يحيى و إن زكريا مات حتف أنفه عن محمد بن إسحاق قال و أتاهم في الأول بخت نصر و في الثاني ملك من ملوك بابل و قيل كان الأول جالوت فقتله داود عليه السلام و الثاني بخت نصر عن قتادة و قيل أنه سبحانه ذكر فسادهم في الأرض و لم يبين ما هو فلا يقطع على شيء مما ذكر عن أبي علي الجبائي «وَلْتَعْلَنَ عَلُوًّا كَبِيرًا» أي و لتستكبرن و لتظلمن الناس ظلما عظيما و العلو نظير العتو هنا و هو الجرأة على الله تعالى و التعرض لسخطه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» معناه فإذا جاء وقت أولى المرتين اللتين تفسدون فيهما و الوعد هنا بمعنى الموعد و وضع المصدر موضع المفعول به أي إذا جاء وقت الموعد لإفسادكم في المرّة الأولى «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» أي سلطنا عليكم عبادا لنا أولى شوكة و قوة و نجدة و خلينا بينكم و بينهم خاذلين لكم جزاء على كفركم و عتوكم و هو مثل قوله «أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَذُّعُهُمْ أَرَأَيْتُمْ» عن الحسن و قيل معناه أمرنا قوما مؤمنين بقتالكم و جهادكم لأن ظاهر قوله تعالى «عِبَادًا لَنَا» و قوله «بَعَثْنَا» يقتضى ذلك عن الجبائي و قيل يجوز أن يكونوا كافرين فتألفهم نبي من الأنبياء لحرب هؤلاء و سلطهم على نظرائهم من الكفار و الفساق عن أبي مسلم «فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» أي فطافوا وسط الديار يترددون و ينظرون هل بقى منهم أحد لم يقتلوه عن الزجاج «وَوَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» أي موعودا كائنا لا خلف فيه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» أي ردونا لكم يا بني إسرائيل الدولة و أظهرناكم عليهم و عاد ملككم على ما كان عليه «وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ» أي و أكثرنا لكم أموالكم و أولادكم و ردونا لكم العدة و القوة «وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» أي أكثر عددا و أنصارا من أعدائكم «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» معناه إن أحسنتم في أقوالكم و أفعالكم فنفع إحسانكم عائد عليكم و ثوابه واصل إليكم تنصرون على أعدائكم في الدنيا و تثابون في العقبى «وَوَ إِنْ أَسَاءْتُمْ فَلَهَا» معناه و إن أسأتم فقد أسأتم إلى أنفسكم أيضا لأن مضرّة الإساءة عائدة إليها و إنما قال فلها على وجه التقابل لأنه في مقابلة قوله «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» كما يقال أحسن إلى نفسه ليقابل أساء إلى نفسه و لأن معنى قولك أنت منتهى الإساءة و أنت المختص بالإساءة متقارب فلذلك وضع اللام موضع إلى و قيل إن قوله «فَلَهَا» بمعنى فعلها كقوله تعالى لَهُمُ اللَّعْنَةُ* أي عليهم اللعنة و قيل معناه فلها الجزاء و العقاب و إذا أمكن حمل الكلام على الظاهر فالأولى أن لا يعدل عنه و هذا الخطاب لبنى إسرائيل ليكون الكلام جاريا على النسق و النظام و يجوز أن يكون خطابا لأمة نبينا ص فيكون اعتراضا بين القصة كما يفعل الخطيب و الواعظ يحكى شيئا ثم يعظ ثم يعود إلى الحكاية فكانه لما بين أن بنى إسرائيل لما علوا و بغوا في الأرض سلط عليهم قوما ثم لما تابوا قبل توبتهم و أظفروهم على عدوهم خاطب أمتنا بأن من أحسن عاد نفع إحسانه إليه و من أساء عاد ضرره إليه ترغيبا و ترهيبا «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» أي وعد المرّة الأخرى من قوله «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» و المراد به جاء وعد الجزاء على الفساد في الأرض في المرّة الأخيرة أو جاء وعد فسادكم في الأرض في المرّة الأخيرة أي الوقت الذى يكون فيه ما أخبر الله عنكم من الفساد و العدوان على العباد «لِيَسْؤُوا وَجُوهَكُمْ» أي غزاكم أعداؤكم و غلبوكم و دخلوا دياركم ليسوؤكم بالقتل و الأسر يقال سئته أسوءه مساءة و مسائية و سوائية إذا أحرزته و قيل معناه ليسوؤا كبراءكم و رؤساءكم و فى مساءة الأكابر و إهانتهم مساءة الأصاغر «وَوَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ» أي بيت المقدس و نواحيه فكنى بالمسجد و هو المسجد الأقصى عن البلد كما كنى بالمسجد الحرام عن الحرم و معناه و ليستولوا على البلد لأنه لا يمكنهم دخول المسجد إلا بعد الاستيلاء «كَمَا دَخَلُوا أَوَّلَ مَرَّةٍ» دل بهذا على أن فى المرّة الأولى قد دخلوا المسجد أيضا و إن لم يذكر ذلك و معناه و ليدخل هؤلاء المسجد كما دخله أولئك أول مرة «وَوَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَتَّبِعُوا» أي و ليدمروا و يهلكوا ما غلبوا عليه من بلادكم تدميرا و يجوز أن يكون ما مع الفعل بتأويل المصدر و المضاف محذوف أى ليتبروا مدّة علوهم «غَسَى رَبُّكُمْ» يا بني إسرائيل «أَنْ يَرْحَمَكُمْ» بعد انتقامه منكم إن تبتن و رجعتن إلى طاعته «وَوَ إِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا» معناه و إن عدتم إلى الفساد عدنا بكم إلى العقاب لكم و التسلط عليكم كما فعلناه فيما مضى عن ابن عباس قال إنهم عادوا بعد الأولى و الثانية فسلط الله عليهم المؤمنين يقتلونهم و يأخذون منهم الجزية إلى يوم القيامة «وَوَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» أي سجننا و محبسنا عن ابن عباس. (مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۶، ص ۶۱۴)

پس آنجا بودند تا اینکه یحیی و عیسی علیهما السلام برانگیخته شدند. پس طغیان کردند؛ پس خداوند
ملکی از روم را بر آنان مسلط کرد تا آنان را ریشه کن کرد و مسجد را خراب کرد. و همینطور
خراب بود تا عمر بن خطاب در زمان خلافتش آن را مجددا ساخت.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه بررسی آیه‌ی سوم

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶)

مرحوم شعرانی در تفسیر این آیات می‌فرماید: صحیح آن است که مره‌ی اولی مربوط به بخت النصر است و مره‌ی ثانیه هم مربوط به جریان حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام است.

مرحوم طبرسی نیز در ادامه تفسیر این آیات می‌فرماید:

مفسران قرآن کریم، در باره این ماجرا اختلافات سختی دارند. بهتر این است که مهمترین و بهترین مطالب آنها را در اینجا بطور اختصار، بیاوریم:

همین که برای بار اول، بنی اسرائیل سرکشی کردند، خداوند پادشاه ایران را- و بقولی بخت نصر و بقولی پادشاه بابل- بر آنها مسلط گردانید. وی آنها را محاصره کرد و بیت المقدس را گشود. برخی گفته‌اند: بخت نصر پس از «سخرایب» پادشاه بابل و از دست نشانده‌های نمرود و از زنی بدکاره تولد شده بود. او بر بیت المقدس غالب شد و مسجد را ویران کرد و تورات را سوزانید و لاشه‌های مردار را در مسجد افکند و در مقابل خون یحیی علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشت و فرزندان آنها را اسیر کرد و خانه‌های آنها را غارت کرد و اموال ایشان را برد و هفتاد هزار نفر را به اسیری گرفت و آنها را به بابل برد و مدت یکصد سال در بردگی مجوسیان به سر بردند. آن گاه خداوند آنها را مشمول فضل و رحمت خود قرار داد و پادشاهی ایرانی- که خداشناس بود- مأمور ساخت تا آنها را به بیت المقدس بازگرداند. آنها مدت یکصد سال، در بیت المقدس اقامت کردند و در این مدت، به راه راست می‌رفتند و وظایف خود را انجام می‌دادند. بار دیگر بسوی فساد و طغیان رفتند و یکی از پادشاهان روم، بنام «انطیاخوس» بسوی آنها شتافت و بیت المقدس را ویران کرد و مردم آن را به اسیری گرفت. حدیفه گوید: پادشاه رومیه با آنها جنگید و آنها را اسیر کرد.

محمد بن اسحاق گوید: بنی اسرائیل خدا را معصیت می‌کردند. در میان آنها جوانانی بودند و خداوند از آنها درمی‌گذشت. اولین بلائی که بر اثر گناهکاری بر آنها نازل شد، این بود که خداوند پیش از حضرت زکریا، شعیا را به سوی آنها فرستاد. او کسی بود که بشارت ظهور حضرت عیسی صلی الله علیه و آله و بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به ایشان داد.

آنان را پادشاهی بود که شعیا او را ارشاد و راهنمایی می‌کرد. شاه بیمار شد و «سخریب» با ششصد هزار پرچم به سوی بیت المقدس آمد. شعیا برای شاه، به درگاه خدا دعا کرد او بهبود یافت. لشکریان سخریب، همگی مردند، جز پنج نفر ایشان که خود سخریب هم جزو این عده بود و فرار کردند. بنی اسرائیل به تعقیب آنها پرداختند و سخریب را اسیر کردند. خداوند دستور داد، او را آزاد کنند، تا برود و قوم خود را از واقعه با خبر گرداند. آنها وی را رها کردند و هفت سال بعد، از دنیا رفت. هنگام مرگ پسر زاده خود بخت نصر را جانشین خود گردانید.

پس از هفده سال، پادشاه بنی اسرائیل مرد و اوضاع زندگی آنها دیگرگون شد. دعویداران سلطنت، به جان یکدیگر افتادند و به کشتار یکدیگر پرداختند. شعیا در میان آنها سخنرانی کرد و در ضمن پندها و اندرزها آنها را از عواقب این کارها بر حذر داشت. خواستند وی را بکشند. او فرار کرد و در تنه درختی مخفی شد. آنها درخت را بریدند و شعیا را دو نیم کردند. خداوند، سبط هارون، ارمیا را بسوی ایشان فرستاد. او همین که کار ناپسند آنها را مشاهده کرد، از میان ایشان برفت و ایشان را بحال خود گذاشت. بخت نصر و لشکریانش داخل بیت المقدس شدند و کردند آنچه کردند و همراه اسیران بنی اسرائیل به بابل بازگشتند. این، نخستین بار بود.

برخی نیز گفته‌اند: سبب آن کشتن یحیی بن زکریا بود. زیرا پادشاه شهوت- پرست بنی اسرائیل می‌خواست با دختر زنی زناشویی کند و یحیی او را منع کرد. این خبر به مادر دختر رسید و کینه یحیی را در دل گرفت و شاه را وادار به قتل وی کرد. گویند: خون پاک یحیی هم چنان می‌جوشید، تا وقتی که بخت نصر هفتاد هزار نفر از ایشان به قتل رسانید، یا هفتاد و دو هزار نفر. پس از آن خون یحیی از جوشش بیفتاد.

همه گفته‌اند: یحیی بن زکریا در فساد دوم کشته شده است.

مقاتل گوید: فاصله میان فساد اول و فساد دوم دویست و ده سال بود.

برخی گویند: دفعه اول بخت نصر و دفعه دوم پادشاهان ایران و روم، با بنی اسرائیل جنگیدند و این هنگامی بود که یحیی را شهید کردند. از آنها یکصد و هشتاد هزار نفر کشته شدند و بیت المقدس ویران گردید و هم چنان ویران بود تا عمر بن الخطاب آن را بنا کرد و دیگر هیچ رومی بدون ترس وارد آن نشد.

برخی گویند: دفعه اول جالوت و دفعه دوم بخت نصر با آنها جنگید. و الله اعلم^۱

چنانچه ملاحظه شد هیچ یک از مفسران به ارتباط این آیه با مسئله‌ی ظهور امام زمان اشاره‌ای نکرده‌اند در حالی که چند روایت از خاصه و عامه وجود دارد که در تفسیر این آیات اشاره به زمان ظهور امام زمان می‌کند.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ^۲

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردنهایشان را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة [و عوض از ایشان بگیرید] تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این

۱. اختلف المفسرون في القصة عن هاتين الكرتين اختلافا شديدا فالأولى أن نورد من جملتها ما هو الأهم على سبيل الإيجاز قالوا لما عتا بنو إسرائيل في المرة الأولى سبط الله عليهم ملك فارس و قيل بخت نصر و قيل ملكا من ملوك بابل فخرج إليهم و حاصرهم و فتح بيت المقدس و قيل إن بخت نصر ملك بابل بعد سنحاريب و كان من جيش نمرود و كان لزانبة لا أب له فظهر على بيت المقدس و خرب المسجد و أحرق التوراة و ألقى الجيف في المسجد و قتل على دم يحيى سبعين ألفا و سبى ذراريهم و أغار عليهم و أخرج أموالهم و سبى سبعين ألفا و ذهب بهم إلى بابل فبقوا في يده مائة سنة يستعبدهم المجوس و أولادهم ثم تفضل الله عليهم بالرحمة فأمر ملكا من ملوك فارس عارفا بالله سبحانه و تعالى فردهم إلى بيت المقدس فأقاموا به مائة سنة على الطريق المستقيم و الطاعة و العبادة ثم عادوا إلى الفساد و المعاصي فجاءهم ملك من ملوك الروم اسمه أنطياخوس فخرّب بيت المقدس و سبى أهله و قيل غزاهم ملك الرومية و سباهم عن حذيفه و قال محمد بن إسحاق كان بنو إسرائيل يعصون الله تعالى و فيهم الأحداث و الله يتجاوز عنهم و كان أول ما نزل بهم بسبب ذنوبهم أن الله تعالى بعث إليهم شعيا قبل مبعث زكريا و شعيا هو الذي بشر بعيسى عليه السلام و بمحمد ص و كان لبنى إسرائيل ملك كان شعيا يرشده و يسدده فمرض الملك و جاء سنحاريب إلى باب بيت المقدس بستمائة ألف راية فدعا الله سبحانه شعيا فبرأ الملك و مات جمع سنحاريب و لم ينج منهم إلا خمسة نفر منهم سنحاريب فهرب و أرسلوا خلفه من أخذه ثم أمر سبحانه بإطلاقه ليخبر قومه بما نزل بهم فأطلقوه و هلك سنحاريب بعد ذلك بسبع سنين و استخلف بخت نصر ابن ابنه فلبث سبع عشرة سنة و هلك ملك بنى إسرائيل و مرج أمرهم و تنافسوا في الملك فقتل بعضهم بعضا فقام شعيا فيهم خطيبا و وعظهم بعبادات بليغة و أمرهم و نهاهم فهموا بقتله فهرب و دخل شجرة فقطعوا الشجرة بالمنشار فبعث الله إليهم أرميا من سبط هارون ثم خرج من بينهم لما رأى من أمرهم و دخل بخت نصر و جنوده بيت المقدس و فعل ما فعل ثم رجع إلى بابل بسبأيا بنى إسرائيل و كانت هذه الدفعة الأولى و قيل أيضا أن سبب ذلك كان قتل يحيى بن زكريا و ذلك أن ملك بنى إسرائيل أراد أن يتزوج بنت امرأته فنهاه يحيى و بلغ أمها فحقدت عليه و بعثته على قتله فقتله و قيل إنه لم يزل دم يحيى بن زكريا يغلى حتى قتل بخت نصر منهم سبعين ألفا أو اثنين و سبعين ألفا ثم سكن الدم و ذكر الجميع أن يحيى بن زكريا هو المقتول في الفساد الثاني قال مقاتل كان بين فساد الأول و الثاني مائتا سنة و عشر سنين و قيل إنما غزا بنى إسرائيل في المرة الأولى بخت نصر و في المرة الثانية ملوك فارس و الروم و ذلك حين قتلوا يحيى فقتلوا منهم مائة ألف و ثمانين ألفا و خرب بيت المقدس فلم يزل بعد ذلك خرابا حتى بناه عمر بن الخطاب فلم يدخله بعد ذلك رومی إلا خائفا و قيل إنما غزاهم في المرة الأولى جالوت و في الثانية بخت نصر و الله أعلم. (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۶۱۶)

است [دستور خدا] و اگر خدا می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند.

بیهقی در سنن ذیل این آیه‌ی شریفه به سند خودش از مجاهد نقل می‌کند: ^۱

مجاهد فی قوله عزّ و جلّ: **حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا** یعنی: حتی ینزل عیسی بن مریم، فیسلم کلّ یهودی و کلّ نصرانی و کلّ صاحب ملّة، و تأمن الشّاء الذّئب، و لا تقرض فاره جرابا، و تذهب العداوة من الأشياء کلّها، و ذلک ظهور الإسلام علی الدین کلّه.

مجاهد در مورد قول خداوند **حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا** گفت: یعنی: تا اینکه عیسی بن مریم نزول کند، پس هر یهودی و هر نصرانی و هر صاحب ملتی اسلام آورد، و گوسفند از گرگ در امان باشد، و موش دیگر کیسه‌ها را پاره نکند، دشمنی از همه‌ی اشیاء برود، ان هنگام ظهور اسلام بر همه‌ی ادیان است.

منابع روایت:

۱. السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۱۸۰
۲. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۱
۳. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۴۰
۴. تأویل ما نزل من القرآن، ص ۳۸۳، ح ۴۳۶ به سند عامی با کمی تفاوت « و ذلک یكون عند القيام المهدی علیه السلام »
۵. تأویل الآیات، ج ۲، ص ۶۸۹ از تأویل ما نزل من القرآن
۶. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۶۶ از تأویل الآیات
۷. المحجّة، ص ۸۶ از تأویل ما نزل من القرآن

۱ السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۸۰

۸. حلیۃ الابرار، ج ۵، ص ۵۶۶

۹. البرهان، ج ۴، ص ۳۲۹ از تأویل الآیات

۱۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۱ از تأویل الآیات

۱۱. منتخب الاثر، ص ۲۹۵ از بحار الانوار

این روایت به طرق متعدد از مجاهد نقل شده است البته این روایت هم نیست.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بحث ما پیرامون سرنوشت یهود در دوران ظهور امام زمان بود. روایات و اقوال در مورد سرنوشت آنان در زمان ظهور مختلف می‌باشد که به چهار نظر منتهی می‌شود:

۱. برخی روایات دلالت دارد بر وقوع جنگ با یهود و از بین رفتن آن‌ها در آن جنگ
 ۲. برخی روایات نیز دلالت دارد بر اسلام آوردن آن‌ها در زمان ظهور، در اثر دیدن نشانه‌هایی به دست حضرت مهدی علیه السلام
 ۳. برخی نیز بر این باورند که آنان در زمان ظهور بر دین خود ابقاء می‌شوند و مأمور به پرداخت جزیه به حکومت اسلامی می‌شوند.
 ۴. برخی نیز چنین گفته‌اند که آن‌ها را از شهرهای عربی تبعید می‌کنند.
- نظر سوم و چهارم با نظر اول سازگاری ندارند مگر اینکه قائل شویم به اینکه هر سه به صورت مقطعی برای یهود اتفاق می‌افتد یعنی اول مأمور به پرداخت جزیه می‌شوند و در مرحله‌ی دوم تبعید می‌شوند و در مرحله‌ی نهایی کار آن‌ها به درگیری نظامی ختم می‌شود. در ادامه به بررسی هریک از نظرات و ادله‌ی آن‌ها می‌پردازیم.
- اما دلیل بر بقای یهود بر دین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی، چند روایت است :

روایت اول:

[قصص الأنبياء عليه السلام] بِإِسْنَادٍ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ مَرْيَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا بَا مُحَمَّدٍ كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ قُلْتُ يَكُونُ مَنْزِلُهُ قَالَ نَعَمْ هُوَ مَنْزِلُ إِدْرِيسَ عليه السلام وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَ قَدْ صَلَّى فِيهِ وَ الْمُقِيمِ فِيهِ كَالْمُقِيمِ فِي فُسْطَاطِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِلَّا وَ قَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهِ وَ مَا

مِنْ يَوْمٍ وَ لَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَ الْمَلَائِكَةُ يَأْوُونَ إِلَى هَذَا الْمَسْجِدِ يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِيهِ يَا بَا مُحَمَّدٍ أَمَا إِنِّي لَوْ كُنْتُ بِالْقُرْبِ مِنْكُمْ مَا صَلَّيْتُ صَلَاةً إِلَّا فِيهِ ثُمَّ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَنْتَقَمَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا أَجْمَعِينَ^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: ای ابا محمد! گویا می بینم نزول «قائم عليه السلام» را با اهل و عیالش در مسجد «سهله». گفتم: منزلش آن جاست؟ فرمود: بلی! آن منزل ادریس عليه السلام است و پیغمبری مبعوث نشده مگر این که در آن جا نماز خوانده است، اقامت کننده در آن مانند مقیم در چادر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مؤمن و مؤمنه ای نیست، مگر این که دلش به سوی آن پر می زند، شب و روزی نیست، مگر این که فرشته ها رو به سوی آن مسجد می آورند و در آن جا به عبادت خدا مشغول می شوند. ای ابا محمد! آگاه باش! اگر من به آن مسجد نزدیک بودم، نمازی نمی خواندم، مگر در آن زمانی که «قائم» ما قیام کرد، برای خدا و رسولش و برای ما انتقام می گیرد.»

البته این روایت به این نقلی که بیان شد ربطی به بحث ما ندارد اما مرحوم مجلسی این روایت را با کمی تفاوت نقل کرده که طبق نقل ایشان روایت مربوط به بحث است:

قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ لَا يَزُولُ الْقَائِمُ فِيهِ أَبَدًا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمِنْ بَعْدِهِ قَالَ هَكَذَا مِنْ بَعْدِهِ إِلَى انْقِضَاءِ الْخَلْقِ قُلْتُ فَمَا يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ عِنْدَهُ قَالَ يُسَالِمُهُمْ كَمَا سَالَمَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ يُؤَدُّونَ الْجَزِيَّةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ قُلْتُ فَمَنْ نَصَبَ لَكُمْ عِدَاوَةً فَقَالَ لَا يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا لِمَنْ خَالَفَنَا فِي دَوْلَتِنَا مِنْ نَصِيبٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ لَنَا دِمَاءَهُمْ عِنْدَ قِيَامِ قَائِمِنَا فَالْيَوْمَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ فَلَا يَغْرَنَكَ أَحَدٌ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَنْتَقَمَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا أَجْمَعِينَ^۲

عرض کرد: فدای تو شوم! قائم عليه السلام همواره در آن جا خواهد بود؟ فرمود: بلی! عرض کرد: پس حال کسانی که بعد از وی باشند، (یعنی در رجعت) چگونه خواهد بود؟ فرمود: هرکس تابع او باشد، چنین خواهد بود تا انقضای خلق. گفت: آن گاه تکلیف اهل ذمه چه خواهد شد؟! فرمود: با آنها مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله مسالمت خواهد کرد و با حال حقارت دودستی جزیه پرداخت می کنند. گفتم: حال دشمنان شما چگونه است؟ فرمود: نه، ای ابا محمد! هرکس با ما مخالفت نماید، در دولت ما جایگاهی نخواهد داشت. خداوند در زمان «قائم عليه السلام» (ریختن) خون آنها را به ما حلال

۱ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷

۲ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱

کرده است، اما امروز خون آن‌ها برای ما و شما حرام است، کسی شما را نفریبد. زمانی «قائم علیها»
ما قیام کرد، خداوند انتقام ما و مؤمنان را از آن‌ها می‌گیرد.

پس طبق این روایت یهود در زمان ظهور هستند و مکلف به پرداخت جزیه می‌شوند. و البته این
برخورد را فقط با اهل ذمه (از یهود و نصارا) دارد، نه با تمامی یهودیان؛ حتی اگر محارب باشند.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بقای یهود بر دین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی:

بحث ما در مورد سرنوشت یهود در دوران ظهور بود، روایتی را از امام صادق علیه السلام در این زمینه مطرح کردیم که دلالت داشت بر اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه له با آنان به شکل مسالمت‌آمیز برخورد خواهند کرد و آنان بر دین خود باقی می‌مانند و مأمور به پرداخت جزیه می‌شوند؛ در ادامه به بررسی این روایت می‌پردازیم.

منابع روایت اول:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶ و ص ۳۸۱
۲. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۸۳ از بحار الانوار
۳. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۱۴ از قصص راوندی
۴. معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۴۳ از بحار الانوار

بررسی سند روایت:

مرحوم مجلسی ابتدا در مورد سند این روایت چنین بیان می‌کند:^۱

«أَقُولُ رُويَ فِي كِتَابِ مَزَارٍ لِبَعْضِ قَدَمَاءِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ»

این حدیث روایت شده در کتاب مزاری که برای بعضی از قدمای اصحاب ما است که طبق این بیان ایشان بعضی قدمای مشخص نیست لذا روایت از مصادیق احادیث مرسل می‌شود.

اما در جای دیگر چنین بیان می‌کند:^۱

۱ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶

«أَقُولُ رَوَى مُؤَلَّفُ الْمَزَارِ الْكَبِيرِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ»

طبق این بیان‌شان صاحب کتاب مزار کبیر این روایت را به اسناد خود از ابو بصیر از امام صادق نقل کرده است.

مؤلف مزار کبیر:

مرحوم مجلسی می‌فرماید:

و کتاب کبیر فی الزیارات تألیف محمد بن المشهدی كما يظهر من تألیفات السید بن طاوس و اعتمد علیه و مدحه و سمیناه بالمزار الکبیر.^۲

کتاب کبیر در زیارات تألیف محمد بن مشهدی می‌باشد چنانکه از تألیفات سید بن طاوس ظاهر است و ایشان بر او اعتماد کرده و کتاب را مدح کرده است و ما آن را مزار کبیر نامیدیم.

پس هر دو نقل بحار از کتاب مزار ابن مشهدی می‌باشد و ممکن است تکرار آن توسط نساخ بوده است.

بررسی اعتبار مزار کبیر:

کسی نسبت به این کتاب نظر منفی ندارد مگر مرحوم خوئی که اشکالاتی را به کتاب و مؤلف آن وارد می‌کنند که ما سابقاً از آن جواب داده‌ایم. اما مؤلف کتاب محمد بن جعفر بن علی مشهدی متولد ۵۱۰ هجری می‌باشد و تألیف کتاب را در سال ۵۷۳ هجری به پایان رسانده و به سال ۵۹۴ هجری در قید حیات بوده است. ایشان فردی معمولی نبوده است. ابن شهر آشوب، شاذان بن جبرئیل، عبد الله بن جعفر درستی، ابن زهره و ابن ابی فراس نخعی از جمله مشایخ ایشان بودند. فخار بن محمد موسوی راوی صحیفه‌ی سجادیه از شاگردان ایشان است، ابن نما استاد محقق حلی از شاگردان او است. ایشان به شیخ مفید سند بسیار کوتاهی دارد. یعنی با دو سند از ایشان نقل می‌کند.

ایشان شخصیتی هستند که بزرگان ما از او تجلیل کردند:

۱ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱

۲ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸

شهید اول رحمۃ اللہ علیہ نسبت به ایشان می فرماید: **الشیخ الامام السعید**

شیخ حر عاملی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید: **كان محدثا فاضلا صدوقا .**

محدث نوری رحمۃ اللہ علیہ می فرماید: **الشیخ الجلیل السعید المتبحر مؤلف المزار المشهور الذی اعتمد علیه اصحابنا الابرار و ینظر منهم انه من اعظم العلماء واسع الروایة کثیر الفضل معتمد علیه**

مرحوم شیخ عباس قمی: **الشیخ الجلیل السعید المتبحر عظیم النظر و المقدار**

مرحوم سید محسن امین رحمۃ اللہ علیہ: **شیخ جلیل متبحر متحدث**

و مرحوم مدرس هم همینطور از ایشان تجلیل می کنند: او از کبار محدثین امامیه و بسیار جلیل القدر و عظیم الشأن بودند.

آقا بزرگ تهرانی هم می فرمایند: **عالم جلیل واسع الروایة.**

استاد بزرگوار وحید خراسانی دام ظلّه در درس اصولشان در بحث حرمت صوم یوم عاشورا به روایتی استناد می کنند که مشکل سندی دارد و می فرمایند: **اعتمادنا علی المزار ابن المشهدی نتیجة لاعتماد سید عبدالکریم ابن طاووس و ولده علیه.** ما به خاطر اعتماد دو شخصیت بزرگ مثل ابن طاووس و فرزندش براین کتاب اعتماد داریم.^۱

ابن المشهدی در مقدمه کتابشان می فرماید: **انی قد جمعت فی کتابی هذا من فنون الزیارات للمشاهد الشریفه من ما اتصلت به من ثقات الروات الی السادات.** تمام زیارات و ادعیه را از ثقات نقل کردم و متصل به سادات معصوم است.

سید رضی الدین ابن طاووس متوفای ۵۸۱ هجری معاصر ایشان بوده و سید عبد الکریم متوفای ۶۴۸ هجری هر دو بر کتاب ایشان اعتماد کرده اند.

مرحوم مجلسی می فرماید: **المزار الکبیر یعلم من کیفیة إسناده أنه کتاب معتبر و قد أخذ منه السیدان ابنا طاووس کثیرا من الأخبار و الزیارات**^۲ از چگونگی سند، اعتبار کتاب معلوم می شود و دو سید بزرگوار ابن طاووس مطالب بسیاری را از این کتاب نقل کرده اند.

۱ . صوم عاشورا بین السنة النبویة و البدعة الامویة، ص ۴۸

۲ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۵

محدث نوری می‌فرماید: و منه يظهر أنّه معدود فی زمره الفقهاء، كما أنّه يظهر من صدر كتابه الاعتماد على كلّ ما أودعه فيه، وإنّ ما فيه من الزيارات كلّها مأثورة، وإن لم يستند بعضها إليهم عليه السلام في محلّه^۱ از این کتاب چنین ظاهر می‌شود که مؤلف جزو فقها بوده، و از مقدمه آن چنین استفاده می‌شود که بر تمامی آنچه که آورده اعتماد دارد.

مرحوم میلانی هم می‌فرماید: و نجد في زیارت الامام المهدي عليه السلام وصفا دقيقا لما جرى على جده. زیارات را قبول کردند و زیارت ناحیه را هم که در مزار نقل شده است.

پس هم مؤلف کتاب مزار کبیر و هم خود کتاب مزار کبیر معتبر می‌باشد.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بررسی قول دوم: تبعید یهود از شهرها و روستاهای مسلمین:

بحث ما پیرامون سرنوشت یهود در زمان ظهور بود. روایتی که دلالت داشت بر ابقاء آن‌ها - البته فقط اهل ذمه - بر دین خود و پرداخت جزیه به حکومت اسلامی را مورد بررسی قرار دادیم.

اما نظر دوم بر تبعید آن‌ها از شهرها و روستاهای مسلمانان به استناد روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد که ما در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

روایت دوم:

[معانی الأخبار] ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ مَيْثَمٍ عَنْ عَبَّائَةَ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص وَهُوَ مُشْتَكٍ وَ أَنَا قَائِمٌ عَلَيْهِ لِأُبْنِينَ بِمِصْرَ مِنْبَرًا وَ لَأَنْقُضَنَّ دِمَشْقَ حَجْرًا حَجْرًا وَ لَأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى مِنْ كُلِّ كُورِ الْعَرَبِ وَ لَأُسُوقَنَّ الْعَرَبَ بِعَصَايَ هَذِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّكَ تُخْبِرُ أَنَّكَ تَحْيَا بَعْدَ مَا تَمُوتُ فَقَالَ هِيَ هَاتِ يَا عَبَّائَةُ ذَهَبَتْ فِي غَيْرِ مَذْهَبٍ يَفْعَلُهُ رَجُلٌ مِنِّي.^۱

عبایه اسدی گوید: شنیدم امیر المومنین علیه السلام در حالی که بالاسرش ایستاده بودم و او نیز ناراحت بود (به متکا تکیه داده بود) فرمود: البته در مصر منبری را بنا می‌کنم و دمشق را سنگ به سنگ، می‌شکنم و یهودیان و نصارا را از هر منطقه عرب اخراج می‌نمایم و عرب را با این عصایم می‌رانم! من گفتم: ای امیر المومنین، مثل این که از برگشتن بعد از مرگ سخن می‌گوئی؟! فرمود: هیاهات عبایه بیراهه رفتی، این کارها را مردی از نسل من انجام می‌دهد.

مرحوم صدوق می‌فرماید:

مثل این که حضرت از عبایه تقیه کرده!، آن گونه که در حدیث اوّل (تعجب و تمام شگفتی است بین جمادی و رجب) از ابن کوّا (رییس خوارج نهروان) تقیه نمود! چون این دو نسبت به اسرار آل محمد علیهم‌السلام مورد اعتماد نبودند.

این روایت دلالت دارد بر اینکه سرنوشت یهود تبعید از بلاد اسلامی می‌باشد.

منابع روایت:

۱. معانی الاخبار، ص ۴۰۶، ح ۸۲

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۰

۳. الايقاظ من الهجعه، ص ۳۸۵

۴. معجم الاحادیث الامام المهدي علیه‌السلام، ج ۴، ص

بررسی سند روایت:

[معانی الأخبار] ابنُ الولیدِ عن الصّفّارِ عن أحمدَ بنِ مُحَمَّدٍ عن عُثْمَانَ بنِ عِيسَى عن صالحِ بنِ مِثْمٍ عن عَبَّائَةَ الْأَسَدِيِّ قَالَ:

صالح بن میثم کوفی:

تحقیق مرحوم خوئی:

الکوفی: عده الشیخ فی رجاله من أصحاب الباقر علیه‌السلام، و ذکره ثانیاً فی أصحاب الصادق علیه‌السلام، قائلاً: «صالح بن میثم الأسدی، مولا هم، کوفی، تابعی». و عد البرقی أيضاً صالح بن میثم فی أصحاب الباقر علیه‌السلام و الصادق علیه‌السلام. روی عن أبی خالد التمار، و روی عنه یعقوب بن شعيب، ذکره الکشی فی ترجمه میثم التمار (۲۴). و فی قریب من آخر ترجمته تصریح بأن صالحا ابن میثم التمار. روی عن الصادق ع، و روی عنه عمران المیثمی. کامل الزیارات: الباب ۵۰، فی کرامه الله تبارک و تعالی لزوار

الحسين بن علي ع، الحديث ٨. روى عن أبي جعفر عليه السلام، و روى عنه فضيل الرسان. تفسير القمي: سورة نوح، في تفسير قوله تعالى: (إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلْدُوا إِلًّا فَاجِرًا كَفَّارًا). أقول: فضيل الرسام في هذه الطبعة من غلط النسخ. و قال العلامة في الخلاصة (٢)، من الباب (١) من حرف الصاد، من القسم الأول:

روى على بن أحمد العقيلي، عن أبيه، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن يعقوب بن شعيب، عن صالح، قال له أبو جعفر عليه السلام إني أحبك، و أحب أباك حبا شديدا. أقول: هذه الرواية ضعيفة، فإن على بن أحمد ضعيف، و أبوه مجهول، و مع ذلك الرواية عن صالح نفسه، فلا يمكن الاستدلال بها على وثاقته أو حسنه، إلا أن في شهادة على بن إبراهيم بوثقته غنى و كفاية.^١

مرحوم شيخ او را در رجالش از اصحاب امام باقر عليه السلام شمرده، و همچنين در اصحاب امام صادق عليه السلام او را ذكر کرده است و برقى نيز او را از اصحاب امام باقر و امام صادق عليه السلام شمرده است. كشى او را در ترجمه‌ى ميثم تمار ذكر کرده است. او در طريق كامل الزيارات و تفسير قمى مى- باشد. (توثيق عام دارد) و علامه در قسم اول در مورد او روايتى نقل کرده است: صالح گفت: امام صادق عليه السلام به او گفت: من تو را دوست دارم، و پدر تو را هم بسيار دوست دارم.

اين روايت ضعيف است، على بن احمد ضعيف است، و پدر او مجهول است، علاوه بر اين روايت از خود صالح نقل شده است، پس امكان استدلال به آن بر وثاقت و حسن او نمى‌باشد، چون مستلزم دور است؛ مگر اينكه شهادت على بن ابراهيم به وثاقت او كفايت مى‌كند.

مرحوم مامقانى مى‌فرمايد:

و علق الشهيد الثانى رحمته الله عليه قوله فيه مع ضعف السند انه شهادة على نفسه انتهى و اقول اما المناقشة بضعف السند فلا وجه لها و وجود صفوان قبل صالح يصلحه و كونه شهادة لنفسه قد مرّ جوابه فى مقدمة الكتاب فالرجل من الحسان اقلّا بل من امعن النظر بنى على وثاقته لعدم تعقل حبّ الامام عليه السلام غير العدل حبا شديدا بعد ما علم من ان من احبّ حجرا حشره الله معه و ما يأتى من روايته فى حبابه الوالبيّة يكشف عن حسن عقيدته لبيانه كرامة للامام عليه السلام فلاحظ و تدبر^٢

١ معجم رجال الحديث، ج ١٠، ص ٩١

٢ تنقيح المقال فى علم الرجال، ج ٢ القسم الاول، ص ٩٤

مرحوم شهید ثانی بر این روایت تعلیق زده: علاوه بر ضعف سند روایت، آن شهادت بر خودش است؛ گوئیم: اما مناقشه به ضعف سند وجهی ندارد و وجود صفوان قبل از صالح آن را اصلاح می‌کند و اینکه این روایت شهادت بر نفس است، در مقدمه‌ی کتاب از آن جواب دادیم پس ایشان حداقل از حسان است بلکه کسی که دقت کند بنا را بر وثاقت او می‌گزارد چون معقول نیست امام غیر عادل را بسیار دوست داشته باشد بعد از آنکه معلوم شد کسی که سنگی را دوست داشته باشد خداوند او را همراه همان سنگ محشور کند و آنچه در جریان حبابه و البیه نقل می‌کند از حسن عقیده او کشف می‌کند چون کرامات امام را بیان کرده است.

جواب مرحوم مامقانی از روایات متضمن مدح راوی:

إنَّه قد أكثر ابن طاوس .. و غیره من علماء الرجال المناقشة في الأخبار الدالة على وثاقته أو مدح رواتها، بعدم إمكان الأخذ بها؛ لرجوع ذلك إلى تزكية النفس، و الشهادة في حق النفس، فلا تقبل.

و قد بيّنا مرارا عديدة في طي التراجم أنَّ الأخذ بأقوال علماء الرجال لما كان من باب الظن الثابت حجيته في الرجال، و الأغلب في الأخبار المشار إليها حصول الظن بصورها من الإمام عليه السلام لغاية بعد أن يباهت الإمامي إمامه، فيحصل منها الظن بالوثاقة، أو حسن الحال، فيكون الحجة هو الظن الحاصل منه لا نفس شهادته، حتى تندرج في الشهادة للنفس الراجعة إلى الدعوى، و لا تكون حجة لذلك.

و بنحو هذا أجبنا عمّا تداوله ابن طاوس و العلّامة .. و غيرهما من المناقشة دائما في الروایات الواردة في تراجم الرجال بضعف السند؛ فإنّ الاعتماد في الجرح و التعديل لما كان على الظن - دون الخبر من حيث هو خبر - و بعض الأخبار القاصرة سندا يفيد الظن بجرح أو تعديل، نأخذ بما أفاد منها الظن بذلك، بلا توقف.^۱

به تحقیق ابن طاوس و غیر او از علمای رجال بسیار مناقشه کرده‌اند در اخباری که دلالت بر وثاقت و مدح راوی آن دارد به عدم امکان اخذ به این روایات چون بازگشت آن به تزکیه نفس و شهادت در حق نفس است پس قبول نمی‌شود. و به تحقیق کرارا در تراجم اشخاص بیان کردیم که اخذ به اقوال علمای رجال از باب ظنی است که حجیت آن در علم رجال ثابت شده است، و اغلب در این روایات هم ظن به صدور آن‌ها از امام حاصل است چون بعید است که یک شیعه به

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۳۸۴

امام خود مطلبی را به دروغ نسبت دهد. پس از این روایات ظن به وثاقت یا حسن حال حاصل می‌شود. پس آنچه حجت است ظن حاصل از آن است نه خود شهادت؛ تا اینکه داخل در شهادت برای خود باشد، که برگشت آن به ادعا است و از این جهت حجت نباشد.

و به این نحو ما جواب دادیم از اشکال متداول ابن طاوس و علامه و غیر این دو از مناقشه‌ای که در روایات وارده در تراجم رجال به ضعف سند کردند. پس بدرستی که اعتماد در جرح و تعدیل چون بنا بر ظن می‌باشد - نه خبر از حیث خبر بودن - و بعض اخبار که سند آن قاصر است افاده ظن به جرح و تعدیل می‌کند، ما آن ظنی که این روایات افاده می‌کند را اخذ می‌کنیم بدون توقف.

پس ایشان حسن می‌باشد.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه بررسی سند روایت دوم:

عبایه: بعضی گفته‌اند: او از خواص امیر المومنین علیه السلام بوده است. البته اگر جزء خواص بودن او اثبات شود در توثیق او کفایت می‌کند لکن توثیق خاصی ندارد. عامه او را جزء غلات شیعه شمردند.

مرحوم نمازی می‌فرماید:

من خواصّ أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام. و الأظهر أنّه منسوب إلى جدّه و أبوه عمرو. فهو: عبایه بن عمرو بن ربیع؛ كما عدّه الشيخ أيضا بهذا العنوان من أصحاب الحسن المجتبی عليه السلام. جملة من رواياته الشريفة فی الفضائل عن مولانا أمير المؤمنين صلوات الله عليه. و روى عبد الله بن الحسن بن الحسن، عنه، كتاب أمير المؤمنين عليه السلام إلى أهل مصر و محمد بن أبي بكر حين ولّاه مصر و فيه جوامع الأحكام و روى عنه سليمان بن مهران الأعمش و عمران بن میثم و عبد الله بن الحسن بن الحسن و موسى بن طریف.^۱

او از خواص امیر المومنین علیه السلام بود. اظهر آن است که او منسوب به جدش بود و پدر او عمرو بود. او روایاتی را در فضائل امیر المومنین علیه السلام نقل می‌کند. و او نامه امیر المومنین علیه السلام به اهل مصر در زمانی که محمد بن ابو بکر والی آن‌ها بود را نقل می‌کند و در آن روایت جوامع احکام است. و سلیمان بن مهران اعمش و عمران بن میثم و عبد الله بن حسن بن حسن و موسی بن طریف از او روایت کرده‌اند.

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

قال: عدّه الشيخ فی رجاله فی أصحاب علی عليه السلام و قال فی أصحاب الحسن عليه السلام: «عبایه بن عمرو بن ربیع» و عدّه البرقی فی خواصّ أصحاب علی عليه السلام. و فی روایه عمران بن میثم، قال: دخلت أنا و

۱ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۶۳

عبایه الأسدی علی امرأه من بنی أسد یقال لها: حبابه الوالبیه، فحدّثهما عن الحسین علیه السلام عن أبیه علیه السلام قال: نحن و شیعتنا علی الفطره و سائر الناس منها براء.

أقول: الخبر فی الکشی فی حبابه؛ و روى أيضا عن صالح بن میثم مثله^۱. و روى أمالی ابن الشیخ مسندا عنه، قال: کان علی علیه السلام كثيرا ما یقول: سلونی قبل أن تفقدونی، فوالله ما من أرض مخصبه و لا مجدبه و لا فئه تزلّ مائه أو تهدي مائه إلّا و أنا أعلم قائدها و سائقها و ناعقها إلى یوم القیامه و عنونه میزان الذهبی، قائلا: روى عنه موسى بن طریف - کلاهما من غلاء الشیعہ - له، عن علی: أنا قسیم النار.^۲

مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال او را از اصحاب امیر المومنین علیه السلام شمرده است؛ البته به نظر ما اصحاب نامیدن مرحوم شیخ اعم از اعتبار شخص است. مرحوم برقی او را جزء خواص امیر المومنین علیه السلام شمرده است (می توان به استناد کلام برقی او را معتبر دانست).

ایشان روایات مهمی در مورد ائمه نقل می کند: و چون ایشان روایات در فضائل را نقل می کرده لذا ذهبی او را تحمل نکرده و گفته: او از غلات شیعه است چون از علی روایت نقل کرده است که او فرمود: أنا قسیم النار در حالی که خود عامه روایت علی مع الحق و الحق مع علی را نقل می کنند.

مرحوم مامقانی می فرماید:

و قال الوحید ره مرّ فی حبابه الوالبیه ما یظهر منه حسن عقیده و اقول حسن عقیده مسلّمه و کونه من خواصّه الذی شهد به البرقی یدرجه فی الحسان کما لا یخفی و قد مرّ فی سلیمان بن مهران ما یکشف عن کونه معتمدا علیه و علی روایاته و أنّه کان امام الحی و لازم الامامه العداله فتدبرّ جیدا^۳

مرحوم وحید گفت: از آنچه در حبابه ی والویه گذشت حسن اعتقاد او ظاهر می شود و گویم: و حسن، اعتقاد او مسلم است و بودن او از خواص امام که برقی به آن شهادت داده او را در حسان قرار می دهد همانطور که این مطلب پنهان نیست و در سلیمان بن مهران گذشت که هم خود او و

۱ الکشی: ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۷.

۳ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲ القسم الاول، ص ۱۳۲.

هم روایات او مورد اعتماد است و او امام جماعت بود و لازمه‌ی امام جماعت بودن عدالت است. عجباً مگر نماز گزاران شیعه بودند؟! و این را شرط فقهی امامت جماعت می دانستند؟! به هر حال عبایه جزء خواص حضرت است و لااقل ایشان حسن است و روایتی هم که او نقل کرده باشد حسنه و مورد قبول است.

عثمان بن عیسی: ایشان منحرف در عقیده بود و جزء سران واقفیه بود.

مرحوم نجاشی می‌فرماید:

و کان شیخ الواقفه و وجهها، و أحد الوكلاء المستبدین بمال موسی بن جعفر علیه السلام، روی عن أبی الحسن علیه السلام. ذكره الكشي فی رجاله. و ذكر نصر بن الصباح قال: كان له فی یده مال - یعنی الرضا علیه السلام فمنعه فسخط علیه. قال: ثم تاب و بعث إليه بالمال، و كان یروی عن أبی حمزه، و كان رأى فی المنام أنه یموت بالحائر علی صاحبه السلام، فترك منزله بالكوفه، و أقام بالحائر حتی مات و دفن هناك. صنف کتاباً

او شیخ و بزرگ واقفیه بود، و یکی از وکلای بود که به اموال و حقوق شرعی متعلق به موسی بن جعفر علیه السلام استبداد کرد، از ابو الحسن روایت کرده است، کشی او را در رجالش ذکر کرده است و نصر بن صباح را ذکر کرده که گفت: امام رضا علیه السلام در دست او مالی داشت پس آن را از امام منع کرد و امام بر او غضب کردند. گفت: سپس توبه کرد و مال را نزد امام فرستاد، و از ابو حمزه روایت می‌کرد، و در خواب دید که در حائر (کربلا) - که سلام بر صاحبش باد - می‌میرد، پس خانه‌اش در کوفه را ترک کرد و در حائر اقامت کرد تا از دنیا رفت و در آنجا دفن شد، او کتبی تصنیف کرد.

مرحوم شیخ در الغیبه می‌فرماید:

و قد روی السبب الذی دعا قوماً إلى القول بالوقف. فروی الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد علی بن أبی حمزه البطائنی و زیاد بن مروان القندی و عثمان بن عیسی الرواسی طمعوا فی الدنیا و مالوا إلى حطامها و استمالوا قوماً فبدلوا لهم شیئاً مما اختانوه من الأموال - نحو حمزه بن بزیع و ابن المکاری و کرام الخشعی و أمثالهم.

فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهْوَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ وَ لَيْسَ مِنْ قَوَّامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَ قْفِهِمْ وَ جَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِي الْأَمْوَالِ ١

در مورد سببی که منجر شد عده‌ای معتقد به وقف شده و مذهب واقفیه ایجاد شد روایات و اخباری وجود دارد [از جمله]:

از افراد مطمئن روایت شده است: اولین اشخاصی که این اعتقاد را اظهار کردند، «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسی رواسی» بودند که به مال دنیا طمع کردند و نظر عده‌ای را هم به خود جلب نمودند؛ آن عده هم اموالی را در اختیارشان قرار دادند و ایشان هم مثل «حمزه بن بزیع» و «ابن مکاری» و «کرام خثعمی» و دیگران، در اموال مردم خیانت کردند.

یونس بن عبد الرحمن گفته است: [وقتی] ابو ابراهیم [امام کاظم علیه السلام] از دنیا رفت، نزد [بعضی از] وکلایش اموال بسیار زیادی بود و همین امر موجب وقف آن‌ها شد. لذا به دلیل طمع در اموال حضرت، شهادت و مرگ ایشان را انکار کردند.

مرحوم کشی نقل می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهْوَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَحَدُ الْقَوْمِ عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى، وَ كَانَ يَكُونُ بِمِصْرَ، وَ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَ سِتُّ جَوَارٍ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِيهِنَّ وَ فِي الْمَالِ، وَ كَتَبَ إِلَيْهِ: أَنْ أَبِي قَدْ مَاتَ وَ قَدْ افْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ، وَ قَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ بِمَوْتِهِ، وَ احْتَجَّ عَلَيْهِ. قَالَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَ إِنْ كَانَ قَدْ مَاتَ عَلَى مَا تَحْكِي فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَ قَدْ أَعْتَقْتُ الْجَوَارِيَ ٢.

احمد بن محمد گفت: یکی از کارداران موسی بن جعفر علیه السلام عثمان بن عیسی بود و در مصر سکنی داشت مقدار زیادی مال با شش کنیز پیش او بود حضرت رضا علیه السلام پیغام داد به او در مورد

١ الغيبة للطوسي، ص ٦٣

٢ رجال الكشي، ص ٥٩٨

فرستادن اموال و کنیزان. در جواب نوشت: پدرت نمرده. امام علیه السلام در جواب نامه‌اش نوشت پدرم از دنیا رفت و اموالش را تقسیم کردیم خبر فوتش همه جا منتشر شده من به استناد فوت او در باره میراثش آنچه باید انجام داده‌ام. عثمان بن عیسی

جواب داد: اگر پدرت نمرده باشد که چیزی به تو نمی‌رسد، اگر مرده باشد طبق گفتار تو به من دستور نداده که چیزی به تو بدهم کنیزان را آزاد کردم و آنها را به ازدواج درآوردم.

از این روایات مشخص می‌شود که او انسانی منحرف و در برابر امام، جری و بی حیا بوده است.

ابن شهر آشوب او را از ثقات راویان امام کاظم علیه السلام شمرده است.

مرحوم طوسی در عده می‌فرماید:

عمل الطائفة بروایاته لوثاقته و تحرجه عن الكذب. كما ورد فی طریق أسانید کامل الزیارات.

عمل طائفه به روایات او به جهت وثاقت و دور بودن او از کذب است.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

لا ینبغی الشک فی أن عثمان بن عیسی کان منحرفاً عن الحق و معارضاً للرضا علیه السلام، و غیر معترف بإمامته، و قد استحل أموال الإمام ع علیه السلام، و لم يدفعها إلیه! و أما توبته و رده الأموال بعد ذلك فلم تثبت، فإنها رواية نصر بن الصباح، و هو ليس بشيء، و لكنه مع ذلك كان ثقةً بشهادة الشيخ، و علی بن إبراهيم، و ابن شهر آشوب المؤیدة بدعوى بعضهم أنه من أصحاب الإجماع.^۱

شایسته نیست شک در اینکه عثمان بن عیسی منحرف از حق و معارض با امام رضا علیه السلام بود و معترف به امامت امام علیه السلام نبود، و اموال امام علیه السلام را حلال شمرد و به ایشان تحویل نداد! اما توبه‌ی او و رد اموال ثابت نشده و روایتی که بر این مطلب دلالت دارد روایت نصر بن صباح است و آن هم معتبر نیست، لکن با این وجود او ثقة است به جهت شهادت شیخ، علی بن ابراهیم و ابن شهر آشوب که تأیید می‌شود به ادعای بعضی که او از اصحاب اجماع است.

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۳۲

مبنای مرحوم خوئی این است که اعتقاد و مذهب را در اعتبار فرد دخالت نمی‌دهد. ما نیز این مطلب را اضافه کنیم که ایشان کثیر الروایه است و این خود دلیل بر اعتبار ایشان است. پس روایات ایشان نیز مورد قبول است. لذا سند این روایت مشکلی ندارد و مفاد آن هم این است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور یهودیان را از سرزمین‌های اسلامی تبعید می‌کند.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

عدم پذیرش جزیه از یهود:

روایت سوم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكْتَبُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَكِيمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ فَقَالَ عليه السلام الثَّلَاثَةُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ يَقْتُلُ مُبْغِضِينَآ وَ لَا يَقْبَلُ الْجَزِيَّةَ وَ يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَ الْأَصْنَامَ وَ يَضَعُ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا وَ يَدْعُو إِلَى اخْذِ الْمَالِ فَيَقْسِمُهُ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ^۱

مکحول گوید علی عليه السلام فرمود حافظین از اصحاب پیغمبر صلى الله عليه وآله میدانند که در میان آنها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آنکه من با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچ کدام از آنان را در او شرکتی نیست عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا از آنها آگاه کن فرمود:

- براستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نبرد تا قائم خاندان ما ظهور کند دشمنان ما را بکشد جزیه نپذیرد صلیب‌ها و بت‌ها را بشکند و جنگ‌های جهان را به پایان رساند و اموال را ضبط کند و برابر تقسیم نماید و در میان رعایا به عدالت رفتار کند.

طبق این روایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم از اهل کتاب جزیه نمی‌پذیرد در حالی که روایت قبل دلالت بر پذیرفتن جزیه داشت.

منابع روایت:

۱. الخصال، ج ۲ ص ۵۷۲ إلى ۵۷۹ ب ۷۰ ح ۱
۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۳۲
۳. إثبات الهداة، ج ۳ ص ۴۹۶ ب ۳۲ ف ۸ ح ۲۶۰ - از الخصال.
۴. موسوعة أحاديث أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱ ص ۱۵۴ ح ۴ - همان نص خصال
۵. معجم الأحاديث الإمام المهدى عليه السلام، ج ۷، ص ۵۶۷

بررسی سند روایت:

این روایت نیاز به بررسی سند ندارد زیرا روایات زیادی وجود دارد که مضمون این روایت را تأیید می‌کند و از طرفی عامی بودن سند آن اقرار به فضائل است.

مکحول:

چند نفر به این نام هستند اما آنکه اینجا مورد بحث است مکحول بن ابراهیم است، گفته شده او از صحابه است و از موالی رسول الله صلی الله علیه و آله است. البته افراد متعددی به نام مکحول در سیر اعلام النبلاء وجود دارند. کسانی هستند که از صحابه روایت کردند اما مرحوم نمازی بدون اینکه دلیلی ارائه دهند فرمودند: او از صحابه است.

مرحوم نمازی می‌فرماید:

عدّ من الصحابة و من موالی رسول الله صلی الله علیه و آله و فی الخصال باب السبعین عنه قال: قال أمير المؤمنين علی بن أبی طالب عليه السلام: لقد علم المستحفظون من أصحاب النبی محمد صلی الله علیه و آله و آله أنه ليس فيهم رجل له منقبة إلا و قد شرکته فيها و فضّلته. ولی سبعون منقبة لم یشرکني فيها أحد منهم. قلت: یا أمير المؤمنين فأخبرني بهنّ. فقال - الخ، و ذکر السبعین بتمامه. و روایتی تفسیر الأذن فی قوله تعالى: «وَتَعِيَهَا أُنْوَاعِيَّةٌ» بأذن أمير المؤمنين عليه السلام.

و قيل له: إنَّ النبی صلی اللہ علیہ و آلہ قال: یكون بعدی اثنا عشر خلیفۃ؟ قال: نعم. ملاقاته لمولانا السجّاد علیہ السّلام فی الشام و قوله له: کیف أمسیت؟ و الظاهر اتّحاده مع مکحول بن إبراهیم الراوی عن یحیی بن عبد اللہ بن الحسن المذکور فی مدینۃ المعاجز ص ۱۳۰. و لمکحول بن إبراهیم روایۃ کریمۃ تقدّمت الإشارة إلیها فی أحمد بن زید. و لكن عدّه ابن أبی الحدید من المبغضین لعلیّ علیه السلام ۱

او از اصحاب و موالی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ شمرده شده است و راوی روایت هفتاد منقبت امیر المومنین علیه السلام او می باشد و راوی روایت تفسیر اذن در «و تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاعِيَةٌ» به امیر المومنین علیه السلام او است و همچنین راوی روایت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ که فرمودند: بعد از من ۱۲ خلیفه می باشد، او می باشد و روایات دیگری هم در این زمینه دارد. او ملاقاتی با امام سجاد علیه السلام در شام داشته و جویای حال امام می شود.

و برای مکحول روایت کریمه ای است که در ترجمه احمد بن زیاد به آن اشاره کردیم. و لكن ابن ابی الحدید او را از مبغضین علی علیه السلام شمرده است. شاید تشابه اسمی باشد. البته این روایت اگر از جهت سند هم دارای اشکال باشد، از جهت متن قوی است بلکه راوی آن عامی باشد جزء اقرار به حساب می آید. مضمون روایت هم این شد که در دوران ظهور سیاست امام علیه السلام در برابر یهود سیاست ابقاء بر دین و دریافت جزیه نیست.

روایات متعددی از خاصه و عامه نقل شده که در بردارنده ی این عبارت است: «مهاجره بیت المقدس» یعنی مهاجرت امام علیه السلام به بیت المقدس است؛ اگر مراد سکنا ی حضرت باشد این خلاف روایات ما می باشد چون طبق روایات ما محل سکونت حضرت کوفه است. نکته دیگر در تعبیر مهاجره اینکه مهاجرت حضرت به بیت المقدس دلالت بر این مطلب دارد که قبل از رفتن امام علیه السلام به بیت المقدس آنجا از وجود یهود پاک شده است لذا تعبیر به لشگر کشی نشده است. در روایت دیگری چنین تعبیر شده است: یصیر المهدی علیه السلام حتی ینزل بیت المقدس

وَرَوَى السَّيِّدُ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْمَوْسَوِيُّ فِي كِتَابِ الْمَجْمُوعِ الرَّائِقِ مِنْ أَزْهَارِ الْحَدَائِقِ قَالَ: مِمَّا ظَفِرَتْ بِهِ مِنْ خُطَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِمَّا نَقَلْتُهُ مِنَ الْخِزَانَةِ الرِّضَوِيَّةِ الطَّائِفِيَّةِ، مِنْ كِتَابٍ يَتَضَمَّنُ خُطْبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهَا الْخُطْبَةُ اللَّؤْلُؤِيَّةُ. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَعْقُوبَ الْجَرِيمِيِّ عَنْ أَبِي حَبِيشٍ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَذَكَرَ خُطْبَةً طَوِيلَةً جِدًّا فِيهَا عِلَامَاتُ آخِرِ الزَّمَانِ، وَإِخْبَارٌ بِمَغِيبَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنْهَا دَوْلَةُ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنِي الْعَبَّاسِ وَأَحْوَالُ الدَّجَالِ وَالسَّفْيَانِيِّ إِلَى أَنْ قَالَ: الْمَهْدِيُّ مِنْ ذُرِّيَّتِي يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ إِبْرَاهِيمَ وَ حَلَّةٌ إِسْمَاعِيلَ، وَ فِي رِجْلِهِ نَعْلٌ شَيْثَ، وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ يَكُونُ مَعَ الْمَهْدِيِّ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِذَا ظَهَرَ فَأَعْرِفُوهُ فَإِنَّهُ مَرْبُوعُ الْقَامَةِ، حَلَكُ سَوَادِ الشَّعْرِ يَنْظُرُ مِنْ عَيْنِ مَلِكِ الْمَوْتِ، يَقِفُ عَلَى بَابِ الْحَرَمِ فَيَصِيحُ بِأَصْحَابِهِ صَيْحَةً، فَيَجْمَعُ اللَّهُ تَعَالَى عَسْكَرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ، ثُمَّ ذَكَرَ تَفْصِيلَهُمْ وَ أَمَاكِنَهُمْ وَ بِلَادَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ: فَيَتَقَدَّمُ الْمَهْدِيُّ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَيُصَلِّيَ إِلَى قِبْلَةِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ يَسِيرُونَ جَمِيعًا إِلَى أَنْ يَأْتُوا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، ثُمَّ ذَكَرَ الْحَرْبَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الدَّجَالِ، وَ ذَكَرَ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ عَسْكَرَ الدَّجَالِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَ تَبْقَى الدُّنْيَا عَامِرَةً وَ يَقُومُ بِالْقِسْطِ وَ الْعَدْلِ إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ يَمُوتُ عِيسَى وَ يَبْقَى الْمُنتَظَرُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَيَسِيرُ فِي الدُّنْيَا وَ سَيْفُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ يَقْتُلُ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ أَهْلَ الْبِدْعِ.^١

از جابر بن عبد الله انصاری از امیر المومنین عليه السلام و ذکر کرد خطبه‌ای طولانی که در آن علامات آخر الزمان و خبر دادن به اموری غیبی از دولت بنی امیه و بنی عباس و احوال دجال و سفیانی است تا اینجا که فرمودند: مهدی عليه السلام از ذریه‌ی من بین رکن و مقام ظاهر شود، و بر تن او پیراهن ابراهیم عليه السلام و حله‌ی اسماعیل عليه السلام است و کفش شیث عليه السلام را به پا دارد، و دلیل بر آن قول پیامبر صلى الله عليه وآله: عیسی از آسمان نازل می‌شود و او همراه مهدی عليه السلام از ذریه من است پس هنگامی که ظاهر شد او را بشناسید بدرستی که او متوسط القامه و از چشم ملک الموت نظر می‌کند (یعنی طبق واقع حکم و عمل می‌کند؛ یا اینکه بر دشمنان عذاب و مرگ است)، بر در حرم می‌ایستد و

اصحابش را صدا می‌زند: پس خداوند لشکریان او را در شب واحد جمع می‌کند و آن‌ها سیصد و سیزده نفر از نقاط مختلف زمین هستند، سپس تفصیل آن‌ها و مکان آن‌ها و شهرهای آن‌ها را ذکر کرد تا اینکه فرمودند: مهدی علیه السلام که از ذریه من است جلو ایستد پس نماز گزارد به سمت قبله جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و همگی می‌روند تا به بیت المقدس می‌رسند، سپس جنگ بین او و بین دجال را ذکر کرد و اینکه آن‌ها همه لشکر دجال را به قتل می‌رسانند و دنیا آباد باقی می‌ماند و امام قیام به قسط و عدل می‌کند تا اینکه فرمودند: سپس حضرت عیسی علیه السلام از دنیا می‌رود و حضرت منتظر مهدی از آل محمد علیهم السلام باقی می‌ماند. پس در دنیا سیر می‌کند در حالی که شمشیر بر گردن دارد و یهود و نصارا و اهل بدعت را می‌کشد.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

عدم پذیرش جزیه از یهود:

بحث ما پیرامون سرنوشت یهود در عصر ظهور بود. روایتی را به نقل از جابر بن عبد الله انصاری از امیر المومنین علیه السلام نقل کردیم که در این روایت چنین تعبیر شده بود: وَ يَسِيرُونَ جَمِيعاً إِلَى أَنْ يَأْتُوا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ گویا از این عبارت استفاده شده که امام بدون درگیری و لشکر کشی وارد بیت المقدس می‌شوند حال یا از این جهت که چون خطوط مقدم آن‌ها شکست خورده دیگر رودررو نمی‌شوند و مقابله‌ای نمی‌کنند یا از این جهت که قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه مشکل بیت المقدس حل شده و یهود کنار زده می‌شوند. این روایت صراحت ندارد و همین مقدار دلالت دارد که امام بدون درگیری وارد بیت المقدس می‌شوند.

منابع روایت چهارم:

۱. إثبات الهداء، ج ۳ ص ۵۸۷ ب ۳۲ ف ۶۱ ح ۸۰۴ از المجموع الرائق
 ۲. مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۳۲۱ ب ۴۹ ح ۲۱ و ج ۱۱ ص ۳۷۷ ب ۴۹ ح ۲۱
 ۳. الشيعة و الرجعة، ج ۱ ص ۱۷۶ - ۱۷۷ - از المجموع الرائق.
 ۴. المهدي الموعود المنتظر، ج ۱ ص ۱۱۰ و ۱۱۱ - از الشيعة و الرجعة.
 ۵. موسوعة أحاديث أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۳۲ ح ۸ - همان نص إثبات الهداء. و ص ۷۴ ح ۵
 ۶. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۷۸
- اولین کسی که این حدیث را نقل کرده صاحب المجموع الرائق است. این کتاب در حقیقت چند رساله است.

بررسی اعتبار کتاب المجموع الرائق من ازهار الحقائق:

مرحوم آقا بزرگ تهرانی در مورد این کتاب می‌فرماید:

آن مجموعه از رسائل در فنون متعدد از دعاها و حرزها و عقائد دینی و فروع فقهی و غیر آن از اخبار غریبه و فوائد کلامی است، آن از جمله کتابهایی است که شیخ ما مرحوم نوری بر آن اعتماد کرده و در خاتمه‌ی مستدرک در اعتبار آن سخن گفته: و آن کتاب سید هبه الله بن ابو محمد حسن موسوی معاصر علامه حلی، و آن کتابی ارزشمند و از لابلاي مطالب کتاب ظاهر است که آن را در سال ۷۰۳ هجری تألیف کرده است، صاحب ریاض در ریاض گفت: آن دو جلد بزرگ که هر جلد شش باب است. گویم: جلد اول را یافتیم اما بر جلد دوم دست نیافتیم و نشنیدیم که وجود داشته باشد، اما جلد اول در کتابخانه سید حسن صدر الدین در کاظمین است، و در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطاء در نجف است و نزد سید محمد جزائری در اهواز است دارای شش باب است: باب اول در منافع قرآن و آنچه از ائمه علیهم السلام در طب وارد شده، باب دوم در اعتقادات و آنچه از معرفت خدا بر مومن واجب است و در آن تمام کتاب اعتقادات صدوق از نسخه‌اش به خط سید زین الدین علی بن سعید ابو عبد الله حسین موسوی پسر عموی مصنف بنا بر آنچه در آخر باب به آن تصریح کرده، وارد کرده است. باب سوم تمام جمل علم و عمل شریف مرتضی علم الهدی از نسخه‌اش به خط حسن بن علی بن محمد بن علی حسینی که جد او معروف به صاحب خاتم بود، وارد کرده است؛ باب چهارم در ادعیه و حرزهایی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده است، می‌باشد؛ باب پنجم کتاب مقنع در امامت تصنیف مرحوم شیخ مفید را آورده است؛ باب ششم در بعضی روایات و مناقب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و در ذکر اتصال وصیت از آدم تا علی علیه السلام و ذکر کلام هشام بن حکم در امامت و وصف امام و دلایل بر امامت می‌باشد و در آخر تنبیه داده بر اینکه این احادیث ۱۲۰۰ کلمه از کلمات بهترین بندگان است.^۱

۱ مجموعه من عدة رسائل في فنون متعددة من الأدعية والأحراز والعقائد الدينية والفروع الفقهية وغيرها من الأخبار الغريبة والفوائد الكلامية، وهو مما اعتمد عليه شيخنا النوري وتكلم في اعتباره في خاتمة المستدرک: ۳۷۱ و هو للسيد هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي المعاصر للعلامة الحلي، وهو كتاب جليل نفيس يظهر من أثنائه أنه ألفه ۷۰۳ قال في الرياض هو في مجلدین كبيرین كل مجلد ستة أبواب (أقول) المجلد الأول يأتي فهرسه لكن الثاني ما عثرت عليه ولا سمعت بوجوده، وأما المجلد الأول ففي خزائن سيدنا الحسن صدر الدين بالكاظمية، وفي مكتبة الشيخ علي كاشف الغطاء في النجف وعند السيد محمد الجزائري بأهواز، مرتب على ستة أبواب: الأول في منافع القرآن وما ورد من طب الأئمة عليهم السلام، الثاني في الاعتقاد وما يجب على المؤمن من معرفة الله تعالى، وأورد فيه تمام اعتقادات الصدوق عن نسخة بخط السيد زين الدين علي بن السعيد أبي عبد الله الحسين الموسوي ابن عم والد المصنف علي ما صرح به في آخر الباب، وفي الباب الثالث أورد تمام جمل العلم والعمل للشريف المرتضی علم الهدی عن نسخة بخط الحسن بن علي بن محمد بن علي الحسيني المعروف جده بصاحب الخاتم تاريخ كتابتها ۶۰۰ كما صرح به أيضا في آخر الباب، و ذكر تاريخ فراغه من هذا الباب: نهار الجمعة من شهر صفر ۷۰۳، الباب الرابع فيما حصل من الأدعية المباركة عن النبي صلی الله علیه و آله و الأئمة عليهم السلام و بعض أحرازهم و حجبهم، و في أوائل الباب ذكر أدعية الأيام السبعة المروية عن

مرحوم نوری می فرماید:

کتاب مجموع الرائق من أزهار الحقائق تألیف سید عالم فاضل سید هبه الله بن ابو محمد حسن موسوی است. صاحب أمل الآمل گفت: او عالم، صالح، عابد بود و کتاب الرائق من أزهار الحقائق از او است. و در ریاض: سید هبه الله بن ابو محمد حسن موسوی، فاضل، عالم، کامل، محدث، جلیل و معاصر علامه بود و او صاحب کتاب المجموع الرائق معروف است، و ان کتابی لطیف و جامع اکثر مطالب است و کسانی که این کتاب را مرحوم صدوق و مرحوم مفید نسبت داده اند اشتباه کرده اند. چون:

اولا: این کتاب در فهرست مؤلفات مرحوم مفید و مرحوم صدوق در کتب رجال ذکر نشده است.

ثانیا: در این کتاب از جماعتی از متأخرین این دو نقل روایت شده است.

ثالثا: از مطالب کتاب ظاهر است که آن را در سال ۷۰۳ تألیف کرده است.

رابعا: خود او بارها در لابلائی کتاب به اسمش تصریح می کند بنابر آنچه در بعضی نسخه ها دیدم. و از تاریخ تألیفی که برای آن ذکر شد معلوم می شود که او آن را در اواخر عصر علامه تألیف کرده است. شاید وجه چنین ظنی این بوده که او اعتقادات مرحوم صدوق را در این کتاب آورده است و اول هر بحثی چنین آورده که مرحوم صدوق گفت و همچنین از مرحوم مفید نیز نقل کرده که سبب اشتباه شده است.

خلاصه کتاب او دو جلد بزرگ است که مشتمل بر اخبار غریبه و فوائد کلامی و مسائل فقهی و دعاها و اذکار و مانند آن است و شامل ۱۲ بابا است، هر جلد شش باب و ان کتابی معروف اگر چه استاد ما در بحر الانوار نامی از این کتاب نیاورده است.

گفت: از مؤلفات او کتاب شرقی در معجزات پیامبر ﷺ و دلائل امامت امیر المومنین و ائمه علیهم السلام است همچنانی که در کتاب المجموع الرائق به آن تصریح کرده است.

الکاظم علیه السلام نقلا عن خط جده لأمه السيد السعيد نجم الدين أبي نصر محمد الموسوي نقيب مشهد الكاظمين عليهم السلام و في الباب الخامس أورد تمام کتاب المقنع في الإمامة تصنيف الشيخ الرئيس المفيد العالم عبید الله بن عبد الله السعدآبادی، الباب السادس في بعض ما ورد من أخبارهم و مناقبهم، و ذکر اتصال الوصية من لدن آدم إلى علي عليه السلام و ذکر کلام هشام بن الحكم في الإمامة و وصف الإمام و الدلائل عليه، و في أواخره تنبيه يتلو، هذه الأحاديث ألف كلمة و مائتا كلمة من كلام خير البرية عليه السلام. (الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۲۰، ص ۵۶)

گویم: در این کتاب تمام کتاب اربعین جمال الدین یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقق صاحب کتاب الدرّ النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم - و «الأربعین» جمال الدین حافظ فاضل ابو خطاب عمر اندلسی به قرائت مبارک بن موهوب اربلی به سال ۶۱۰ در مجلس واحد، را آورده است.

و در موضعی از کتاب می گوید: و از آنچه من بر آن دست یافتم از خطب امیر المومنین علیه السلام است که از خزانه مولوی رضویه طاووسیه نقل کردم از کتابی که یافتم به خط سید مولی سعید رضی الدین مؤلف این خزانه و شامل کتب او بود.

خلاصه پس نسبت مذکوره از اغلاط روشن است. و در اول کتاب گفت: من نظر کردم در بعضی کتب مسنده نزد فضلاء معظم و سادات مقدس لذا دست یافتم بر جمع آوری آنچه تصنیف کرده بودند.^۱

مرحوم مجلسی علت عدم ذکر این کتاب را در مقدمه بحار توضیح می دهند:

ثم اعلم أنا سنذكر بعض أخبار الكتب المتقدمة التي لم نأخذ منها كثيرا لبعض الجهات مع ما سيتجدد من الكتب في كتاب مفرد سميناه بمستدرک البحار إن شاء الله الكريم الغفار إذ الإلحاق

۱ کتاب المجموع الرائق من أزهار الحقائق: تأليف السيد العالم الفاضل، السيد هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي. قال في أمل الآمل: كان عالما، صالحا، عابدا، له كتاب «الرائق من أزهار الحقائق».

و في الرياض: السيد هبة الله بن أبي محمد الحسن الموسوي، الفاضل العالم الكامل، المحدث الجليل، المعاصر للعلماء و من في طبقتة، صاحب كتاب «المجموع الرائق» المعروف، و هو كتاب لطيف، جامع لأكثر المطالب، و غلط من نسب هذا الكتاب الى الصدوق، أو الى المفيد.

أما أولا: فلأنه غير مذكور في فهرس مؤلفاتهما على ما ذكر في كتب الرجال.

و أما ثانيا: فلأنه يروى في هذا الكتاب عن جماعة من المتأخرين عنهما و عن كتبهم.

و أما ثالثا: فلأنه يظهر من مطاوى هذا الكتاب أنه ألف سنة ثلاث و سبعمائة.

و أما رابعا: فلأنه صرح نفسه مرارا في أثناء ذلك الكتاب باسمه، على ما رأيته في طائفة من نسخه.

و بما ذكرناه من تاريخ التأليف يعلم أنه ألفه في أواخر عصر العلماء. و لعل وجه هذا الظن أن في أوائل ذلك الكتاب أورد أكثر كتاب الاعتقادات للشيخ الصدوق، بل كله، و قد صدر كل مبحث منه بقوله: قال الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه. و كذلك ينقل من كتاب الشيخ المفيد أيضا. و بالجملة كتابه هذا مجلدان كبيران، و يشتمل على الأخبار الغريبة، و الفوائد الكلامية، و المسائل الفقهية، و الأدعية و الأذكار، و أمثال ذلك من المطالب، و هو محتو على اثني عشر بابا، كل مجلد ستة أبواب، و هو كتاب معروف و إن لم يورده الأستاذ الاستناد في بحار الأنوار.

قال: ثم من مؤلفاته كتاب «الشرفي» في معجزات النبي صلى الله عليه وآله، و دلائل أمير المؤمنين و الأئمة عليهم السلام، كما صرح به نفسه في كتاب «المجموع الرائق» المشار إليه، انتهى. (رياض العلماء، ج ۵، ص ۳۰۵) قلت: قد أورد في هذا الكتاب تمام كتاب «الأربعين» لجمال الدين يوسف ابن حاتم الشامي، تلميذ المحقق - صاحب كتاب «الدرّ النظيم في مناقب الأئمة اللہامیم - و «الأربعين» لجمال الدين الحافظ الفاضل أبي الخطاب عمر الأندلسي، بقراءة المبارك بن موهوب الإربلي، سنة عشر و ستمائة، في مجلس واحد.

و قال في موضع من الكتاب: و مما ظفرت به من خطب أمير المؤمنين عليه السلام نقلته من الخزائن المولوية الرضوية الطاووسية، قدس الله روح جامعها و مؤلفها، و أمتع الله بدوام أيام المولى الطاهر مالکها، و أعز نصره، من كتاب وجدته، عليه مكتوب بخط السيد مولی السعيد رضی الدین، مؤلف هذه الخزانه، و حاوی كتبها ما صورته. إلى آخره. (المجموع الرائق: ۱۸۴)

و بالجملة: فالنسبة المذكورة من الأغلاط الواضحة.

و قال في أول الكتاب: فإني لما نظرت في بعض الكتب المسندة عند الفضلاء المعظمين، و السادة النبلاء المقدسين، و القادة علماء المصنفين، أثرت أن أجمع ما صنفوه. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۳۷۷)

فی هذا الكتاب يصير سببا لتغيير كثير من النسخ المتفرقة في البلاد و الله موفق للخير و الرشد و السداد^۱

سپس بدان که به زودی بعضی اخبار کتب متقدمه‌ای بسیاری از روایات آن‌ها را به جهاتی اخذ نکردم را ذکر کنم و به زودی می‌یابی آن‌ها را در کتابی جدا به نام مستدرک بحار اگر خدا بخواهد زیرا الحاق به بحار سبب تغییر بسیاری از نسخه‌های متفرقه در بلاد می‌شود. (اختلاف در نسخه هائی که در دسترس مردم است، می‌شود).

مرحوم نوری در مورد کتاب‌هائی که مرحوم مجلسی ذکر نکرده، می‌فرماید:

و قد عثر علی کتب كثيرة لم ينقل عنها فی البحار بل ذکرها فی المقدمات و وجد کتب أخرى لم یکن عنده و لم یمهله الأجل لتألیف المستدرک و لا بأس بالإشارة إلی أسامی تلك کتب التی أغلبها موجودة^۲

مرحوم مجلسی بر کتب زیادی دست یافته که آن‌ها در بحار نقل نکرده بلکه آن‌ها را در مقدمات ذکر کرده و کتب دیگری هم یافت شد که نزد او نبود و اجل هم مهلت تألیف مستدرک را به او نداد و بد نیست که به اسامی آن کتب که اغلب موجود هستند اشاره کنم:

ز: المجموع الرائق تألیف سید هبة الله بن ابی محمد حسن موسوی معاصر علامه.

نتیجه:

کتاب المجموع الرائق کتابی معتبر است و مولف آن شخصیتی معتبر است و مرحوم حر عاملی هم خطبه‌ی امیر المومنین علیه السلام که دلالت داشت بر ورود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و اصحابش به بیت المقدس را از این کتاب نقل می‌کند اما مولف این خطبه را در کتابخانه یافته و آن را نقل کرده و هیچ طریقی به آن ندارد لذا باید طرق دیگری مانند قوت متن و وجود شواهد صحت در روایات دیگر را بر اعتبار این روایت بیاییم.

۱ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۶

۲ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۶۰

سرنوشت یهود در عصر ظهور

عدم پذیرش جزیه از یهود:

روایت پنجم:

حدثنا عبد الله بن مروان عن الهيثم بن عبد الرحمن عمن حدثه عن علي ابن أبي طالب عليه السلام قال: المهدى مولده بالمدينة من أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، و اسمه اسم النبي، و مهاجرة بيت المقدس.^۱

عبد الرحمن از کسانی که برای او حدیث کردند از علی بن ابی طالب عليه السلام نقل می‌کند که فرمودند: مهدی عليه السلام از اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله و متولد مدینه است و اسم او اسم پیامبر صلى الله عليه وآله و مهاجرت او به بیت المقدس است.

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد، ج ۱ ص ۲۸۸ ح ۱۰۸۱
۲. عقد الدرر، ص ۳۷
۳. عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲ ص ۷۳
۴. کنز العمال: ج ۱۴ ص ۵۸۱
۵. نهج الخلاص، ص ۵۹۶
۶. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام، ج ۴، ص ۶۴

هیثم بن عبد الرحمن:

نامی از ایشان در کتب رجالی نیست. مرحوم نمازی می‌فرماید: لم يذكره (یعنی در جامع الرواة، تنقیح المقال و معجم رجال الحديث نام او نیامده)

البته ایشان روایتی را در فضیلت امیرالمومنین علیه السلام نقل می‌کند:

کنز: محمد بن العباس، عن الحسن بن علی بن عاصم، عنه، عن الرضا علیه السلام، عن آبائه صلوات الله عليهم فی قوله تعالى: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» قال: نزلت فی علی بن أبي طالب علیه السلام. «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ». قال: نزلت فی الثلاثة.^۱

هیثم بن عبد الرحمن از امام رضا علیه السلام از پدرانشان در مورد قول خداوند «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» فرمودند: این آیه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ». در مورد آن سه نازل شده است.

از این روایت استفاده می‌شود که ایشان جزء موالیان امیرالمومنین علیه السلام بوده است ولی مطلبی دیگر در مورد او نیافتیم.

بر فرض اعتبار او خود ایشان از امیر المومنین علیه السلام نقل نکردند بلکه در سند چنین آمده «عن حدثه» یعنی روایت مرسل است البته صرف ارسال موجب کنار گذاشتن روایتی نمی‌شود بلکه اگر قوت متن داشته باشد و مخالف با مبانی نباشد و مؤید داشته باشد، آن را می‌پذیریم اما ما نسبت به «مهاجره الی بیت المقدس» مؤیداتی نداریم بلکه بر عکس آنچه در روایات خاصه وجود دارد اینکه محل سکونت دائم حضرت کوفه است و از هجرت به بیت المقدس در روایات خاصه صحبتی نشده است مگر روایتی که از کتاب مجموع الرائق نقل کردیم که آن هم مورد بحث بود.

روایت ششم:

حدثنا عبد الله بن مروان عن الهيثم بن عبد الرحمن قال: حدثني من سمع عليا رضي الله عنه يقول: إذا بعث السفيناني إلى المهدي عليه السلام جيشا فخسف بهم بالبيداء و بلغ ذلك أهل الشام قالوا لخليفتهم: قد خرج المهدي فبايعه و ادخل في طاعته و إلا قتلناك، فیرسل إليه بالبيعة، و یسير المهدي عليه السلام حتی ينزل بیت المقدس و تنقل إليه الخزائن و تدخل العرب و العجم و أهل الحرب و الروم و غیرهم فی طاعته من غیر قتال، حتی تبني المساجد بالقسطنطينة و ما دونها، و یرج قبله رجل من أهل بيته بأهل المشرق يحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل و يمثل و يتوجه إلى بیت المقدس فلا يبلغه حتی يموت.^۱

هیثم بن عبد الرحمن گفت: حدیث کرد مرا کسی که شنید که علی علیه السلام می گوید: هنگامی که سفینانی لشگری را به سوی مهدی علیه السلام فرستد و آن‌ها در بیداء به زمین فرو روند و این خبر به اهل شام می‌رسد، به خلیفه گویند: مهدی علیه السلام خروج کرده است، با او بیعت کن و داخل در اطاعت او بشو در غیر این صورت تو را خواهد کشت پس بیعت را به سوی او فرستد و مهدی علیه السلام حرکت می‌کند تا به بیت المقدس وارد شود و خزائن به او منتقل شود و عرب و عجم (غیر عرب) و اهل حرب و روم و غیر آن‌ها در اطاعت او بدون جنگ داخل شوند، تا اینکه مساجد در قسطنطنیه بنا کند، و قبل از او مردی از اهل بیت او به همراه اهل شرق خروج می‌کند که هشت ماه شمشیر بر گردن خود حمل می‌کند، می‌کشد و مثله می‌کند!! و به سوی بیت المقدس می‌رود پس به آن نمی‌رسد تا اینکه می‌میرد.

دلالت این روایت بر اینکه قبلا بیت المقدس از یهود پاکسازی شده قوی‌تر است لذا امام علیه السلام آنجا را پایتخت خودشان قرار می‌دهند البته دلالت آن روشن نیست چون کسی که قبل از امام علیه السلام برای فتح بیت المقدس می‌رود به آنجا نمی‌رسد.

منابع روایت:

۱. الفتن ابن حماد، ص ۲۷۳، ح ۱۰۱۷

۲. التشریف بالمنن

۳. ملحقات احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۳۱۲

۴. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹

بررسی سند روایت:

بر فرض قبول فتن ابن حماد این روایت هم مرسل است.

مرحوم ابن طاوس هنگام نقل این روایت می‌فرماید: هكذا رأيت الحديث و فيه النظر يعني ایشان هم این روایت را قبول ندارند.

مناظره امام با یهود:

برخی روایات دلالت بر این مطلب دارد که امام عليه السلام با یهود مناظره می‌کند.

روایت هفتم:

حدثنا أبو يوسف المقدسي عن صفوان بن عمرو عن عبد الله بن بشر الخثعمي عن كعب قال: المهدى يبعث بقتال الروم يعطى فقه عشرة، يستخرج تابوت السكينة من غار بأنطاكية فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى عليه السلام، والإنجيل الذي أنزله الله عز وجل على عيسى عليه السلام، يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم.^۱

کعب می‌گوید: مهدی عليه السلام تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه خارج می‌کند که در آن توراتی است که خداوند بر موسی عليه السلام نازل کرد، و انجیلی که خداوند بر عیسی عليه السلام نازل کرد، و او بین اهل تورات به تورات‌شان حکم کند و بین اهل انجیل به انجیل حکم کند.

۱ الفتن ابن حماد، ص ۲۴۹

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بحث ما پیرامون سرنوشت یهود در دوران ظهور بود. روایاتی نقل شده که دلالت بر این دارد که امام با یهود بحث و مناظره می‌کند و بسیاری از آن‌ها مسلمان می‌شوند. غالب این روایات از طرق عامه نقل شده و به معصوم هم منتهی نمی‌شود و لحن این روایات هم با روایات ما مطابقت ندارد البته روایتی هم در منابع ما به این مضمون نقل شده است.

روایت هشتم:

[علل الشرائع] أبی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَقْبِضْ هَذِهِ الْخُمْسَمَائَةَ دِرْهَمٍ فَضَعْهَا فِي مَوَاضِعِهَا فَإِنَّهَا زَكَاةٌ مَالِي فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بَلْ خُذْهَا أَنْتَ فَضَعْهَا فِي جِيرَانِكَ وَ الْإِيْتَامِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ فِي إِخْوَانِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا فَإِنَّهُ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يُهْدَى لِأَمْرِ خَفِيٍّ يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ مِنْ غَارٍ بَانْطَاكِئَةٍ فَيُخَكِّمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ وَ تُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَ ظَهْرِهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَ سَفَكْتُمْ فِيهِ الدِّمَاءَ وَ رَكِبْتُمْ فِيهِ مَحَارِمَ اللَّهِ فَيُعْطَى شَيْئاً لَمْ يُعْطِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله هُوَ رَجُلٌ مَنَى اسْمُهُ كَاسِمِي يَحْفَظُنِي اللَّهُ فِيهِ وَ يَعْمَلُ بِسُنَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا وَ نُوراً بَعْدَ مَا تَمْتَلِي ظُلماً وَ جَوْراً وَ سُوءاً.^۱

جابر بن عبد الله انصاری گوید: «مردی بر امام باقر عليه السلام وارد شد و به او گفت:

خداوند تو را سلامت بدارد، این پانصد درهم را از من بستان که زکات مال من است، پس امام باقر عليه السلام به او فرمود: خودت آن را نگهدار و به همسایگانت و ایتام و مساکین و برادرانت که مسلمانند بده، سپس فرمود: هنگامی که قائم اهل بیت قیام کرد، به طور مساوی تقسیم می‌کند و در میان خلق مومن یا فاجر به عدل رفتار می‌کند، پس هر که از او

اطاعت کند فرمان خدا را برده است و هر که از او نافرمانی کند خدا را نافرمانی نموده است و مهدی برای این مهدی نامیده شده که به امری پنهان هدایت می‌شود و تورات و سایر کتب (آسمانی) خدای عزّ و جلّ را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و میان اهل تورات (یهود) با تورات و میان اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و میان مسلمانان با قرآن حکم می‌کند و اموال از داخل و خارج زمین نزد او گرد آمده و انباشته می‌شود، پس به مردم می‌گوید: بیائید بگیریید این چیزی است که به خاطر آن رابطه خویشاوندی را بریدید و به خاطر آن خونهای ناحق ریختید و برایش آنچه را خداوند تحریم فرموده بود مرتکب شدید، پس به آنان ثروتی می‌بخشد که هیچ کس پیش از او آن مقدار نبخشیده است و فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: اسم او اسم من است و خداوند مرا به او حفظ می‌کند و او به سنت من عمل می‌کند و زمین را از دادگری و برابری و نور پر می‌کند همان گونه که از ستمکاری و تعدّی و شرّ پر شده است.

مرحوم مجلسی ضمن این روایت توضیح و بیانی دارند:

بیان قوله ﷺ إنما يكون هذا أي وجوب رفع الزكاة إلى الإمام و قوله يحكم بين أهل التوراة بالتوراة لا ينافي ما سيأتي من الأخبار في أنه ﷺ لا يقبل من أحد إلا الإسلام لأن هذا محمول على أنه يقيم الحجة عليهم بكتبهم أو يفعل ذلك في بدو الأمر قبل أن يعلو أمره و يتم حجة قوله ﷺ يحفظني الله فيه أي يحفظ حقي و حرمتي في شأنه فيعينه و ينصره أو يجعله بحيث يعلم الناس حقه و حرمة لجده.^۱

بیان: قول امام «انما يكون هذا» یعنی وجوب پرداخت زکات به امام و قول امام ﷺ که حضرت مهدی ﷺ بین اهل تورات به تورات حکم می‌کند منافات ندارد با روایاتی که بیان می‌کند که امام ﷺ از احدی دینی غیر از اسلام را قبول نمی‌کند زیرا این روایت حمل می‌شود بر اینکه امام به کتاب آنها حجت بر آنها اقامه می‌کند و این کار را در ابتدا انجام می‌دهد تا اینکه امر او بالا بگیرد و حجت بر آنان تمام شود و قول امام ﷺ «يحفظني الله فيه» یعنی حق مرا و حرمت مرا در شأن او حفظ می‌کند پس او را یاری می‌کند به گونه‌ای که مردم می‌دانند حق و حرمت او به خاطر جد او است.

روایت نهم:

حدثنا أبو يوسف المقدسي عن صفوان بن عمرو عن عبد الله بن بشر الخثعمي عن كعب قال: المهدي عليه السلام يبعث بقتال الروم يعطى فقه عشرة، يستخرج تابوت السكينة من غار بأنطاكية فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى عليه السلام، والإنجيل الذي أنزله الله عز و جل على عيسى عليه السلام، يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم.^١

كعب گفت: مهدي عليه السلام به جنگ با روم مبعوث می شود، تابوت سکینه را از غار انطاکیه خارج می کند که در آن توراتی است که خداوند بر موسی عليه السلام نازل کرد، و انجیلی که خداوند بر عیسی عليه السلام نازل کرد. بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل حکم می کند.

روایت دهم:

حدثنا ضمرة عن ابن شاذب عن مطر عن كعب قال: إنما سمى المهدي عليه السلام لأنه يهدي إلى أسفار من أسفار التوراة يستخرجها من جبال الشام، يدعو إليها اليهود فيسلم على تلك الكتب جماعة كثيرة، ثم ذكر نحواً من ثلاثين ألفاً.^٢

كعب گفت: او مهدي نامیده شده است چون به اسفار تورات هدایت می کند و تورات را از کوه های شام خارج می کند، و یهود را به تورات دعوت می کند پس جماعت زیادی با آن کتابها اسلام می آورند سپس تعداد سی هزار نفر را ذکر کرد که اسلام می آورند.

اشکال:

بعضی از معاصران اشکال می کنند:

أقول: لاحظ أن كعباً أفرط في يهوديته فلم يكتف بأن جعل الإمام المهدي عليه السلام يحكم بالتوراة لليهود و الإنجيل للنصارى، بل جعل أصل تسمية الله تعالى له بالمهدي بسبب أنه يهدي إلى أسفار التوراة الضائعة! ثم زعم أن ثلاثين ألفاً من اليهود يسلمون على تلك الكتب! أما تلاميذه فزعموا أن

١ الفتن ابن حماد، ص ٢٤٩

٢ الفتن ابن حماد، ص ٢٥١

أكثر اليهود يسلمون على يد الإمام المهدي عليه السلام و ليس ثلاثون ألفاً فقط، ففي ابن حماد: ٣٥٥ / ١ و ٣٦٠، عن سليمان بن عيسى قال: بلغني أنه على يد المهدي يظهر تابوت السكينة من بحيرة طبرية حتى تحمل فتوضع بين يديه بيت المقدس، فإذا نظرت إليه اليهود أسلمت إلا قليلاً منهم^١.

ملاحظه کن که کعب در یهودیتش افراط کرده پس اکتفا نکرده به قرار دادن امام به اینکه برای یهود به تورات و برای نصارا به انجیل حکم می‌کند. بلکه اصل نامگذاری خداوند امام را به مهدی به این سبب دانسته که او به اسفار تورات هدایت می‌کند! سپس گمان کرده که سی هزار نفر آن‌ها طبق آن کتاب اسلام می‌آورند! اما شاگردان او گمان کردند که اکثر یهود به دست امام مهدی عليه السلام مسلمان می‌شوند و فقط سی هزار نفر نیستند؛ سلیمان بن عیسی گفت: از دریاچه طبریه به من خبر رسیده که تابوت سکینه به دست امام مهدی عليه السلام ظاهر می‌شود تا اینکه حمل شود پس آن را در بیت المقدس قرار دهد پس هنگامی که یهود به او نظر کنند مگر خیلی همه اسلام آورند.

البته استدلال و محاجه به کتب آسمانی دیگر، در روایات ما نیز هست اما اشکالی که وجود دارد چه در روایات کعب (البته کعب و روایات او نزد ما اعتبار ندارد) و چه در غیر روایات کعب این است که طبق این روایات کتب آسمانی تا زمان ظهور نزد امام عليه السلام نمی‌باشد و حال آنکه طبق روایات ما کتب آسمانی جزء موارث انبیاء است و موارث انبیاء هم از امامی به امام بعد از او منتقل شده و الآن در دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه است .

روایت یازدهم:

سلیمان بن عیسی شاگرد کعب گفت:

قد بلغني أنه على يد المهدي يظهر تابوت السكينة من بحيرة طبرية، حتى يحمل فيوضع بين يديه بيت المقدس، فإذا نظرت إليه اليهود أسلمت إلا قليلاً منهم، ثم يموت المهدي.^٢

١ المعجم الموضوعي لإحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ص ٦٣٢

٢ الفتن ابن حماد، ص ٢٥٤

به من خبر رسیده که تابوت سکینه به دست مهدی از دریاچه طبریه ظاهر می‌شود تا اینکه حمل شود و آن را در بیت المقدس قرار می‌دهد پس هنگامی که یهود به آن نظر کنند مگر تعداد کمی همه اسلام آورند سپس مهدی رحلت کند.

از این روایت استفاده می‌شود که امام علیه السلام بر یهود اتمام حجت می‌کند و بسیاری از یهودیان بدون درگیری مسلمان می‌شوند.

سلیمان بن عیسی:

عسقلانی نقل می‌کند: ^۱ ابو حاتم (که از معتدلین اهل سنت) گفته: انه كذاب .

جزرجانی (که از نواصب است) گفته: كذاب مصرح

پس این روایت دلالت دارد بر اینکه امام زمان علیه السلام با یهود محاجه می‌کند اما چنانچه بیان شد این‌ها روایت نیستند بلکه حرف کعب است و کعب هم که معتبر نمی‌باشد و نظر او با روایات دیگر تعارض دارد.

روایت دوازدهم:

بیهقی در سنن ذیل این آیه‌ی شرفه به سند خودش از مجاهد نقل می‌کند: ^۲

مجاهد فی قوله عزّ و جلّ: **حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا** یعنی: حَتَّى یَنْزِلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، فِیْسَلَمَ کُلَّ یَهُودِیٍّ وَ کُلَّ نَصْرَانِیٍّ وَ کُلَّ صَاحِبِ مِلَّةٍ، وَ تَأْمَنَ الشَّأْءُ الذَّنْبُ، وَ لَا تَقْرُضَ فَاْرَهُ جَرَابًا، وَ تَذْهَبَ الْعَدَاوَةُ مِنَ الْأَشْیَاءِ کُلِّهَا، وَ ذَلِكَ ظَهْرُ الْإِسْلَامِ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ.

مجاهد در مورد قول خداوند **حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا** گفت: یعنی: تا اینکه عیسی بن مریم نزول کند، پس هر یهودی و هر نصرانی و هر صاحب ملتی اسلام آورد، و گوسفند از گرگ در امان باشد، و موش‌ها دیگر کیسه‌ها را پاره نکند، یعنی آسیبی به آن نمی‌رسانند. دشمنی از همه‌ی اشیاء برود. آن، هنگام ظهور اسلام بر همه‌ی ادیان است.

۱ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۳

۲ السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۸۰

این روایت هم منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست اما مفاد آن این است که یهود بدون درگیری مسلمان می‌شوند البته دلالتی هم بر محاجه حضرت با آن‌ها ندارد.

روایت سیزدهم:

حدَّثني هارون بن الحكم، قال: نبا سوار بن عبد الله القاضي، قال: نبا المعتمر بن سليمان، عن ليث بن أبي سليم، عن مجاهد في قوله عزّ وجلّ **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** ^١.

قال: لا يكون ذلك حتى لا يبقى يهودي، و لا نصراني، و لا صاحب ملة إلا الإسلام، حتى تأمن الشاء الذئب، و البقرة الأسد، و الإنسان الحيّة، و لا تقرض فأرة جرابا، و حتى توضع الجزية، و يكسر الصليب، و يقتل الخنزير، و هو قول الله عزّ وجلّ **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** و قوله عزّ وجلّ **حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا** ^٢.

قال مجاهد: و ذلك عند نزول عيسى بن مريم ^٣

مجاهد: در سیر اعلام النبلاء نقل شده است: ابن عیاش گفت: به احمد گفتم: چرا مردم از تفسیر مجاهد پرهیز می‌کنند؟ گفت: چون مطالب او از اهل کتاب است و از آنها می‌پرسد، اعمش گفت: هر گاه من به مجاهد می‌رسیدم او را تحقیر می‌کردم مثل اینکه مرکب بنده باشد. ^٤

و در بعضی نصوص آمده است: او تفکر خوارج را داشت.

ابن ابی الحديد گوید: ^٥ کان مائلا الى رأى الخوارج

پس مجاهد و کلام او معتبر نمی‌باشد.

١ (٣) التوبة: ٣٣.

٢ (١) سورة محمد صلى الله عليه و آله و سلم: ٤.

٣ الملاحم لابن منادی، ص ٣٥٤

٤ سیر اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٤٥١

٥ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ٥، ص ٧٦

روایات مناظره حضرت با یهود را مطرح کردیم که سه روایت دلالت بر مطلب داشت اما روایت چهارم که از مجاهد نقل شده بود دلالتی بر مدعا نداشت و مجاهد هم معتبر نبود.

بررسی سند روایت:

مجاهد:

ایشان طبق بیان ابن ابی الحدید از نظر فکری همفکر خوارج بود و طبق حرف اعمش هم تفسیرهای او از یهود و نصارا است مثلاً او در مورد این آیه شریفه «عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا» گوید: «ای یجلسه معه علی العرش» یعنی جسمیت را به خداوند نسبت می‌دهد که همان حرف اهل کتاب است. همچنین نقل شده است که مجاهد گفته است: من نمی‌دانم برای کدامیک از دو نعمتی که خداوند به من داده است، شکرگزار باشم یکی نعمت اسلام و دیگری نعمت دوری از انحراف در عقیده در حالی که افکار خوارج را دارد.

ذهبی هم بدون توجه به آنچه خود او و دیگران در مذمت او گفته‌اند، می‌گوید: مراد او که گفته خدا را شاکر هستیم از سلامت از انحراف در عقیده، سلامت از عقائد رافضه است.

ذهبی گوید:^۱

و لمجاهد أقوال و غرائب فی العلم و التفسیر تستنکر بلغنا انه ذهب الی بابل و طلب من متولیهما ان یوقفه علی الهاروت و الماروت فبعث معه یهودیا حتی أتینا التنور فی الارض فکشف لنا عنهما معلقین منکسین فقلت أمنت بالذی خلقکم قال: فاضطربا فکأن جبال الدنیا قد تدکدت فغشی علیّ و علی الیهودی ثم أفاق الیهودی قبلی، فقال: قم! کدت أن تهلك نفسک و تهلکنی.

مجاهد اقوال و شگفتی‌هایی در علم و تفسیر دارد و قبول هم نمی‌کرد، خبر رسید به ما که او به بابل رفت و از متولی آنجا خواست که محل هاروت و ماروت را به او نشان دهد پس همراه او یک یهودی فرستاد تا آمدم کنار تنوری که در نقطه‌ای از زمین بود پس در آن را باز کرد که آن دو در آن به صورت وارونه معلق بودند پس به آن دو گفتم: ایمان آوردم به کسی که شما را خلق کرد، ان

دو دست و پا تکان دادند پس من و آن یهودی بیهوش شدیم سپس یهودی به هوش آمد گفت: بلند شو! نزدیک بود خودت و مرا به هلاک کنی.

اعمش جریان مجاهد را اینطور نقل می‌کند:

و قال ابن مندۀ: ذکر محمد بن حمید: حدثنا عبد الله بن عبد القدوس عن الأعمش قال: کان مجاهد لا یسمع بأعجوبة إلا ذهب فنظر إلیها، قال: و ذهب إلی حزموت إلی بئر برهوت. قال:

و ذهب إلی بابل، قال: و علیها وال صديق لمجاهد: فقال مجاهد: تعرض علی هاروت و ماروت، قال: فدعا رجلا من السحرة فقال: اذهب بهذا فاعرض علیه هاروت و ماروت. فقال الیهودی بشرط أن لا تدعو الله عندهما، قال مجاهد: فذهب بی إلی قلعة فقطع منها حجرا ثم قال: خذ برجلي، فهوی بی حتی انتهى إلی حوبة، فإذا هما معلقین منکسین کالجبلین العظیمین، فلما رأیتهما قلت: سبحان الله خالقكما، قال: فاضطربا فکان جبال الدنيا قد تدکدت، قال: فغشی علی و علی الیهودی، ثم أفاق الیهودی قبلی، فقال: قم! کدت أن تهلك نفسك و تهلکنی.

مجاهد چنین بود که عجائی را نمی‌شنید مگر اینکه دنبال آن می‌رفت و به آن نظر می‌کرد و او به حزموت نزد چاه برهوت رفت و به بابل رفت، گفت: و استاندار آن دوست مجاهد بود. پس مجاهد گفت: هاروت و ماروت را به من نشان بده، گفت: پس مردی از ساحران را فراخواند و گفت: با او برو و هاروت و ماروت را به او نشان بده پس یهودی گفت: به شرط آنکه نزد آن دو خداوند را نخوانی، مجاهد گفت: همراه او به قلعه‌ای رفتیم پس از آن سنگی جدا کرد سپس گفت: پای مرا بگیر تا سر در این چاه کنم پس دیدم آن دو مانند دو کوه بزرگ آویزان هستند چون آن دو را دیدم گفتم: پاک و منزّه است خدائی که شما را خلق کرد پس آن دو مضطرب شدند گویا کوه‌ها متلاشی شدند پس من و آن یهودی بیهوش شدیم سپس یهودی به هوش آمد گفت: بلند شو! نزدیک بود خودت و مرا هلاک کنی.

عامه توسل به رسول خدا و اهل بیت را رد می‌کنند در حالی که یک چنین روایاتی را در شرح حال مجاهد نقل می‌کنند.

بالاخره مجاهد از نظر ما اعتباری ندارد.

روایات و اخباری که نقل شده که دلالت بر مناظره امام علیه السلام با یهود دارد، بعضی مطالب آن با روایات ما سازگار نمی باشد چون در این اخبار دارد که امام کتب آسمانی را از غار انطاکیه خارج می کند در حالی که روایات ما دلالت دارد بر اینکه مواریث انبیاء نزد امام علیه السلام است البته تنها یک روایت از خاصه موافق عامه در علل الشرائع ذکر شده که سند آن ضعیف است.

مواریث انبیا نزد ائمه علیهم السلام:

۱. وَ كَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ السَّلَامُ...

وَ أَمَّا الْجَعْفَرُ الْأَحْمَرُ فَوَعَاءٌ فِيهِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَنْ يَظْهَرَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا الْجَعْفَرُ الْأَبْيَضُ فَوَعَاءٌ فِيهِ تَوْرَةُ مُوسَى وَ أَنْجِيلُ عِيسَى وَ زُبُورُ دَاوُدَ وَ كُتُبُ اللَّهِ الْأُولَى^۱

و آن حضرت علیه السلام می فرمود:

و اما جعفر سرخ آن ظرفی است که در آنست اسلحه رسول خدا، و بیرون نخواهد آمد تا قائم ما اهل بیت علیهم السلام بپا خیزد، و اما جعفر سفید آن ظرفی است که در آنست توره موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای پیشین خدا

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبَّاسِ الْوَرَّاقِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ أَنَّهُ حَدَّثَهُ عَنْ سَدِيرٍ بِحَدِيثٍ - فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ فَإِنَّ لَيْثَ الْمُرَادِيِّ حَدَّثَنِي عَنْكَ بِحَدِيثٍ فَقَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثُ الْيَمَانِيِّ قَالَ نَعَمْ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَمَرَّ بِنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَسَأَلَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَنِ الْيَمَنِ فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام هَلْ تَعْرِفُ صَخْرَةً فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا قَالَ نَعَمْ وَ رَأَيْتُهَا فَقَالَ الرَّجُلُ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَعْرَفَ بِالْبِلَادِ مِنْكَ فَلَمَّا قَامَ الرَّجُلُ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا أَبَا الْفَضْلِ تِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي حَيْثُ غَضِبَ مُوسَى فَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ فَمَا ذَهَبَ مِنَ التَّوْرَةِ التَّقَمَّتْهُ الصَّخْرَةُ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ أَذْنَتْهُ إِلَيْهِ وَ هِيَ عِنْدَنَا.^۲

راوی گوید لیث مرادی از سدید برای من حدیثی نقل کرد پس نزد سدید آمدم و گفتم: لیث مرادی از تو برای من حدیثی نقل کرد، گفت: کدام حدیث؟ گفتم: فدایت شوم حدیث یمانی گفت: نزد

۱ الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۸۶

۲ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ص ۱۳۷

امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن بر ما عبور کرد پس امام علیه السلام از یمن سوال کرد و او حدیث کرد پس امام علیه السلام به او گفت: آیا صخره در فلان مکان را می‌شناسی؟ گفت: بله و آن را دیدم پس مرد گفت: آشناتر از شما به بلاد ندیدم! پس هنگامی که آن مرد رفت امام علیه السلام به من گفت: ای ابوالفضل آن صخره‌ای است که موسی علیه السلام هنگامی که خشمگین شد، الواح را بر روی آن گذاشت، صخره آن‌ها را بلعید، هنگامی که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید، آن صخره الواح را پیامبر رساند و آن الواح نزد ما است.

۳. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْوَاَحُ مُوسَى عِنْدَنَا وَ عَصَى مُوسَى عِنْدَنَا وَ نَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

ابو حمزه ثمالی گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌گوید: الواح و عصای موسی علیه السلام نزد ما است و ما وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم.

۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ بَرِيهِ: أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام لِبَرِيهِ يَا بَرِيهِ كَيْفَ عَلِمْتَ بِكِتَابِكَ قَالَ أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ ثَبَّتَكَ بِتَأْوِيلِهِ قَالَ مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ قَالَ فَأَبْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ بَرِيهِ إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ فَأَمَّنَ بَرِيهِ وَ حَسَنَ إِيمَانَهُ وَ آمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بَرِيَهُ وَ الْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام وَ بَيْنَ بَرِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام - «ذَرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» فَقَالَ بَرِيهِ أَنَّى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ كُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وَ رِاثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرُؤُهَا كَمَا قَرَأُوهَا وَ نَقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي.^۱

۱ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام ص ۱۸۳

۲ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۷

هشام بن حکم در حدیث بریهه نصرانی نقل میکند که او با هشام آمدند خدمت موسی بن جعفر علیه السلام امام فرمود: از کتاب دینی خود چگونه اطلاع داری؟ گفت من به آن عالم هستم فرمود: چقدر اطمینان به تأویل آن داری؟ گفت: خیلی مطمئن هستم آنگاه ابتدا موسی بن جعفر علیه السلام شروع بخواندن انجیل کرد بریهه گفت: مسیح همین طور قرائت می کرد این قرائت را جز مسیح کسی نخوانده بعد بریهه گفت: پنجاه سال بود که بدنبال چنین شخصی می گشتم پس مسلمان شد و زنش هم مسلمان شد پس هشام و بریه و آن زن بر ابو عبد الله علیه السلام وارد شدند پس هشام آنچه بین بریه و امام کاظم علیه السلام صحبت شده بود را حکایت کرد، و امام علیه السلام این آیه را خواندند: «ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» بریه گفت: چطور به تورات و انجیل و کتب انبیاء علم دارید؟ فرمود: آن ها به ارث از انبیاء نزد ما است، آن ها را قرائت می کنیم چنانکه قرائت کردند و آن ها را می گوئیم همانطور که گفتند، خداوند حجتی که از او سوال شود از چیزی بگوید نمی دانم را روی زمین قرار نداده است.

شواہد وجود مواریت نزد امام زمان عجل اللہ تعالیٰ فرجه الشریع :

1. 人

٦. بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: بَيْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي ثَقِيفَةٍ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ أَنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ أَنَاسًا يَأْتُونَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ فِيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِمَامَ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ فَقَالَ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِي أَهْلِ بَيْتِي فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ قَالَ مَا قُلْتُ لَهُمْ ذَلِكَ قَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُمْ أَصْحَابُ تَشْمِيرٍ وَ أَصْحَابُ خُلُوءٍ وَ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ هُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ قَالَ هُمْ أَعْلَمُ وَ مَا قَالُوا قَالَ فَلَمَّا رَأَوْهُ أَنَّهُمْ قَدْ أَغْضَبُوهُ قَامُوا فَخَرَجُوا فَقَالَ يَا سُلَيْمَانُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ أَنَاسٌ مِنَ الْعِجْلِيِّينَ قَالَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وَقَعَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا رَأَاهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَ لَا أَبُوهُ الَّذِي وَلَدَهُ بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَاهُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَاسْأَلُوهُمْ عَمَّا فِي مَيْسَرَتِهِ وَ عَمَّا فِي مَيْمَنَتِهِ فَإِنْ فِي مَيْسَرَتِهِ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وَ فِي مَيْمَنَتِهِ عَلَامَةٌ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ عِنْدَنَا لَسَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وَ دِرْعُهُ وَ سِلَاحُهُ وَ لَأَمْتُهُ وَ اللَّهُ إِنْ عِنْدَنَا الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم يَضَعُهُ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَخْلُصُ إِلَيْهِمْ نُسَابَةٌ وَ اللَّهُ إِنْ عِنْدَنَا لَمِثْلَ التَّابُوتِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ وَ اللَّهُ إِنْ عِنْدَنَا لَمِثْلَ الطَّشْتِ الَّذِي كَانَ مُوسَى يَقْرُبُ فِيهَا الْقُرْبَانَ وَ اللَّهُ إِنْ عِنْدَنَا لِلْأَوَّاحِ مُوسَى وَ عَصَاهُ وَ إِنْ قَائِمَنَا مَنْ لَيْسَ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فَمَلَأَهَا وَ لَقَدْ لَبِسَهَا أَبُو جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَخَطَّتْ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ الْحَمَامُ أَمْ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ الْحَمَامُ مِنِّي وَ لَقَدْ لَبِسْتُهَا أَنَا فَكَانَتْ وَ كَانَتْ وَ قَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَ قَلْبُهَا ثَلَاثًا^١

سليمان بن خالد گفت: با امام صادق عليه السلام در منطقه‌ای به نام ثقیفه بودیم که مردمی از اهل کوفه اذن ورود گرفتن پس امام عليه السلام اذن دادند پس بر امام وارد شدند و گفتند: ای ابا عبد الله مردم نزد ما می‌آیند گمان می‌کنند در بین شما اهل بیت امام واجب اطاعت است پس امام عليه السلام فرمود: چنین کسی در بین اهل بیت نمی‌شناسم پس گفتند: آنان گمان می‌کنند که شما آن امام واجب اطاعت هستید امام عليه السلام فرمود: من به آنان چنین نگفتم گفتند: آنان اصحاب تشمیر، خلوت و ورع هستند و گمان می‌کنند که شما آن امام واجب اطاعت هستید، فرمودند: آن‌ها اعلم هستند به آنچه می‌گویند، گفت: چون چنین دیدند غضبناک شدند پس برخاستند و خارج شدند پس امام عليه السلام فرمود: ای سلیمان آن‌ها که بودند؟ گفت: مردمی از عجلیه فرمود: لعنت خدا بر آن‌ها باد گفتم: گمان می‌کنند که شمشیر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نزد عبد الله بن حسن هست فرمود: به خدا قسم

چنین نیست، عبد الله بن حسن آن را ندیده و نه پدر او با هیچ یک از دو چشمشان مگر اینکه پدر او آن را نزد امام حسین علیه السلام دیده باشد پس اگر راستگو هستند از آنان سوال کن از آنچه در سمت راست و از آنچه در سمت چپ شمشیر است، بدرستی که در سمت راست و چپ شمشیر رسول خدا علامتی بود پس فرمود: به خدا قسم شمشیر و زره و سلاح پیامبر نزد ما است، به خدا قسم نزد ما است آنچه رسول خدا آن را بین مشرکین و مسلمین قرار می‌داد، یک تیر هم به سوی آن‌ها رها نمی‌رفت، به خدا قسم تابوتی که ملائکه آن را حمل کردند نزد ما است، به خدا قسم طشتی که هنگام قربانی موسی علیه السلام استفاده می‌کرد نزد ما است، به خدا قسم الواح و عصای موسی نزد ما است و قائم ما کسی است که زره رسول خدا را می‌پوشد و پدرم ابو جعفر آن لباس زره را پوشید پس بلند بود و روی زمین کشیده شد پس به او گفتم: شما تنومندتر هستید یا ابو جعفر؟ فرمود: ابو جعفر و من نیز آن زره را پوشیدم اندازه من نیز نبود.

مرحوم مجلسی ضمن این روایت بیانی دارند:

بیان: إنما نفی علیه السلام الإمام المفترض الطاعة تقيهم و وری فی ذلک أولا بأن أراد بأهل بيته غيره فلما صرح به علیه السلام قال ما قلت لهم ذلک و کان کذلک لأنه علیه السلام لم یکن قال ذلک لهم بل قال لغيرهم و هم سمعوه منهم و یحتمل أن یكون لفظ المثل فی بعض المواضع زائدا و المراد عینها مع أن وجود الأمثال لا ینافی وجود أعيانها أيضا. و لعل تحریک الید للإشارة إلى القرب أيضا کما هو الشائع بین الناس و کان غرض السائل عن کونه أكثر لحما أو أبوه ع استعلام استوائه علی قامته علیه السلام أم لا ظنا منه أن هذا تابع اللحم و طول القامة فأجاب علیه السلام بما یظهر منه أنه لیس کذلک بأن بین أن مع کون أبي الحم منی کانت علی قامتی أقرب إلى الاستواء منه لأنی إلى الیوم قائما أقرب و لعل بیان ذلک لقوة رجائهم و عدم یأسهم من تعجیل الفرج.^۱

نفی امام واجب الطاعة از جانب امام علیه السلام به جهت تقيه از آن‌ها بود و در آن توریه کردند به اینکه به اهل بیت غیر خود را اراده کردند پس چون تصریح کردند فرمود: من به آنان چنین نگفتم و چنین هم بود چون امام چنین مطلبی به آن‌ها نگفتند بلکه به غیر آن‌ها گفتند و این گروه از آنان شنیدند و محتمل است لفظ مثل در بعضی مواضع زائد باشد و مراد عین مواریث است البته وجود امثال منافاتی با وجود اعیان ندارد.

پس این روایات دلالت بر این دارد که خود مواریث نزد ائمه علیهم‌السلام وجود دارد. البته می‌توان وجه جمعی هم برای دو دسته روایات مطرح کرد به اینکه مواریث در غار انطاکیه و در اختیار ائمه علیهم‌السلام می‌باشد.

نتیجه:

ممکن است بگوئیم که امام زمان عجل‌الله‌فرجه در ابتدای امر و برای اتمام حجت با یهود احتجاج می‌کند.

جنگ و قتال امام زمان عجل‌الله‌فرجه با یهود

بحث جنگ و درگیری امام با یهود بیشتر در روایات عامه بیان شده است اما روایتی هم در منابع ما دلالت بر این مطلب دارد.

روایت چهاردهم:

و عَنْ أَبِي سَعِيدٍ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ حَدَّثَنَا ابْنُ فَضِيلٍ حَدَّثَنَا سَعْدُ الْجَلَّابُ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ يَا بَنِي إِتَكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هِيَ أَرْضٌ قَدْ التَقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عَمُورًا وَ إِتَكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَا قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ^۱ تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَ سَلَامًا فَأَبْشِرُوا فَوَ اللَّهُ لَئِنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرُدُّ عَلَى نَبِينَا ثُمَّ أَمْكُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأُخْرَجُ خُرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خُرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قِيَامَ قَائِمِنَا وَ حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ لَيَنْزِلَنَّ عَلَيَّ وَفْدٌ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ قَطُّ وَ لَيَنْزِلَنَّ إِلَى جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ جُنُودٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَيَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ أَنَا وَ أَخِي وَ جَمِيعٌ مَنِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي حَمُولَاتٍ مِنْ حَمُولَاتِ الرَّبِّ خَيْلٍ بُلْقٍ مِنْ نُورٍ لَمْ يَرْكَبْهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لَيَهْزَنَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله لِوَأْءِهِ وَ لَيَدْفَعَنَّهُ إِلَى قَائِمِنَا مَعَ سَيْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمْكُثُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَخْرُجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْنًا مِنْ دُهْنٍ وَ عَيْنًا مِنْ لَبَنٍ وَ عَيْنًا مِنْ مَاءٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدْفَعُ إِلَى سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَبْعَثُنِي إِلَى الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لَا آتِي عَلَى عَدُوٍّ إِلَّا أَهْرَفْتُ دَمَهُ وَ لَا أَدْعُ صَنَمًا إِلَّا أَخْرَفْتُهُ حَتَّى أَقَعَ إِلَى الْهِنْدِ

فَأَفْتَحَهَا وَإِنَّ دَانِيَالَ وَ يُونسَ يَخْرُجَانِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولَانِ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يَبْعَثُ مَعَهُمَا إِلَى الْبَصْرَةِ سَبْعِينَ رَجُلًا فَيَقْتُلُونَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَ يَبْعَثُ بَعْثًا إِلَى الرُّومِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ كُلَّ دَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ أُعْرِضُ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ الْمِلَلِ وَ لَأُخَيِّرَنَّهُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّيْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَ لَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ يُعَرِّفُهُ أَرْوَاجَهُ وَ مَنَازِلَهُ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلَى إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بَنَى أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَتَنْزِلَنَّ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرُهُ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرُهُ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا^١ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَيَهَبُ لِشِيعَتِنَا كَرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُخْبِرَهُمْ بِعِلْمٍ مَا يَعْلَمُونَ^٢.

سهل بن زیاد از ابن محبوب نقل می کند که ابن فضیل گوید: سعد الجلاب از قول جابر گوید که امام باقر عليه السلام فرمود: امام حسین عليه السلام قبل از شهادتش به اصحاب خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: همانا تو به زودی به سوی عراق کشانده می شوی و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیای آن ها در آن گرفتاری ها کشیده اند و آن زمینی است که به آن «عمورا» گفته می شود.

تو (ای حسین) و گروهی از اصحابت که درد آهن و اسلحه را احساس نمی کنند، در آن شهید می شوید و این آیه را تلاوت نمود: **يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ**

جنگ برای تو و اصحابت سرد و سلامت می شود. پس مژده باد بر شما! به خدا قسم! اگر ما را بکشند، به حضور پیغمبران وارد می شویم و در آن جا می مانیم تا خدا بخواهد. پس من اولین کسی هستم که زمین برای او شکافته شود. پس بیرون می آیم هم زمان با خروج امیر المؤمنین و قیام قائم عليه السلام ما و حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس دسته ای از آسمان از نزد خدا برای من فرود می آیند که تا آن وقت ابدًا فرود نیامده اند و جبریل و میکائیل و اسرافیل و لشکر فرشته ها برای من نازل می شوند. حتما محمد صلی الله علیه و آله و علی عليه السلام نازل می شوند و من و برادرم و تمامی آنان که خداوند

١ (١) سورة الأعراف: ٩٦.

٢ الخرائج و الجرائح ؛ ج ٢ ؛ ص ٨٤٨

به آنها منت گذاشته است، فرود می‌آیند در مرکب‌هایی از مراکب خدا اسبانی سفیدپیشانی از نور که آفریده‌ای به آنها سوار نشده است.

سپس محمد صلی الله علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز درمی‌آورد و با شمشیر خود به قائم علیه السلام ما تحویل می‌دهد، بعد از آن مقدار که خدا خواهد می‌مانیم و خداوند از مسجد کوفه چشمه‌هایی از روغن و آب و شیر بیرون می‌آورد؛ سپس امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می‌دهد و مرا به مشرق و مغرب می‌فرستد. پس به‌سوی دشمن خدا نمی‌روم، مگر این که خونش را می‌ریزم و بتی رها نمی‌کنم، مگر آن را می‌سوزانم تا به «هندوستان» می‌رسم و آن را می‌گشایم و دانیال و یوشع به‌سوی امیر المؤمنین علیه السلام بیرون می‌آیند و می‌گویند: راست گفت خدا و رسولش!

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بحث ما پیرامون سرنوشت یهود در دوران ظهور بود، نظریات مطرح در این زمینه را بیان کردیم؛ منتهی شدیم به نظریه‌ی قتال و جنگ امام زمان با یهود به این معنا که یهود مکلف به پذیرش اسلام می‌شوند و در صورت عدم پذیرش اسلام با آنان مقابله نظامی می‌شود، روایتی را ذیل آیه‌ی شریفه زیر در این زمینه نقل شده که بخشی از آن را بیان کردیم و در ادامه به بیان بخش دیگر آن روایت و بررسی این نظریه می‌پردازیم.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم.

ادامه‌ی ترجمه روایت چهاردهم:

سپس امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می‌دهد و مرا به مشرق و مغرب می‌فرستد. پس به‌سوی دشمن خدا نمی‌روم، مگر این‌که خونش را می‌ریزم و بتی رها نمی‌کنم، مگر آن را می‌سوزانم تا به «هندوستان» می‌رسم و آن را می‌گشایم و دانیال و یوشع به‌سوی امیر المؤمنین علیه السلام بیرون می‌آیند و می‌گویند: راست گفت خدا و رسولش!

خداوند همراه آن‌ها هفتاد نفر را به‌سوی بصره می‌فرستد و جنگجویان آن‌جا را می‌کشند و واحدی از ارتش را به روم اعزام می‌دارد و آن‌جا را فتح می‌کنند. سپس تمام حیوانات حرام‌گوشت را می‌کشم، به‌گونه‌ای که در روی زمین غیر از (حلال‌گوشت و) پاک پیدا نشود. به یهود و نصارا و سایر ملت‌ها پیشنهاد می‌کنم و آن‌ها را میان پذیرفتن اسلام و شمشیر مخیر می‌سازم، پس هرکس مسلمان شد، منتّ گذارم به او و هرکس اسلام را نپذیرفت خونش را می‌ریزم.

مردی از شیعیان ما باقی نمی‌ماند، مگر این‌که خداوند فرشته‌ای به‌سوی او می‌فرستد و از روی او خاک را برطرف ساخته و همسران و جایگاه او را در بهشت به او معرفی می‌کنند و نمی‌ماند در

روی زمین نابینایی و زمین گیر و گرفتاری، مگر این که خداوند بلا را از او برمی دارد به خاطر ما اهل بیت علیهم السلام.

از آسمان به زمین برکت نازل می شود، حتی شاخه های درخت از کثرت میوه می شکند و میوه های زمستان در تابستان و میوه های تابستان در زمستان خورده شود و این است (معنای) گفته خداوند «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را برای آن ها می گشودیم، ولی (آن ها حق) را تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»

سپس خداوند به شیعیان ما کرامتی می نماید که به آن ها چیزی در زمین و هرچه در آن است مخفی نماند، حتی مردی از آن ها بخواهد از جریان های درونی خانواده خود را بداند، به آن ها هر کاری را که می کنند خبر می دهد (از کرده های آنان مطلع می شوند).

منابع روایت:

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸.
۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۶ - ۳۷ - از الخرائج.
۳. الرجعة، ص ۶۷ ح ۴۳ - كما فی رواية الخرائج.
۴. نوادر الأخبار، ص ۲۸۶ ح ۵ - از الخرائج.
۵. بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۸۰ ب ۳۷ ح ۶ - از الخرائج و ج ۵۳ ص ۶۱ ب ۲۹ ح ۵۲ - از الخرائج و مختصر بصائر الدرجات.
۶. العوالم، ج ۱۷ ص ۳۴۴ ب ۵ ح ۲ - از الخرائج.
۷. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۷، ص ۱۷۳.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بررسی سند روایت چهاردهم:

کتاب الخرائج به حسب ظاهر مرسلات است ولی مصنف در ابتدای کتاب سند ارائه می‌دهد. بر فرض اغماض از طریق مرحوم راوندی به سهل بن زیاد و اغماض در بحثی که در مورد سهل بن زیاد است (البته سهل بن زیاد به جهت کثرت روایت معتبر است) و چنانچه ابن فضیل محل اشکال نباشد و جابر بن یزید جعفری هم اگر چه برخی او را تضعیف کردند اما از نظر ما بدون اشکال است، سند روایت بدون اشکال است.

بررسی دلالت روایت:

این روایت اشاره به تفصیلات رجعت دارد و ما کرارا گفتیم که آنچه مسلم است اصل رجعت است اما نسبت به تفصیلات مواردی که بر آن روایات معتبر باشد یا روایات آن به حد استفاضه برسد، می‌پذیریم در غیر اینصورت ملزم به پذیرش تفصیلات بیان شده در برخی روایات نیستیم.

در این روایت هم تفصیلات متعددی بیان می‌کند اما آنچه مورد بحث ما می‌باشد این بخش از روایت است که امام علیه السلام می‌فرماید: **وَ أَعْرِضْ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ الْمِلَلِ وَ لَأَخَيَّرَنَّهُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّيْفِ.**

از این عبارت روایت استفاده می‌شود که یهود در دوران ظهور امام زمان علیه السلام هستند، لکن اگر گفته شود که لازمه درگیری امام علیه السلام با آنان حکومت داشتن آن‌ها در جهان نیست بلکه آن‌ها نیز مانند دیگر ملت‌ها در بین جوامع زندگی می‌کنند، چنین تفسیری مشکلی ندارد اما اگر گفته شود مراد حکومت داشتن آن‌ها در زمان ظهور است و امام علیه السلام با حکومت آنان درگیر می‌شود، چنین تفسیری از این روایت استفاده نمی‌شود و روایات دیگری هم که دلالت بر حکومت داشتن آنان در هنگام ظهور کند نداریم لذا حدس ما این است که حکومت جعلی یهود قبل از حکومت امام زمان علیه السلام برچیده می‌شود و روایاتی هم که سخن از درگیری با یهود دارد مربوط به قبل از ظهور است. البته روایات درگیری امام علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام با دجال وجود دارد و دجال هم یک پدیده-

ی جدید نیست بلکه امتداد یهود است و در روایات ما نیز آمده که اکثر پیروان دجال یهودی هستند لذا اگر ما روایات عامه را بپذیریم می‌توان گفت که دجال نماد یهود است اما دجال هم خودش را به عنوان یهودی مطرح نمی‌کند بلکه داعیه‌ی ربوبیت دارد.

روایات عامه به بحث دجال بسیار پرداخته؛ ولی در روایات ما در حد اهمال است و به عنوان علائم ظهور هم در روایات ما مطرح نشده است.

تفاوت روایات عامه و خاصه نسبت به دجال:

۱. احادیث ما از بسیاری از تصاویری که احادیث عامه از دجال ارائه می‌دهند خالی است.
 ۲. حرکت دجال یک حرکت نو ظهوری نیست همان حرکت در تضاد با قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که شامل یهود هم می‌شود.
 ۳. قتل دجال در روایات عامه به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده شده اما در روایات ما به امام علیه السلام نسبت داده شده است البته می‌توان وجه جمعی برای آن در نظر گرفت به این صورت که حضرت عیسی علیه السلام به امر امام علیه السلام دجال را می‌کشد.
 ۴. روایات ما مکان قتل دجال را کناسه الکوفه بیان می‌کند در حالی که محل قتل در روایات عامه عقبه‌ی عتیق بیان شده است.
- مطالبی که در مورد دجال گفته شده غالباً از کعب الاحبار که یک یهودی است می‌باشد یا از عبد الله بن عمرو بن عاص است که پس از فتح شام کتاب‌هایی را با شتر از آنجا به مدینه منتقل کرد و به ترویج آن کتب پرداخت و آنقدر در ترویج اسرائیلیات افراط کرد که امثال ابن کثیر هنگامی که برخی روایات او را می‌دید می‌گفت: هذا من الزاملتین (من العدلین) الذین اصابهما ابن عاص یوم یرموک. یعنی از بار شتر عبد الله بن عمرو بن عاص است. پس روایات عامه در مورد دجال از اعتبار برخوردار نمی‌باشد و جزء اسرائیلیات است.

پس بحث درگیری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با یهود را اگر بخواهیم از طریق قضیه دجال مطرح کنیم، دجال به نحوی که عامه مطرح کردند یک حکومت در سطح جهان است اما اولاً بسیاری از روایات آن قابل رد است ثانیاً دجال داعیه یهودی بودن ندارد بلکه داعیه ربوبیت دارد اما روایات ما هم

اگرچه دلالت بر بودن آن‌ها در دوران ظهور دارد ولی هیچ صراحتی در حکومت داشتن آن‌ها ندارد و هیچ دلالتی هم بر درگیری یهود با امام علیه السلام در دوران ظهور ندارد.

بعضی از معاصرین در کتاب المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدی علیه السلام چنین عنوان داده است: المعركة الموعودة بين اليهود و المسلمين و روایاتی را در این زمینه نقل کرده است:

روایت پانزدهم:

عن ابن عمر أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: يقاتلكم اليهود فتسلطون عليهم حتى يقول الحجر: يا مسلم هذا يهودی ورائی فاقتله^۱

ابن عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: یهود با شما قتال کنند پس بر آن‌ها مسلط می‌شوید تا اینکه سنگ گوید: ای مسلم این یهودی است که پشت من پنهان شده پس او را بکش.

مانند این روایت را ابن حماد نقل کرده است.^۲ البته عبد الرزاق از نظر اهل سنت معتبرتر از ابن حماد است.

روایت شانزدهم:

و بروایه أخرى عن عبد الله بن عمرو قال: ينزل عيسى بن مريم فإذا رآه الدجال ذاب كما تذوب الشحمة، فيقتل الدجال و يتفرق عنه اليهود، حتى أن الحجر ليقول: يا عبد الله المسلم هذا عندي يهودی فتعال فاقتله^۳

عبد الله بن عمرو گفت: عیسی بن مریم علیه السلام نزول اجلال می‌کند. پس هنگامی دجال او را ببیند، ذوب شود مانند ذوب شدن دنبه، پس دجال را می‌کشد و یهود از نزد او متفرق می‌شوند تا اینکه سنگ می‌گوید: ای بنده خدا ای مسلمان اینکه نزد من است یک یهودی است پس بیا و او را بکش.

۱ المعجم الموضوعی لإحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ص ۶۲۸

۲ فتن ابن حماد، ج ۲، ص ۵۷۴

۳ المعجم الموضوعی لإحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ص ۶۲۸

این روایت دلالت دارد که یهود زمان ظهور هستند و قدرت هم دارند لکن قدرت آن‌ها از دجال است و با کشتن دجال بساط آن‌ها هم جمع می‌شود. البته این حرف عبد الله بن عمرو است که آن هم اسرائیلیاتی است که از شام همراه خود آورد.

روایت هفدهم:

عن أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال: لا تقوم الساعة حتى يقتل المسلمون اليهود فيقتلهم المسلمون حتى يختبئ اليهودي وراء الحجر أو الشجرة فيقول الحجر أو الشجر: يا مسلم يا عبد الله هذا يهودي خلفي فتعال فاقتله، إلا الغرقد فإنه من شجر اليهود.

ابو هریره گفت: رسول خدا گفت: قیامت نمی‌شود تا اینکه مسلمانان یهود را بکشند پس مسلمانان آن‌ها را بکشند تا اینکه یهودی پشت سنگ یا درختی پنهان شود پس سنگ یا درخت گوید: ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است که پشت من پنهان شده، بیا و او را بکش، مگر غرقد که آن از درخت یهود است.

روایت هجدهم:

و بخاری: ۳/ ۲۳۲، و: ۴/ ۵۱، عن عبد الله بن عمر: أن رسول الله ﷺ قال: تقتلون اليهود حتى يختبئ أحدهم وراء الحجر فيقول: يا عبد الله هذا يهودي ورائي فاقتله.

روایت نوزدهم:

و عن أبي هريرة: لا تقوم الساعة حتى تقتلوا اليهود حتى يقول الحجر وراء اليهودي: يا مسلم هذا يهودي ورائي فاقتله). و نحوه صحيح مسلم: ۸/ ۱۸۸، و سنن البيهقي: ۹/ ۱۷۵، و أحمد: ۲/ ۴۱۷، و التاج الجامع للأصول: ۵/ ۳۵۶.. الى آخر المصادر.

روایت بیستم:

و في مجمع الزوائد: ۷/ ۳۴۸، قال رسول الله ﷺ: لتقاتلن المشركين حتى يقاتل بقيتكم الدجال على نهر الأردن أنتم شرقيه و هم غربيه، و لا أدري أين الأردن يومئذ.

رسول خدا ﷺ فرمودند: با مشرکین جنگ کنید تا اینکه بقیه شما با دجال کنار رودخانه اردن جنگ کنند، شما سمت شرق هستید و آنها سمت غرب.

نزاع مسلمانان با یهود در زمان ظهور یا جنگ یهود با امام علی علیه السلام یا حضرت عیسی علیه السلام در این روایات بیان نشده است بلکه تنها حرف عبد الله بن عمرو بن عاص بود که حضرت عیسی علیه السلام نزول می کند و دجال را از بین می برد.

پس روایات دلالتی بر حکومت داشتن یهود در دوران ظهور ندارد بلکه شواهد بر برچیده شدن حکومت جعلی آنها قبل از ظهور است.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

روایت بیست و یکم:

حَدَّثَنَا نَعِيمٌ، حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ شَرِيحِ بْنِ عَبْدِ عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: يَهْبِطُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ الْقَنْطَرَةِ الْبَيْضَاءِ^۱ عَلَى بَابِ دِمَشْقَ الشَّرْقِيِّ إِلَى طَرَفِ الشَّجَرِ، تَحْمِلُهُ غَمَامَةٌ، وَاضِعٌ يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبِ مَلَكَيْنِ، عَلَيْهِ رِيْطَتَانِ^۲ مُؤْتَزِرٌ بِإِحْدَاهُمَا مُرْتَدٍ بِالْأُخْرَى، إِذَا أَكَبَّ رَأْسَهُ يَقْطُرُ مِنْهُ كَالْجُمَانِ^۳، فَيَأْتِيهِ الْيَهُودُ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَصْحَابُكَ، فَيَقُولُ: كَذَبْتُمْ، ثُمَّ يَأْتِيهِ النَّصَارَى فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَصْحَابُكَ، فَيَقُولُ: كَذَبْتُمْ بَلْ أَصْحَابِي: الْمُهَاجِرُونَ بَقِيَّةُ أَصْحَابِ الْمَلْحَمَةِ، فَيَأْتِي مَجْمَعُ الْمُسْلِمِينَ حَيْثُ هُمْ، فَيَجِدُ خَلِيفَتَهُمْ يُصَلِّي بِهِمْ، فَيَتَأَخَّرُ لِلْمَسِيحِ حِينَ يَرَاهُ، فَيَقُولُ: يَا مَسِيحَ اللَّهِ صَلِّ بِنَا، فَيَقُولُ: بَلْ أَنْتَ فَصَلِّ بِأَصْحَابِكَ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُ وَزِيْرًا وَلَمْ أُبْعَثْ أَمِيرًا، فَيُصَلِّي بِهِمْ خَلِيفَةُ الْمُهَاجِرِينَ رَكَعَتَيْنِ مَرَّةً وَاحِدَةً وَابْنُ مَرْيَمَ فِيهِمْ ثُمَّ يَصَلِّي لَهُمُ الْمَسِيحُ بَعْدَهُ وَ يَنْزِعُ خَلِيفَتَهُمْ^۴.

عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید ... یهودیان نزد او می‌آیند و می‌گویند: ما یاران تو هستیم، وی می‌گوید: دروغ می‌گویید، سپس مسیحی‌ها می‌آیند و می‌گویند: ما یاران تو هستیم و او می‌گوید: دروغ می‌گویید، یاران من مهاجران، باقی‌ماندگان از یاران «حماسه بزرگ» می‌باشند، آن‌گاه به محل تجمع مسلمانان می‌آید و می‌بیند که خلیفه آنها برایشان نماز می‌گزارد، چون او را می‌بینند درنگ می‌کند، سپس خلیفه می‌گوید: ای پیامبر خدا برای ما نماز بگزار و او می‌گوید: تو خود برای یارانت نماز بگزار که خدا از تو راضی است. من به‌عنوان وزیر آمده‌ام نه امیر! و خلیفه مهاجران دو رکعت نماز می‌گزارد و فرزند مریم علیها السلام نیز در بین آنهاست سپس مسیح برای آن‌ها نماز می‌خواند و خلیفه‌ی آن‌ها نماز را از نو شروع می‌کند.

۱ فی المصادر - ما عدا الفتن لابن حمّاد - المنارة البيضاء.

و قال الحافظ ابن كثير في نهاية البداية و النهاية ١: ١٧٦: هذا هو الأشهر في موضع نزوله أنه على المنارة البيضاء الشرقية بدمشق - إلى أن قال - و قد جدّد بناء المنارة في زماننا في سنة إحدى و أربعين و سعمائة من حجارة بيض - إلى أن قال - و لعلّ هذا يكون من دلائل النبوة الظاهرة.

۲ الربطة: الملاءة إذا كانت قطعة واحدة و لم تكن لفقين - أي: طبقتين - و قيل: هي كلّ ثوب رقيق لين. النهاية - لابن الأثير - ٢: ٢٨٩، الصحاح ٣: ١١٢٨ « ربط ».

۳ الجُمان: اللؤلؤ الصغار. و قيل: هو حبّ يتخذ من الفضّة أمثال اللؤلؤ. النهاية - لابن الأثير - ١: ٣٠١ « جمن ».

۴ الفتن، ج ٢، ص ٥٦٧ - ٥٦٨ / ١٥٩٠

از این روایت استفاده می‌شود که هنگامی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه وارد شام می‌شوند، حکومت و حاکمیتی برای یهود نمی‌باشد.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

منابع روایت بیست و یکم:

۱. الفتن لابن حمّاد، ج ۲ ص ۵۶۷ ح ۱۵۹۰- ثنا بقیّه بن الولید، عن صفوان بن عمرو، عن شریح بن عبید، عن کعب، قال: ... و روایت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت نمی‌دهد.

۲. التاریخ الکبیر، ج ۷ ص ۲۳۳-۲۳۴ ح ۱۰۰۲- کیسان، قال هشام بن خالد، حدّثنا الولید بن مسلم قال: حدّثنی ربیعۀ بن ربیعۀ، قال: حدّثنی نافع بن کیسان، عن أبيه، قال: سمعت النبی صلی الله علیه و آله يقول: «ینزل عیسی بن مریم بشرقیّ دمشق عند المنارة البيضاء».

۳. صحیح مسلم، ج ۴ ص ۲۲۵۳ ب ۲۰ ح ۲۹۳۷- در آن است: «... فینزل عند المنارة البيضاء شرقیّ دمشق، بین مهرودتین، واضعا کفّیه علی أجنحة ملکین، إذا طأطأ رأسه قطر، و إذا رفعه تحدّر منه جمان كاللؤلؤ».

۴. سمویه: بنابر آنچه در تهذیب تاریخ دمشق.

۵. سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۵۷ ب ۳۳ ح ۴۰۷۵- همان نص صحیح مسلم، با کمی تفاوت، به سند دیگر، از النّوّاس بن سمعان.

۶. سنن الترمذی، ج ۴ ص ۵۱۲ ب ۵۹ ح ۲۲۴۰- همان نص صحیح مسلم، با کمی تفاوت، با سند دیگر، از النّوّاس بن سمعان، و در آن است: «... فبینما هم کذلک إذ هبط عیسی بن مریم علیه السّلام بشرقیّ دمشق عند المنارة البيضاء بین مهرودتین، واضعا یدیه علی أجنحة ملکین، إذا طأطأ رأسه قطر، و إذا رفعه ...».

۷. الأحاد و المثنائی: ج ۳ ص ۱۶۴ ح ۱۴۹۴- همان نص صحیح مسلم،

و ج ۵ ص ۹۸ ح ۲۶۴۰ همانند آنچه در التاریخ الکبیر سنداً و متناً است، با تقدیم و تأخیر.

۸. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۱ ص ۱۸۶ ح ۵۹۰ همانند آنچه در التاريخ الكبير است، با تقدیم و تأخیر، به سند دیگر، از اوس بن اوس، عن النبي ﷺ.

۹. علل الحديث، ج ۲ ص ۴۲۲ ح ۲۷۷۱ با سند دیگر، از اوس بن اوس، همانند آنچه در التاريخ الكبير است، با کمی تفاوت .

۱۰. الفردوس، ج ۵ ص ۵۲۲ ح ۸۹۶۰- همانند آنچه در التاريخ الكبير است، مرسل، از رافع بن کيسان، و در آن است: «... لست ساعات من النهار، في ثوبين ممشقين، كأنما ينحدر من رأسه اللؤلؤ».

۱۱. تاريخ مدينة دمشق، ج ۱ ص ۲۲۴- با سند دیگر، از نوّاس بن سمان، همانند آنچه در التاريخ الكبير است، با کمی تفاوت .

و ص ۲۲۵- به سند دیگر، از نوّاس بن سمان، همانند آنچه در سنن الترمذی است، به اختصار.

و ص ۲۲۷- به سندش عن اوس بن اوس، همانند آنچه در التاريخ الكبير است، با تقدیم و تأخیر.

و ص ۲۲۸- به سندش از هشام بن خالد، همانند آنچه در التاريخ الكبير است.

و ج ۱۸ ص ۶۵- همانند آنچه در التاريخ الكبير است.

و ج ۳۴ ص ۲۳۶- همانند آنچه در التاريخ الكبير است،

و ج ۵۰ ص ۲۷۸- با سند دیگر، از کيسان

و ج ۵۱ ص ۴۱- همانند آنچه در التاريخ الكبير است.

و ج ۵۳ ص ۴۶- به سند دیگر، از نوّاس بن سمان، همانند آنچه در التاريخ الكبير است، با کمی تفاوت .

و ج ۶۱ ص ۴۱۵

۱۲. جامع المسانيد، ج ۱۰ ص ۶۳۳ ح ۸۱۴۵- همانند آنچه در التاريخ الكبير است.

۱۳. شرح المقاصد، ج ۱ ص ۳۰۸ همانند آنچه در التاريخ الكبير است، با تقديم و تأخير، مرسلا، و در آن است: «... فيطلبه حتى يدركه باب لدّ فيقتله».

۱۴. طرح التثريب، ج ۵ ص ۱۲- مرسلا، همانند آنچه در تاريخ مدينه دمشق است.

۱۵. الفصول المهمّة، ص ۲۹۹ ف ۲- از صحيح مسلم، به اختصار.

۱۶. القناعه للسخاوي، ص ۲۲- مرسلا، همانند آنچه در صحيح مسلم است، به اختصار.

۱۷. الجامع الصغير، ج ۲ ص ۷۶۳ ح ۱۰۰۲۳- مرسلا، همانند آنچه در المعجم الكبير است.

۱۸. جامع الأحاديث، ج ۸ ص ۱۷۵ ح ۲۸۸۸۱- از المعجم الكبير.

۱۹. نزول عيسى بن مريم، ص ۴۷- از مسلم و أحمد و أبي داود و الترمذی و النسائي، از النوّاس بن سمان، همانند آنچه در صحيح مسلم است، با کمی تفاوت.

و ص ۷۶ ح ۳۰- مرسلا، از أوس بن أوس، از نبيّ ﷺ، همانند آنچه در التاريخ الكبير است با کمی تفاوت، و تقديم و تأخير در متن.

و ص ۸۱ ح ۴۲- مرسلا، از كيسان بن عبد الله بن طارق، از نبيّ ﷺ- همانند آنچه در التاريخ الكبير است.

و ص ۸۶- از كعب الأحبار، همانند آنچه در الفتن لابن حمّاد است، مختصراً.

۲۰. الدر المنثور، ج ۲ ص ۲۴۵- همانند آنچه در مجمع الزوائد است، از الطبرانی.

۲۱. كنز العمال، ج ۱۴ ص ۳۳۷ ح ۳۸۸۶۱- همانند آنچه در الفردوس است، از تمام، و ابن عساكر.

و ص ۶۱۷ ح ۳۹۷۱۸- از البخاری فی تاریخه، و از ابن عساكر.

۲۲. بدائع الزهور فی وقائع الدهور: ص ۱۸۹ مرسلا، از نبيّ ﷺ: «ينزل عيسى بن مريم عند قيام الساعة، و يكون نزوله على المنارة البيضاء التي بشرق جامع دمشق، و صفته: مربع القامة، أسود الشعر، أبيض اللون، فإذا نزل يدخل المسجد و يقعد على المنبر، فتتسمع الناس به،

فیدخل علیه المسلمون و التّصارى و اليهود، فيزدحمون هناك حتّى يطأ بعضهم رأس بعض، فيأتى مؤذّن المسلمين فيقيم الصّلاه و هى صلاه الفجر، فيصلّى عيسى مأموما مقتديا بالمهدى».

٢٣. كنوز الدقائق، بنا بر آنچه در ينابيع الموده آمده، از الطبرانى.

٢٤. فيض القدير، ج ٦ ص ٤٦٤ ح ١٠٠٢٣- از الجامع الصغير.

٢٥. كشف الخفاء و مزيل الإلباس، ج ٢ ص ٥٣٤ ح ٣٢٤٠- مرسلا، از الطبرانى.

٢٦. نور الأبصار، ص ١٨٦- از صحيح مسلم.

٢٧. ينابيع الموده، ج ٢ ص ٨٨ ب ٥٦ ح ١٧٨- از كنوز الدقائق.

٢٨. العطر الوردى، ص ٧١- از الطبرانى.

٢٩. تهذيب تاريخ دمشق، ج ١ ص ٤٨- از تاريخ مدينه دمشق الروايه الأولى.

و ج ٥ ص ٣٠٧- از تاريخ مدينه دمشق

٣٠. تصريح الكشميرى، ص ١٩١ ح ٣٠- همانند آنچه در المعجم الكبير است، و قال: «أخرجه الطبرانى كما فى الدر المنثور، و كنز العمال، و أخرجه ابن عساكر فى تاريخ دمشق، و عزاه فى تهذيب تاريخ ابن عساكر إلى سمويه، و الطبرانى، و ضياء المقدسى فى المختاره».

و ص ٢١٨ ح ٤٥- و قال: «أخرجه البخارى فى تاريخه، و ابن عساكر فى تاريخه أيضا كما فى كنز العمال، و أخرجه عبد القادر بدران فى تهذيب تاريخ ابن عساكر».

٣١. ملاحم ابن طاووس، ص ١٧٤ ب ١٨٨ ح ٢٣٥- از ابن حمّاد، و در آن است: «... التى طرف السحر».

٣٢. زهره المقول، ص ٦٩- از صحيح مسلم، به اختصار.

٣٣. البرهان على وجود صاحب الزمان عليه السلام، ص ٥١- از صحيح مسلم، به اختصار.

٣٤. حليه الأبرار، ج ٥ ص ٤٩٥ ب ٥٣- از صحيح مسلم، به اختصار

از عالمان شیعه فقط ابن طاووس نص ابن حماد را نقل می‌کند.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

روایت بیست و دوم:

شافعی در البیان نقل می‌کند:

«غزا طاهر بن أسماء بنی اسرائیل فسباهم و سبا حلّی بیت المقدس، و أحرقها بالنّيران، و حمل منها فی البحر ألفا و سبعمائة سفینه حلّی حتّی أوردھا رومیة، قال حذیفه: فسمعت رسول الله ﷺ یقول: لیستخرجنّ المهدیّ ذلک حتّی یردّه إلی بیت المقدس، ثمّ یسیر و من معه حتّی یأتون (کذا) خلف الرومیة، مدینه فیها مائة سوق فی کلّ سوق، مائة ألف سوق فیفتحونها، ثمّ یسیرون حتّی یأتون مدینه یقال لها قاطع علی البحر الأخضر المحدث بالدّنیا، لیس خلفه إلّا أمر الله، طول تلك المدینه ألف میل، و عرضها خمسمائة میل، لها ثلاثة آلاف باب، و ذلک البحر لا یحمل جاریة السفینه، لأنّ (لأنّه) لیس له قعر، و کلّ شیء ترونه من البحار إنّما هو خلجان من ذلک البحر، جعله الله منافع لابن آدم. قال رسول الله ﷺ: فالدّنیا مسیره خمسمائة عام»^۱

طاهر بت أسماء به جنگ بنی اسرائیل رفت پس آنان را اسیر گرفت و زینت‌های بیت المقدس را برگرفت و آن را آتش زد، و از آن هزار و هفتصد کشتی زینتها حمل کرد تا آن‌ها را وارد روم کرد، حذیفه گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: مهدی این اموال را خارج کند تا اینکه به بیت المقدس برگرداند سپس همراه یارانش به شهری پشت روم روند، شهری که در آن صد بازار دارد و در هر بازار آن صد هزار بازاری وجود دارد پس آن را فتح می‌کند سپس به شهری که به آن قاطع گفته می‌شود و کنار دریای مدیترانه که احاطه به دنیا دارد وجود دارد می‌آیند، نیست در آن مگر امر خدا، طول آن شهر هزار میل و عرض آن پانصد میل است، برای آن سه هزار درب وجود دارد، و آن دریا سفینه‌ای حمل نشود چون برای آن قعری نیست و آنچه در دریاها می‌بینید خلیجی از آن دریا است، خداوند آن را برای استفاده بنی آدم قرار داده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: پس دنیا

شافعی گنجی این روایت را در کتاب البیان نقل می‌کند و می‌گوید: نحن براء من عهدته یعنی تعهدی نسبت به سند آن ندارم و علت نقل حدیث را نقل ابو نعیم اصفهانی بیان می‌کند.

منابع روایت:

۱. مناقب المهدي لأبي نعيم: على ما في بيان الشافعي، و عقد الدرر.
 ۲. بيان الشافعي: ص ۵۱۷ ب ۲۰- أخبرنا إبراهيم بن خليل بن عبد الله، عن أبي الحسن مسعود ابن أبي منصور المعروف بالجمال، أخبرنا أبو علي الحسن بن أحمد، أخبرنا الحافظ أبو نعيم، حدثنا عبد الله بن محمد بن جعفر، حدثنا إبراهيم بن محمود بن الحسين، حدثنا إسحاق بن زريق بن سليمان، حدثنا عثمان بن عبد الرحمان الحراني، حدثنا يزيد بن عمرو، عن منصور، عن ربعي، عن حذيفة بن اليمان، عن رسول الله ﷺ ... و قال: «قلت: نحن براء من عهدته، رواه الحافظ أبو نعيم مع جلالته في مناقب المهدي، و كتابه أصل».
 ۳. عقد الدرر: ص ۲۵۸- ۲۵۹ ب ۹ ف ۲- همانند آنچه در بیان الشافعی است، با کمی تفاوت، و قال: أخرجه الحافظ في مناقب المهدي، و در آن است: «... تسعمائة سفينة حلي، حتى أورها رومية ... مائة ألف سوقى».
 ۴. القول المختصر: ص ۶۷ ب ۱ ح ۶۲- بعض آن را، همانند آنچه در بیان الشافعی است، با تفاوت.
 ۵. ملحقات إحقاق الحق: ج ۱۳ ص ۲۶۴- از کتاب بیان الشافعی.
 ۶. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۱، ص ۲۵۵
- این روایت از هم از نظر سند مبهم است و هم از نظر دلالت مبهم است. ظاهراً بین کلام راوی و کلام حذیفه و حدیث پیامبر اکرم ﷺ خلط شده است و ابهام روایت به جهت همین خلط است البته روایاتی هم از اهل بیت علیهم السلام و هم از تابعین داریم که حضرت مهدی علیه السلام کنوزی که رومی‌ها و غیر رومی‌ها به غارت بردند را از کلیساها استخراج می‌کند و به بیت المقدس برمی‌گرداند.

روایت بیست و سوم:

«ينزل المهديّ بيت المقدس، ثمّ يکون خلفاء من أهل بيته بعده تطول مدّتهم، و يتجبرون حتّى يصلّى النّاس على بنی العباس و بنی أمیّه ممّا یلقون منهم، قال جرّاح: أجلهم نحو من مائتي سنه»^۱.

حضرت مهدی علیه السلام بیت المقدس نزول می کند، پس از او خلفائی از اهل بیت من هستند که مدت آن ها طولانی باشد، و ظلم می کنند تا اینکه مردم بر بنی عباس و بنی امیه رحمت می فرستند از آنچه از آنان می بینند، جراح گفت: مدت زمان آن ها دوپست سال است.

نکات روایت:

۱. این روایت هم تنها دلالت بر اجلال نزول حضرت مهدی علیه السلام در بیت المقدس دارد و هیچ اشاره ای به جنگ و درگیری امام علیه السلام با یهود ندارد.

۲. نکته ی دیگری که در این روایت هست اینکه پس از امام زمان رحمته الله تعالی خلفائی هستند البته این مطلب در روایات ما نیز آمده لکن هر چهار روایت آن از جهت سند ضعیف هستند و بر فرض قبول سند آن ها بعدیت مطرح در این روایات را به پیروی از نظر مرحوم حر عاملی بعدیت رتبی می پذیریم نه بعدیت زمانی چون عقیده ی ما این است که بعد از امام زمان رحمته الله تعالی اصلاً دیگر حکومتی نیست چون دیگر دنیائی نمی باشد و ایشان چهل روز قبل از قیامت رحلت می کنند.

۳. مطلب دیگری که این روایت بیان می کند اینکه پس از امام زمان رحمته الله تعالی هرج و مرج و ظلم فراگیر می شود و حال آنکه چنین نیست بلکه بنابر قول کسانی هم که قائل به حکومت دیگر ائمه علیهم السلام بعد از امام زمان رحمته الله تعالی هستند چنین مطلبی را نمی توان پذیرفت لذا جعلی بودن این روایت آشکار است.

منابع روایت:

۱. الفتن لابن حمّاد، ج ۱ ص ۳۸۶ ح ۱۱۵۹ - حدثنا الوليد بن مسلم، عن جراح، عن أَرْطَاء، قال: ... و لم يسنده إلى النبي صلى الله عليه و آله.
۲. القول المختصر، ص ۱۱۶ - مرسلا، از أَرْطَاء، همانند آنچه در الفتن لابن حمّاد است، و در آن نیست: «و بنی امیه ممّا یلقون منهم».
۳. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۶

سرنوشت یهود در عصر ظهور

روایت بیست و چهارم:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: و ستأتى اليهود من الغرب لإنشاء دولتهم بفلسطين. قال الناس: يا ابا الحسن! أنى تكون العرب؟ أجاب عليه السلام: أنذاك تكون مفككة القوى، مفككة العرى، غير متكاتفه و غير مترادفه. ثم سئل عليه السلام: أيطول هذا البلاء؟ قال: لا، حتى إذا أطلقت العرب أعنتها و رجعت إليها عوازم أحلامها، عندئذ يفتح على يدهم فلسطين، و تخرج العرب ظافرة و موحدّة، و ستأتى النجدة من العراق، كتب على راياتها القوة، و تشترك العرب و الإسلام كافة لتخلص فلسطين، معركة و اى معركة فى جلّ البحر تخوض الناس فى الدماء و يمشى الجريح على القتل. ثم قال عليه السلام: و ستفعل العرب ثلاثا، و فى الرابعة، يعلم الله ما فى نفوسهم من الثبات و الإيمان، فيرفرف على رؤسهم النصر. ثم قال: و أيم الله يذبحون ذبح النعاج حتى لا يبقى يهودى فى فلسطين»^۱

«امير مؤمنان عليه السلام فرمود: يهود برای تشکیل دولت خود در فلسطين از غرب- به منطقه عربی خاورميانه- خواهند آمد. عرضه داشتند: يا ابا الحسن پس عربها در آن موقع کجا خواهند بود؟! فرمود: در آن زمان عربها نیروهایشان از هم پاشیده و ارتباط آنها از هم گسيخته، و متحد و هماهنگ نیستند.

از آن حضرت سؤال شد آیا این بلا و گرفتاری طولانی خواهد بود؟ فرمود: نه، تا زمانی که عربها زمام امور خودشان را از نفوذ دیگران رها ساخته و تصمیمهای جدی آنان دوباره تجدید شود آنگاه سرزمین فلسطين به دست آنها فتح خواهد شد، و عربها پیروز و متحد خواهند گردید و نیروهای کمکی از- طریق- سرزمین عراق به آنان خواهد رسید که بر روی پرچمهایشان نوشته شده: «القوة». و عربها و سایر مسلمانان همگی مشترکا برای نجات فلسطين قیام خواهند کرد و با یهودیان خواهند جنگید- و چه جنگ بسیار سختی که در وقت مقابله با یکدیگر در بخش عظیمی از دریا روی خواهد داد که در اثر آن مردمان در خون شناور شده و افراد مجروح بر روی اجساد کشته‌ها عبور کنند.

۱ عقائد الامامیه زنجانی، ج ۱ ص ۲۷۰ (به نقل از کتاب جفر، چاپ ۱۳۴۰).

آنگاه فرمود: و عربها سه بار با یهود می‌جنگند، و در مرحله چهارم که خداوند ثبات قدم و ایمان و صداقت آنها را دانست همای پیروزی بر سرشان سایه می‌افکند. بعد از آن فرمود: به خدای بزرگ سوگند که یهودیان مانند گوسفند کشته می‌شوند تا جائی که حتی یکنفر یهودی هم در فلسطین باقی نخواهد ماند».

صدور چنین روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام که کلام او دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است بعید است و این کلام از فصاحت برخوردار نیست. بر فرض پذیرش آن ارتباطی به بحث ما ندارد زیرا روایت در مقام بیان سرنوشت یهود در قبل از ظهور است.

منابع روایت:

این روایت در کتب قدما و متأخرین و متأخر متأخرین نیست و تنها مرحوم زنجانی (م ۱۴۲۰ هـ) در کتاب عقائد الامامیه نقل می‌کند و ایشان از جزء دوم کتاب «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» تألیف عبد الملهم کاظمی که او از یک مجله‌ی عرفانی لبنانی نقل کرده که مجله هم از کتاب الجفر تألیف راشد هدرج نقل کرده است.

پس این روایت هم از جهت متن قوی نمی‌باشد و از جهت سند هم که نسبت داده شده به کتاب جفر امام علی علیه السلام در حالی که جفر جزء مواریث ائمه علیهم السلام می‌باشد و در دسترس کسی جزء امام معصوم نمی‌باشد. در کتاب شریف کافی بابی است به نام «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَ الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السلام» وجود دارد که در آن چند روایت در این زمینه نقل می‌کند که مرحوم مجلسی روایت اول آن را صحیح السند می‌داند.

روایاتی که دلالت دارد جفر از مواریث ائمه علیهم السلام است:

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْخَلْبِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام سِتْرًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَيْتٍ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَّمَ عَلِيًّا عليه السلام بَابًا يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - عَلِيًّا عليه السلام أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ

ابو بصیر گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت گفتم: فدایت شوم، درباره موضوعی سؤال دارم، اما اینجا کسی است که سخن مرا می شنود. پس امام صادق علیه السلام پرده ای میان خود و اتاق مجاور بیاویخت و در آن اتاق نظر فرمود سپس به من گفت: ای ابو محمد، اینک هرچه می خواهی بپرس. گفتم: فدایت شوم، شیعیان شما نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی (از علم) به علی علیه السلام آموخت که از آن باب یک هزار باب دیگر گشوده می شود.

۱۳۵

پرسیدم: فدایت شوم، آن چه کتابی است؟ امام علیه السلام فرمود: صحیفه‌ای (طوماری) است که طول آن هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پیامبر به زبان خود آن را املاء فرموده و علی علیه السلام آن را به خط خود نگاشته و هر حلال و حرامی و هر آنچه (از احکام) که مردم بدان نیاز دارند در آن مکتوب است حتی ارش خراش. سپس با دست خویش به من اشاره فرمود و گفت: ای ابو محمد، گوش فرا دار.

گفتم: فدایت شوم، من در اختیار تو هستم، هرچه اراده کنی بفرمای. و درحالی که خشمگین می‌نمود دست مرا گرفت گفت: حتی ارش این. گفتم: به خدا سوگند که علم (حقیقی) همین است. امام علیه السلام فرمود: آری، این علمی است اما نه آن (که تو پنداری). سپس چندی ساکت ماند، آنگاه فرمود: و جفر نیز نزد ماست و مردم چه دانند که جفر چیست!

پرسیدم: آن چیست؟ فرمود: انبانی از چرم که علم انبیا و اوصیا و علم علمای درگذشته بنی اسرائیل در آن است. گفتم: همانا علم (حقیقی) همین است. فرمود: آری، این علمی است اما نه آن (که تو پنداری). سپس چندی ساکت ماند، آنگاه فرمود: و مصحف فاطمه علیها السلام نیز نزد ماست، و مردم چه دانند که مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ گفتم: آن چیست؟ فرمود: مصحفی است که حجم آن سه برابر قرآن است، اما از آنچه در قرآن آمده چیزی در مصحف نیست.

گفتم: به خدا سوگند که علم (حقیقی) همین است. امام فرمود: آری، این علمی است اما نه آن (که تو پنداری). و باز چندی ساکت ماند، سپس فرمود: علم آنچه گذشته و آنچه تا روز رستاخیز روی خواهد داد نزد ماست. گفتم: فدایت شوم، به خدا سوگند که این است علم (حقیقی). فرمود: آری، این علمی است اما نه آن (که تو پنداری).

گفتم: فدایت شوم، پس آن علم چیست؟ فرمود: علم به هر آنچه در شب و روز روی می‌دهد و آگاهی از رویدادهایی که پیایی هم می‌آیند و پدیده‌هایی که هریک پس از دیگری پدیدار می‌گردند تا روز رستاخیز.» پس کتاب جفر امام علی علیه السلام جزء مواریث ائمه علیهم السلام است و ادعای نقل این روایت از کتاب جفر خود دلیل بر بطلان ادعای او است.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

بحث ما پیرامون سرنوشت یهود در دوران ظهور بود، نظریات مطرح در این زمینه را بیان کردیم؛ ما به روایتی که دلالت بر حکومت و حاکمیت داشتن یهود در دوران ظهور کند دست نیافتیم و روایاتی که هم بیانگر نزاع و درگیری یهود با مسلمانان بود مربوط به قبل از ظهور بود. روایتی در جلسه‌ی قبل بیان کردیم که مؤید نظر ما مبنی بر پایان کار یهود قبل از ظهور بود لکن ادعا شده بود که این روایت از کتاب جعفر امام علی علیه السلام نقل شده در حالی که کتاب جعفر جزء موارث ائمه علیهم السلام می‌باشد و روایت صحیح السندی نیز در این زمینه از کتاب شریف کافی نقل کردیم.

ادامه روایاتی که دلالت دارد جعفر از موارث ائمه علیهم السلام است:

ادامه‌ی ترجمه‌ی روایت ۱:

سپس امام علیه السلام افزود: ای ابو محمد، ما کتاب جامعه را داریم و مردم ندانند که جامعه چیست.

پرسیدم: فدایت شوم، آن چه کتابی است؟ امام علیه السلام فرمود: صحیفه‌ای (طوماری) است که طول آن هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پیامبر به زبان خود آن را املاء فرموده و علی علیه السلام آن را به خط خود نگاشته و هر حلال و حرامی و هر آنچه (از احکام) که مردم بدان نیاز دارند در آن مکتوب است حتی ارش خراش. سپس با دست خویش به من اشاره فرمود و گفت: ای ابو محمد، گوش فرا دار.

گفتم: فدایت شوم، من در اختیار تو هستم، هرچه اراده کنی بفرمای. و درحالی که خشمگین می‌نمود دست مرا گرفت گفت: حتی ارش این. گفتم: به خدا سوگند که علم (حقیقی) همین است. امام علیه السلام فرمود: آری، این علمی است اما نه آن (که تو پنداری). سپس چندی ساکت ماند، آنگاه فرمود: و جعفر نیز نزد ماست و مردم چه دانند که جعفر چیست!

پرسیدم: آن چیست؟ فرمود: انبانی از چرم که علم انبیا و اوصیا و علم علمای درگذشته بنی اسرائیل در آن است. گفتم: همانا علم (حقیقی) همین است. فرمود: آری، این علمی است اما نه آن (که تو پنداری).

پس کتاب جفر امام علی علیه السلام جزء مواریث ائمه علیهم السلام است و ادعای نقل این روایت از کتاب جفر خود دلیل بر بطلان ادعای او است.

مرحوم مجلسی پیرامون این روایت بیان می‌کند:

" قال فرفع " لعل رفع الستر لإيهام أنهم عليهم السلام لا يعلمون ما في خلف الستر و الجدران إلا بالاستعلام لنوع من المصلحة، أو تكون أحوالهم مختلفة، و في بعض الأحوال يحتاجون إلى ذلك لأنه لم يكن جميع العلوم حاضرة عندهم، بل يحتاجون إلى مراجعة إلى بعض الكتب، أو إلى روح القدس، و المراد بالباب أولا النوع، و ثانيا القواعد الكلية التي تستنبط منها الأحكام، أو بالأول القواعد الكلية و بالثاني الجزئيات المتفرعة عليها كما يومئ إليه بعض الأخبار^۱

این رفع ستر و بالا زدن پرده برای ایهام به این است که ائمه علیهم السلام علم به پشت پرده یا دیوار ندارند مگر به بررسی کردن آن به جهت نوعی از مصلحت یا از این جهت که احوال آنان مختلف است، و در بعضی مواقع به بررسی کردن نیاز دارند زیرا همه‌ی علوم نزد آن‌ها حاضر نمی‌باشد بلکه نیازمند مراجعه به بعضی از کتب یا روح القدس می‌باشند، مراد از باب اول نوع علم است و مراد از باب دوم قواعد کلی که احکام از آن استنباط می‌شود، یا اینکه مراد از باب اول قواعد کلی و از باب دوم جزئیات متفرع بر آن است.

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: تَظْهَرُ الزَّادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَ ذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام مِنْ وَقَاتِهِ مِنَ الْحُزَنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتَهُ بِذَلِكَ

۱ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۵۴

فَجَعَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ^۱

مرحوم مجلسی این روایت را تضعیف می‌کند.

حماد بن عیسی گوید: شنیدم از امام صادق عليه السلام که فرمود: زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظهور کنند من این مطلب را در مصحف فاطمه عليها السلام دیدم، عرض کردم: مصحف فاطمه عليها السلام چیست؟ فرمود: چون خدای تعالی پیغمبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود، فاطمه عليها السلام را از وفات آن حضرت اندوهی گرفت که جز خدای عز و جل مقدارش را نداند، بدان جهت خدا فرشته‌ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن گوید، فاطمه از این داستان به امیر المؤمنین عليه السلام شکایت کرد، علی عليه السلام فرمود: چون آمدن فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو، پس فاطمه عليها السلام به امیر المؤمنین عليه السلام خبر داد و آن حضرت هر چه می‌شنید می‌نوشت، تا آنکه از آن سخنان مصحفی ساخت، اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه در آن علم به پیش آمدهای آینده است.

علامه مجلسی رحمته الله گوید: من فکر می‌کنم که مقصود از زنادقه امثال ابن ابی العوجاء و ابن مقفع باشند که با امام صادق عليه السلام مجادله و مناظره می‌کردند و سال ۱۲۸ هجری بیست سال قبل از وفات امام صادق عليه السلام است که زمان طغیان و بسیاری این طایفه بود و یا آنکه مراد خلفای بنی عباس‌اند که کتب زنادقه را در آن سال ترویج دادند.

۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ عِنْدِي الْجَفَرَ الْأَبْيَضَ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ قَالَ زُبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا أَرْعُمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَخْتِاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَخْتِاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعُ الْجِلْدَةِ وَ أُرْشُ الْخَدَشِ وَ عِنْدِي الْجَفَرُ الْأَحْمَرُ قَالَ قُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ قَالَ السَّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَوْ يَعْرِفُ هَذَا بَنُو

الْحَسَنَ فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ كَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ وَ لَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الْجُحُودِ وَ الْإِنْكَارِ وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این روایت حسن است.

حسین بن ابی‌العلا گوید شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود همانا جفر سفید نزد من است، عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه، و معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد: در آن است آنچه مردم بما احتیاج دارند- و ما به کسی احتیاج نداریم- حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و جریمه خراش در آن هست و جفر سرخ هم نزد من است، عرض کردم: در جفر سرخ چیست؟ فرمود: اسلحه است و آن تنها برای خونخواهی گشوده می‌شود و صاحب شمشیر (امام قائم علیه‌السلام) آن را برای کشتن باز می‌کند.

ابن ابی‌یعفور به حضرتش عرض کرد: اصلحک الله. پسران حسن او را می‌شناسند؟ فرمود: آری بخدا می‌شناسند، چنان که روز و شب را می‌شناسند و تشخیص می‌دهند که این روز است و این شب ولی حسد و دنیاطلبی ایشان را بر سرپیچی و انکار وامیدارد و اگر ایشان حق را از راه حق جویند، برایشان بهتر است

اکنون که برای خونخواهی سید الشهداء و رفع منکرات با بنی عباس می‌جنگند، هدفشان حق است و مقدس ولی چون این مبارزه باذن امام علیه السلام نیست، برای ایشان خیری ندارد و حقی را از راه باطل بدست می‌آورند و گناه انکار و سرپیچی از ما بگردنشان میماند.

۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: إِنْ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسُوُّهُمْ لَأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَ الْحَقُّ فِيهِ فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ وَ فَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَ سَلَوْهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَ الْعَمَّاتِ وَ لِيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ ع فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ ع وَ مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فَأَتُوا «بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این روایت مرسل است.

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا در جفری که (پیشوایان زیدیه) یاد می کنند (و مدعی هستند که نزد آنهاست) چیزهائی است که ایشان را ناپسند آید، زیرا آنها به حق قائل نیستند، در صورتی که حق در آن جفر است (در آن نوشته است که از ایشان کسی به امامت نمی رسد و اجازه خروج و جنگیدن ندارد) و باز اگر راست می گویند، قضاوت های علی علیه السلام و احکام میراثی را که فرموده است (و در جفر نوشته است) بیرون آورند، راجع به میراث خاله ها و عمه ها از ایشان بپرسید (اگر توانستند جواب گویند و باز اگر راست میگویند) مصحف فاطمه علیه السلام را که وصیتش در آن و سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز همراه آنست، بیرون آورند (وصیت فاطمه علیه السلام ایشان را تکذیب میکند و سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ماست نه نزد ایشان). خدای عز و جل فرماید: «اگر راست میگوئید، کتابی پیش از این قرآن یا اثری از علم برای من بیاورید.»

۵. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي غَرَضٍ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قُضِيَّتِهِ إِلَّا وَ هِيَ فِيهَا حَتَّى أُرْشُ الْخَدَشِ قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیه السلام قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرِئِيلُ علیه السلام يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلَى علیه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیه السلام.

مرحوم مجلسی می فرماید: این روایت صحیح است.

ابو عبیده گوید: یکی از شیعیان از حضرت صادق علیه السلام راجع به جفر پرسید، حضرت فرمود:

جفر پوست گاویست پر از علم، عرض کرد: جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است به طول هفتاد ذراع و عرض یک پوست مانند ران شتر فربه که تمام احتیاجات مردم در آن نوشته است، همه قضایا حتی جریمه خراش در آنجا هست، عرض کرد: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: شما از آنچه می خواهید و نمی خواهید بحث می کنید، همانا فاطمه علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا بود و از فراق پدر اندوه بسیاری داشت و جبرئیل علیه السلام می آمد

و او را در مرگ پدر تسلیت می داد و از احوال و مقام پدرش خبر می داد و سرگذشت اولادش را پس از او برایش می گفت و علی علیه السلام اینها را می نوشت و آن نوشته ها مصحف فاطمه علیها السلام است.

۶. **عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي بَشْرٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرَبٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَ إِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا وَ إِنَّ عِنْدَنَا كِتَابًا إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَطٌّ عَلَى عَصِيفَةٍ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَا بِالْأَمْرِ فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ وَ نَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ.**^۱

مرحوم مجلسی می فرماید: مجهول است.

امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا نزد ما نوشتجاتی است که با وجود آن ها نیازی به مردم نداریم (که از آنها چیزی بپرسیم) ولی مردم به ما احتیاج دارند، نزد ما کتابی است به املاء پیغمبر صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام، دفتری است که هر حلال و حرامی در آن است، شما راجع به کاری نزد ما می آید (و کسب تکلیف می کنید) سپس ما می فهمیم که شما به آن عمل می کنید یا عمل نمی کنید.

۷. **عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ زُرَّارَةَ: أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ الْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ۲ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ وَ اللَّهُ إِنَّ عِنْدِي لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَ كُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ لَا وَ اللَّهُ مَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا.**

مرحوم مجلسی می فرماید: این روایت حسن است.

عبد الملک بن اعین به امام صادق علیه السلام گفت: طایفه زیدیه و معتزله گرد محمد بن عبد الله را گرفته اند آیا برای او سلطنتی هست؟ فرمود: به خدا که نزد من دو کتاب است که نام تمام انبیا و سلاطینی که در زمین فرمانروائی می کنند، در آنها ثبت است، به خدا که در هیچ یک از آنها نام محمد بن عبد الله نیست.

۱ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱

۲ (۱) هو محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) من أئمة الزيدية الملقب بالنفس الزكية، خرج على الدونائقي و قتل كما ستأتي قصته.

۸. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ سَكْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ يَا فَضِيلُ أَ تَدْرِي فِي أَىِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ قَبِيلُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ عليها السلام لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَمَا وَجَدْتُ لَوْلَدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا.

فضیل بن سکره گوید: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم، فرمود ای فضیل میدانی اندکی پیش چه مطالعه می کردم؟ عرض کردم: نه، فرمود: کتاب فاطمه عليها السلام را مطالعه می کردم، تمام سلاطینی که در زمین فرمانروائی می کنند، به نام خود و نام پدرانشان در آن نوشته است و من برای فرزندان حسن چیزی در آن ندیدم.

از مجموع این روایات چنین استفاده می شود که جفر، مصحف علی عليه السلام، مصحف فاطمه عليها السلام موارث ائمه عليهم السلام هستند و احدی به آن دست نیافته تا هنگامی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریع ظهور کند لذا ادعای نقل روایت از کتاب جفر خود دلیل بر بطلان مدعا است.

۹. ضمره عن يحيى بن أبي عمرو الشيباني عن كعب قال: إذا سمع الدجال نزول عيسى ابن مريم هرب، فيتبعه عيسى فيدرکه عند باب لد فيقتله، فلا يبقى شيء إلا دل على أصحاب الدجال فيقول: يا مؤمن هذا كافر.^۱

کعب گفت: هنگامی که دجال نزول عیسی بن مریم عليه السلام را بشنود فرار کند، پس عیسی عليه السلام او را دنبال می کند و او را نزد باب لد به قتل می رساند، پس چیزی باقی نمی ماند مگر اینکه دلالت بر اصحاب دجال می کند پس می گوید: ای مومن این کافر است.

طبق روایات اصحاب دجال عامه اکثرا یهودی و فرزندان زنا هستند یعنی دجال نمادی از حکومت یهود است اما اینطور نمی باشد بلکه دجال ادعای ربوبیت می کند و دجال نمی تواند نماد حکومت یهود باشد بلکه اکثر اصحاب او یهودی هستند. روایاتی هم که در مورد دجال نقل شده در مورد دجال بزرگ نمائی کرده است و در کتب ما هم در مورد دجال آنطور که در کتب عامه نقل شده بحث نشده است.

سرنوشت یهود در عصر ظهور

قتال امام زمان عجل الله تعالی فرجه با یهود

بحث ما در مورد یهود در دوران ظهور بود و ما به این نتیجه رسیدیم که آن‌ها در دوران ظهور به عنوان یک قدرت و دولت نیستند بلکه پیرامون هر پرچم مخالفی جمع می‌شوند و حکومت آنان قبل از ظهور پایان می‌پذیرد. در روایات عامه که به دجال زیاد پرداخته شده، آمده است که بعد از قتل دجال مسلمانان به تعقیب یهودی‌ها می‌پردازند. کرارا گفتیم که دجال نماد یهود نیست بلکه خودش ادعای ربوبیت می‌کند.

روایت بیست و پنجم:

قال معمر: قال الزهري: فأخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أخبره رجل من الأنصار عن بعض أصحاب رسول الله، قال: ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله الدجال؛ قال: «يأتي سباخ المدينة، وهو محرم عليه أن يدخل نقابها، فتنتفض المدينة بأهلها نفضة أو نفضتين، وهي الزلزلة فيخرج إليه منها كل منافق و منافقة، ثم يولى الدجال قبل الشام فيحاصرهم، و بقيه من المسلمين يومئذ معتصمون بذروة جبل من جبال الشام، فيحاصرهم الدجال نازلا بأصله حتى إذا طال عليهم البلاء، قال رجل من المسلمين: يا معشر المسلمين، حتى متى أنتم هكذا، و عدو الله نازل بأصل جبلكم هذا، هل أنتم إلّا بين إحدى الحسنيين، بين أن يستشهدكم الله، أو يظهركم، فيتبايعون على الموت بيعه يعلم الله تعالى أنها الصدق من أنفسهم، ثم تأخذهم ظلمة لا يبصر امرؤ فيها كفه،

قال: فينزل ابن مريم فيحسر عن أبصارهم، و بين أظهرهم رجل عليه لامته يقولون: من أنت يا عبد الله؟ فيقول: أنا عبد الله و رسوله و روحه و كلمته عيسى بن مريم، اختاروا بين إحدى ثلاث: بين أن يبعث الله على الدجال و جنوده عذابا من السماء، أو يخسف بهم الأرض، أو يسلط عليهم سلاحهم و يكف سلاحهم عنكم، فيقولون: هذه- يا رسول الله- أشقى لصدورنا و لأنفسنا، فيومئذ ترى اليهودي العظيم الطويل الأكل الشروب لا تقلّ يده سيفه من الرعدة، فيقومون إليهم

فیسَلْطُونِ عَلَیْهِمْ، وَ یَذُوبُ الدَّجَالُ حِینَ یرِی ابْنَ مَرِیمَ کَمَا یَذُوبُ الرِّصَاصُ، حَتّٰی یَأْتِیَهِ أَوْ یدْرَکَهِ- عِیْسٰی فِی قَتْلِهِ»^۱

بعضی از اصحاب پیامبر می گوید: رسول خدا ﷺ دجال را ذکر کرد؛ گفت: او به نمکزارهای مدینه آید و بر او حرام است که وارد کوچه های مدینه شود، پس زلزله ای مدینه و اهل آن را فراگیرد پس پیروان دجال از زن و مرد از مدینه خارج می شوند سپس دجال نمی تواند وارد مدینه شود، او به سمت شام حرکت می کند پس آن ها را محاصره می کند و بقیه مسلمین به سوی قلعه های کوه ها فرار می کنند پس دجال آن ها را محاصره می کند تا اینکه بلاء بر آنان طولانی شود، مردی از مسلمین گوید: ای گروه مسلمین، تا کی می خواهید در محاصره باشید و دشمن خدا منطقه شما را اشغال کرده است.

آیا شما بین دو حسن و نیکویی نیستید، بین اینکه خداوند شما را به مقام شهادت برساند یا اینکه غالب تان کند پس بیعت کنند که تا پای جان ایستادگی کنند بیعتی که خدا صدق آن ها را بداند، سپس آن ها را ظلمتی فراگیرد که کف دست خود را نبینند، پس ابن مریم علیه السلام نزول کند پس او را می بینند، و می بینند شخصی در بین آن ها ایستاده و لباس رزم پوشیده، می گویند: تو که هستی؟ گوید: من بنده ی خدا و رسول او و روح او و کلمه او عیسی بن مریم هستم، بین سه چیز را اختیار کنید: بین اینکه خداوند بر دجال و لشگریان او عذابی از آسمان نازل کند یا زمین آن ها را فرو برد یا اینکه سلاح شما را بر آن ها مسلط کند و سلاح شما آن ها را کفایت کند پس گویند: این (گزینه سوم) ای فرستاده خدا- برای قلوب و نفوس ما بهتر است، پس در این روز می بینی که یک یهودی تنومند و بلند و پر خور و پر نوش که دست او قدرت حمل سلاح ندارد به جهت لرزش پس مسلمانان علیه آنان قیام کنند و بر آن ها مسلط شوند و دجال ذوب می شود هنگامی که ابن مریم را ببیند تا اینکه عیسی علیه السلام او را گرفته و به قتل می رساند.

این روایت دلالت دارد بر اینکه یهود هنگام نزول حضرت عیسی علیه السلام که همان هنگام ظهور است نقشی ندارند و دارای قدرت و حاکمیتی نیستند و تنها پیرو دجال هستند و در آن هنگام در موقعیت ضعف شدید به سر می برند.

۱ الفتن ابن حماد، ص ۳۷۷ - معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۹۳

منابع روایت:

۱. المصنّف لعبد الرزّاق، ج ۱۱ ص ۳۹۷ ح ۲۰۸۳۴- عن معمر، عن الزهري، قال: أخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أنّه أخبره رجل من الأنصار، عن بعض أصحاب محمد ﷺ، قال: ذكر رسول الله ﷺ الدّجال، فقال:

۲. الفتن لابن حمّاد، ج ۲ ص ۵۵۲ ح ۱۵۵۱- به سند عبد الرزّاق، من قوله: «يأتي سباخ المدينة إلى قوله: قبل الشّام فيحاصّهم».

و ص ۵۶۴ ح ۱۵۸۳- اول آن، به سند عبد الرزّاق، از زهري، و به نبی ﷺ نسبت نداده است.

و ص ۵۷۳ ح ۱۶۰۲- از عبد الرزّاق، و در آن است: «بينما المسلمون بالشّام قد حاصّهم الدّجال في جبل من جبالها، يريدون قتل الدّجال، إذ تأخذهم ظلمة».

و ص ۶۱۶ ح ۱۷۱۴- از عبد الرزّاق، و در آن است: «إذا نزل الدّجال سباخ المدينة نفّضت المدينة بأهلها».

۳. تاريخ مدينة دمشق، ج ۲ ص ۲۲۷- همانند آنچه در روايت عبد الرزّاق است، و به سندش به او، و با کمی تفاوت.

۴. الدر المنثور، ج ۲ ص ۲۴۳- همانند آنچه در مصنّف عبد الرزّاق است، با کمی تفاوت،

۵. تهذيب تاريخ دمشق، ج ۱ ص ۱۹۴- از تاريخ مدينة دمشق.

۶. تصريح الكشميري، ص ۲۵۱ ح ۶۸

۷. معجم الأحاديث الإمام المهدي (عليه السلام)؛ ج ۲؛ ص ۹۳

بررسی سند روایت:

المصنّف لعبد الرزّاق: عن معمر، عن الزهري، قال: أخبرني عمرو بن أبي سفيان الثقفي، أنّه أخبره رجل من الأنصار، عن بعض أصحاب محمد ﷺ،

این روایت مرسل است.

عمرو بن ابی سفیان ثقفی: ایشان مهمل است.

زهري:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب بن حارث زهري (م ۱۲۴ هـ): از شخصیت‌های معتبر نزد اهل سنت است. ایشان امام صحاح و سنن است و احادیث اهل سنت بر محور او می‌چرخد و از ارکان حدیث است، دو هزار حدیث از او نقل شده است. بخاری از او ۱۲۰۵ حدیث نقل می‌کند در حالی که از حضرت فاطمه علیها السلام که به قول خودشان بیست و هشت سال عمر کرده یک حدیث نقل می‌کنند حال آنکه زهري اصلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده است.

زهري خود را وقف شجره‌ی ملعونه کرد و ایشان بود که دعوت عمر بن عبد العزيز را برای پذیرش تدوین حدیث قبول کرد و سنت صحابه را هم به آن اضافه کرد. او معروف به زهري و ابن شهاب است جد جد او ابن زهره بود لذا به او زهري گویند و پدر جد او عبد الله بن شهاب بود که در جنگ بدر علیه مسلمین حضور داشت و جزو کسانی بود که در جنگ احد هم پیمان شدند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ببینند یا او را بکشند یا کشته شوند. به زهري گفتند: جد تو در جنگ بدر بود گفت: بله در جناح مخالف بود. پدر او هم با مصعب بن زبیر بود. مصعب حضرت مختار را محاصره کرد و پس از دستگیری دست و پای او را با میخ به زمین زد.

زهري در دوران عبد الملك و هشام بن عبد الملك بود و یزید بن عبد الملك او را به عنوان قاضی قرار داد. او از مدینه به شام به قصد خدمت به خلفای جور هجرت کرد. اولین ارتباط مستقیم و علنی او با عبد الملك بن مروان است، عبد الملكی که دارای تاریخ‌نگینی است، همسر ابو درداء به عبد الملك گفت: شنیدم شراب می‌خوری گفت: شراب بلکه خون می‌خورم.

البته عامه علیه زهري هم مطالبی گفتند:

در سیر اعلام نبلاء آمده است: **كان من اعوان الظلمة له صورة كبيرة في دولة بني امية^۱** او از یاوران ظالمین و دارای جایگاه ویژه در دولت بنی امیه است. بعضی تلاش می‌کنند او را جزء شیعه قلمداد

کنند در حالی که حال او روشن است و ملاقات او با امام سجاد علیه السلام هم اولاً برای نصیحت او بود و ثانیاً امام سال ۹۵ به شهادت رسیدند در حالی که او تا سال ۱۲۶ هجری بوده است و به نصیحت امام علیه السلام عمل نکرد.

و قال محمد بن إشكاب: كان الزهري جندياً.^۱ و روی علی بن حوشب الفزاری عن مکحول و ذکر الزهري فقال: أیّ رجل هو لو لا أنه أفسد نفسه بصحبة الملوک.^۲ مکحول هنگامی که سخنی از زهري به نزد او به میان آمد گفت: او خود را با مصاحبت ملوک فاسد کرد.

عمر بن ربیب گفت: كنت مع ابن شهاب فرانی عمرو بن عبید فقال: ما لك و منديل الامراء همراه ابن شهاب بودم پس عمرو بن عبید مرا دید گفت: چیست تو را که با دستمال امراء همراه شدی؟!

عمر بن عبد العزيز در نامه‌ای به او نوشت: تو را یافتم که اهل دنیا هستی.

پس راوی این روایت یک چنین شخصیتی است.

۱ تاریخ اسلام، ج ۸، ص ۲۲۹

۲ تاریخ اسلام، ج ۸، ص ۲۴۵

سرنوشت یهود در عصر ظهور

ادامه بررسی سند روایت بیست و پنجم

زهري: ایشان بیش از پنجاه روایت در مورد مهدویت نقل کرده است لذا جا دارد تا در مورد او بحث مشروحی داشته باشیم.

سعید بن مسیب (ایشان مورد اختلاف است، او کسی است که وقتی به او گفته شد در تشییع امام سجاد علیه السلام شرکت کن گفت: نه نماز در مسجد بهتر است) به زهري گفته است: أنت الذی ذهبت بحديثی الی بنی مروان، لم ذکرک لبنی مروان، ما حملک علی ان حدّثک بنی مروان حدیثی چرا احادیث مرا نزد بنی مروان نقل کردی؟ سعید تابعی و یک شخصیت مثبت نزد اهل سنت است اما نسبت به زهري نظر منفی دارد.

به یکی از علمای رجال گفتند: أعمش هم مثل زهري است گفت: اعمش را هم کنار می‌گذارم اگر مثل زهري باشد، او برای بنی امیه کار می‌کرد و اعمش کاری به سلاطین نداشت.

ذهبی نقل می‌کند:

قال خارجة: «قدمت علی الزهريّ و هو صاحب شرط لبعض بنی مروان، قال: فرأيتہ ركب و فی یدہ حربة، و بین یدیه الناس و فی أیدیهم الکافر کوبات، قال: قلت: قبّح الله ذا من عالم، قال: فانصرف و لم أسمع منه، ثم ندمت فقدمت علی یونس، فسمعت منه، عن الزهريّ».

خارجة گفت: بر زهري وارد شدم و او صاحب شرطه بنی مروان بود پس او را دیدم که سواره است و در دست او سلاح است گفتم: خدا این عالم را قبیح کند پس برگشتم و دیگر از حدیثی نشنیدم.

سلمة بن دینار او را نصیحت می‌کند و او را از همراهی بنی امیه نهی می‌کند:

جعلوک قطبا أداروا بک رحی مظالمهم و جسرا یعبرون علیک الی بلایاهم، و سلما الی ضلالتهم، داعیا الی غیهم، سالکا سبیلهم، یدخلون بک الشک علی العلماء

تو را محور آسیاب ظلم خود قرار دادند و تو را سکوی پرش خود قرار دادند، و نردبان گمراهی خود قرار دادند و فراخوانده‌ی به سوی سرکشی خودشان، و راه‌رونده‌ی طریق خودشان قرار دادند و به واسطه‌ی تو بر علماء شک وارد کردند،

ذهبی گوید: مردم در قبول روایت مسعودی کوفی توقف کردند و گفت: او جزء دولتی‌ها بود، قبا‌ی سیاه می‌پوشید و به کمر خود خنجر می‌بست و کلاه‌ی هم بر سر می‌گذاشت کسی که حالش اینچنین بوده، روایتش را نمی‌پذیرند پس چگونه است حال کسی که تمام عمر خود را در خدمت دستگاه ظلم بنی امیه بود.

از سفیان ثوری پرسیدند: من برای ظلمه خیاطی می‌کنم، آیا جزء اعوان ظلمه می‌شوم؟ گفت: نه تو از خود آن‌هائی و آنکه سوزن به تو می‌فروشد جزء اعوان است.

نامه‌ی امام سجاد علیه السلام به زهری:

فَانْظُرْ أَيْ رَجُلٍ تَكُونُ غَدًا إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَسَأَلَكَ عَنْ نِعَمِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ رَعَيْتَهَا وَ عَنْ حُجَجِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ قَضَيْتَهَا وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ قَابِلًا مِنْكَ بِالتَّعْذِيرِ وَ لَا رَاضِيًا مِنْكَ بِالتَّقْصِيرِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَيْسَ كَذَلِكَ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ فِي كِتَابِهِ إِذْ قَالَ لَتَبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ^۱ - وَ اعْلَمْ أَنَّ أَدْنَى مَا كَتَمْتَ وَ أَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنْ أَنْتَ وَ حَشَةُ الظَّالِمِ وَ سَهَّلْتَ لَهُ طَرِيقَ الْغَىِّ بِدُنُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتَ وَ إِيْجَابَتِكَ لَهُ حِينَ دُعِيتَ فَمَا أَخَوْفَنِي أَنْ تَكُونَ بِإِثْمِكَ غَدًا مَعَ الْخَوْنَةِ وَ أَنْ تُسْأَلَ عَمَّا أَخَذْتَ بِإِغَانَتِكَ عَلَى ظُلْمِ الظَّالِمَةِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا لَيْسَ لَكَ مِنْ أَعْطَاكَ وَ دَنَوْتَ مِنْ لَمْ يَرُدَّ عَلَى أَحَدٍ حَقًّا وَ لَمْ تَرُدَّ بَاطِلًا حِينَ أَذْنَاكَ وَ أَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ قُطْبًا أَدَارُوا بِكَ رَحَى مَظَالِمِهِمْ وَ جِسْرًا يَعْْبُرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بَلَايَاهُمْ^۲

پس بنگر که فردا که در پیشگاه خدا می‌ایستی چگونه مردی خواهی بود .. گمان مبر که خدا عذر تو را بپذیرد و از تقصیرت درگذرد؛ هیهات! هیهات! که چنین نخواهد بود. خدا در قرآن از علما پیمان گرفته است که «دین خدا را بر مردمان آشکار کنند و پنهان مدارند». و بدان که کوچکترین چیزی که تو پنهان کرده و سبکترین چیزی که آن را تحمل کرده‌ای، این است که دل‌نگرانی ستمگر را بدل به آسودگی کرده‌ای و راه گمراهی را براو آسان ساخته‌ای؛ و این کار با نزدیک شدن تو به او و پذیرفتن دعوت او صورت گرفته است. از آن می‌ترسم که فردای قیامت با این گناه در

۱ - سورة آل عمران: ۱۸۷.

۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۳۲

میان خیانتکاران جای داشته باشی، و از تو بپرسند از آنچه گرفتی و به ستمکاری ستمگران کمک کردی؟ و بپرسند که چرا چیزی را که حق تو نبود از کسی که به تو بخشید گرفتی؟ و چرا به کسی نزدیک شدی که حق هیچ کس را نمی‌داد، و چرا در آن هنگام که تو را به خود نزدیک کرد از باطلی جلوگیری نکردی؟ و چرا با دشمن خدا دوست شدی؟ آیا در آن هنگام که ستمگران تو را برای همکاری فرا خواندند، همچون قطبی قرار ندادند که آسیاب ستمکاری خویش را برگرد آن به گردش درآورند، و همچون پلی نشدی که بر تو می‌گذشتند و به بلاها (و جنایتهایی که بر مردم روا می‌داشتند) دست می‌یافتند.

زهری جمله‌ای به امیر المومنین علیه السلام نسبت می‌دهد که ذهبی می‌گوید: این حکایتی باطل است و شاید آن از کذب نواصب باشد، خدا روی آن‌ها را سیاه کند. نقل می‌کنند: او حدیثی در مورد امیر المومنین علیه السلام نقل نمی‌کرد و او مروانی بود. نقل شده است: او بغض امیر المومنین علیه السلام را داشت.

ابن عساکر نقل می‌کند: جعفر بن ابراهیم (از نوادگان جعفر طیار) می‌گوید: نزد زهری بودم و از زهری احادیثی نقل می‌کردم، پیرزنی آنجا بود گفت: ای جعفری ننویس، او میل به بنی امیه دارد و جوایز آن‌ها را اخذ کرده است، به زهری گفتم: او کیست؟ گفت: او خواهر بزرگ من است خرفت شده، زن گفت: من خرفت شدم یا تو که فضائل اهل بیت علیهم السلام را کتمان کردی.

معمر می‌گوید: زهری بیمار بود، حدیثی برای من نقل کرد که دیگر نشنیدم آن را نقل کند، پس هنگامی که بهبود یافت از نقل آن حدیث هم پشیمان شد گفت: ای یمانی آن حدیث را کتمان کن، آن‌ها (بنی امیه) نمی‌پسندند کسی مدح علی کند.

زهری کسی است که خود علمای عامه نسبت به او چنین دیدگاهی دارند اما با این حال بعضی از بزرگان ما سعی در تزکیه او دارند.

مرحوم مامقانی او را تضعیف می‌کند اما مرحوم شوشتری مناقشه می‌کند و گویا می‌خواهد او را تبرئه کند. ایشان مطالب مرحوم مامقانی را نقل می‌کند و حرف ابن ابی الحدید را هم که در مورد زهری گفته: «کان من المنحرفین عن علی علیه السلام» نقل می‌کند و از ابن شیهه نقل می‌کند که گفت: در مسجد مدینه بودم، زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و علی علیه السلام را یاد کردند پس به او ناسزا

گفتند که امام سجاد علیه السلام به آن دو پاسخ دادند.^۱ مرحوم شوشتری این روایات را رد می کند و روایتی در تأیید او نقل می کند:

و روی علی بن محمد الخزاز فی کتابه کفایه الأثر فی النصّ علی الاثنی عشر فی آخر باب ما جاء عن السجّاد علیه السلام - بإسناده: أنّ الزهري قال: دخلت علی علی بن الحسین علیه السلام فی مرضه الذی توقی فیهِ (إلی أن قال) قلت: فکم عهد إلیکم نبیکم أن یكون الأوصیاء من بعده؟ قال: وجدنا فی الصحیفه و اللوح اثنی عشر إماماً^۲

زهري گفت: بر امام سجاد علیه السلام در مرضی که از آن فوت کرد وارد شدم گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله شما در مورد اوصیای بعد از خودش چند نفر را اسم برد؟ فرمود: در صحیفه و لوح نام دوازده امام را یافتم.

در حالی که نقل این روایت مربوط به سال ۹۶ هجری است در حالی که زهري تا سال ۱۲۶ هجری در خدمت دستگاه جور بود و ثانيا کار او نقل حدیث بود و نقل حدیث دلالت بر وثاقت شخص ندارد.

و نیز مرحوم شوشتری در تأیید او نقل می کند:

و فی كشف الغمّة: کان الزهري إذا ذکر علی بن الحسین علیه السلام یبکی و یقول: زین العابدین.^۴

زهري هنگامی که نامی از علی بن الحسین علیه السلام می شد، گریه می کرد و می گفت: زینت عبادت- کنندگان؛ در حالی که امام زین العابدین علیه السلام شخصیتی معروف و مورد ستایش همگان بودند.

مرحوم خوئی نقل می کند:

و قد روی الصدوق بإسناده، عن عمران بن سلیم، قال: کان الزهري إذا حدث عن علی بن الحسین علیه السلام، قال: حدثنی زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام، فقال له سفیان بن عیینة: و لم تقول له زین العابدین؟ قال: لأني سمعت سعید بن المسیب یحدث عن ابن عباس أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال:

۱ عن محمد بن شیعبة قال: شهدت مسجد المدينة، فإذا الزهري و عروة بن الزبير جالسان يذكران علياً علیه السلام فنلا منه

۲ کفایه الأثر، ۲۴۱-۲۴۳.

۳ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۸۴

۴ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۸۵

إذا كان يوم القيامة ينادى مناد أين زين العابدين، فكأنى أنظر إلى ولدى على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام يخطو بين الصفوف. ١

عمران بن سليم گفت: زهری هنگامی که از علی بن الحسین عليه السلام حدیث نقل می کرد می گفت: زین العابدین علی بن حسین عليه السلام مرا حدیث کرد، سفیان بن عیینہ به او گفت: چرا به او زین العابدین می گویی؟ گفت: شنیدم سعید بن مسیب از ابن عباس نقل می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت منادی ندا دهد: کجاست زین العابدین، پس گویا می بینم فرزندم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام را که بین صفوف قدم برمی دارد.

سپس مرحوم خوئی می فرماید:

و بما ذكرنا يظهر أن نسبة العداوة إليه على ما ذكره الشيخ لم تثبت، بل الظاهر عدم صحتها، بقى هنا شيء، و هو أن ابن داود ذكر مسلم بن شهاب الزهري (١٥٢٩) من القسم الأول، قال: «أحد أئمة الحديث (بن - جخ) يكنى أبا بكر».^٢

از آنچه ذکر کردیم ظاهر شد که نسبت عداوت به زهری بنا بر آنچه شیخ ذکر کرده ثابت نشده بلکه ظاهر عدم صحت کلام شیخ است، ابن داود هم او را در قسم اول ذکر کرده است. گویا ایشان می خواهد بگویند: او از موالین بوده است.

مرحوم خوئی نقل می کند:

قال ابن شهر آشوب: «و كان الزهري عاملا لبنى أمية، فعاقب رجلا فمات الرجل في العقوبة، فخرج هائما و توحش، و دخل إلى غار فطال مقامه تسع سنين.

قال: و حج على بن الحسين عليه السلام فأتاه الزهري، فقال له على بن الحسين عليه السلام: إني أخاف عليك من قنوطك ما لا أخاف عليك من ذنبك، فابعث بديئة مسلمة إلى أهله، و اخرج إلى أهلك و معالم دينك، فقال له: فرجت عني يا سيدى (الله أعلم حيث يجعل رسالته)، و رجع إلى بيته و لزم على

١ معجم رجال الحديث، ج ١٧، ص ١٩١

٢ معجم رجال الحديث، ج ١٧، ص ١٩٢

بن الحسین علیه السلام، و کان یعد من أصحابه، و لذلك قال له بعض بنی مروان: یا زهری ما فعل نبیک، یعنی (علی بن الحسین) علیه السلام.^۱

در مناقب مینویسد: زهری فرماندار بنی امیه بود مردی را کیفر میکرد در حال کیفر از دنیا رفت، زهری از ترس خدا فرار کرد و سر به بیابان گذاشت و داخل غاری شد مدت نه سال در آن غار زندگی کرد یک سال علی ابن الحسین علیه السلام به حج رفت زهری خدمت آن جناب رسید.

باو فرمود از این ناامیدی تو بیشتر میترسم تا گناهی که مرتکب شده‌ای خون بهای آن شخص را برای خانواده‌اش بفرست بیا برو پیش خانواده‌ات و به وظیفه دینی خود برس، زهری گفت آقا مرا نجات دادی خدا میداند مقام رهبری مردم را به که بسپارد.

به خانواده خود بازگشت و ملازم خدمت زین العابدین علیه السلام شد به طوری که از اصحاب آن جناب به شمار می‌رفت به همین جهت بعضی از بنی مروان او را از باب تمسخر می‌گفتند پیامبرت چه شد، منظورشان علی بن الحسین علیه السلام بود.

بر فرض هم که ایشان مدتی با امام زین العابدین علیه السلام بوده است دلیل بر تأیید او نمی‌شود چون او پس از امام زین العابدین علیه السلام مدت سی سال در دستگاه جور خدمت کرد.

پس روایتی که از کتاب مصنف عبد الرزاق نقل کردیم راوی آن زهری با یک چنین شخصیتی می‌باشد.

نتیجه:

از بررسی وضعیت یهود در دوران ظهور به دست آمد که آنان در هنگام ظهور دارای حکومت و حاکمیتی نیستند. البته در آخر الزمان بین آنها و مسلمانان درگیری وجود دارد؛ اما در هنگام ظهور تنها به عنوان یک تفکر وجود دارند.

^۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۹۱